

۱۳۹۳/۰۳/۲۴

۱۱/۰۹/۶۰۳۳

ندارد

باسم تعالی

جناب آقای دکتر حمید رضائی
عضو محترم هیئت علمی مرکز شهرکرد

باسلام و احترام،

پس از حمد خدا و درود بر خاتم انبیاء (ص)

بدینوسیله طرح پژوهشی در قالب پژوهانه جنابعالی با عنوان

«بررسی سبای سیاسی شخصیت های زن در ادبیات داستانی انقلاب اسلامی» با اعتبار

۳۷۰۰۰۰۰۰ ریال (سی و هفت میلیون ریال) مصوبه جلسه مورخه

۹۲/۴/۳۱ و به شماره قرارداد منعقد شده ۱۱/۰۹/۲۴۳۳ د مورخ

۱۳۹۲/۶/۲۰ در تاریخ ۱۳۹۳/۲/۱۵ خاتمه یافته اعلام می گردد.

حسینعلی فخری

سرپرست دانشگاه پیام نور استان



دانشگاه پیام نور استان چهارمحال و بختیاری

طرح پژوهشی در قالب گرانت

عنوان

بررسی سیمای سیاسی شخصیت های زن

در ادبیات داستانی انقلاب اسلامی

مجری طرح

دکتر حمید رضایی

با همکاری

ابراهیم ظاهری عبدوند

اردیبهشت ۱۳۹۳

چکیده

در پژوهش حاضر، به بررسی و مقایسه حضور زن در مسائل سیاسی، در ده رمان معاصر فارسی بعد از انقلاب- پنج نویسنده مرد و پنج نویسنده زن- پرداخته می‌شود تا نوع نگرش افراد جامعه نسبت به مشارکت زنان در عرصه‌ی سیاست و نحوه‌ی این مشارکت مشخص گردد. روش تحقیق، تحلیل محتوا است.

در فصل اول کلیات موضوع مشخص شده است. در فصل دوم، مسائل سیاسی مطرح در داستان‌ها، نقش شخصیت‌های زن و مرد در مسائل سیاسی، نگاه‌های مختلف نسبت به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی، نوع، نحوه و میزان مشارکت زنان در این نوع فعالیت‌ها، از جمله مسائل مطرح در این بخش هستند.

در فصل سوم، ابتدا نوع و میزان مشارکت سیاسی زنان در داستان‌ها بررسی شده و نشان داده شده است که شخصیت‌های زن در داستان‌های زنان برخلاف داستان‌های نویسندگان مرد، حضور فعالی دارند؛ هر چند شخصیت‌های زن، در سطوح پایین سیاست مانند عضو حزب بودن، رأی دادن، شرکت در تظاهرات کردن و دیدگاه سیاسی داشتن نقش دارند. تفاوت در ارائه شخصیت‌های سیاسی زن در داستان‌های مردان و زنان، موضوع دیگری است که به آن پرداخته شده است. شخصیت‌های زن در آثار زنان، آرمانی و دارای بینش سیاسی بالا هستند؛ در حالی که در داستان‌های مردان، از چهره واقعی برخوردارند و نظام مردسالار جامعه را پذیرفته‌اند. نویسندگان زن ضمن تحلیل وضعیت زن در عرصه‌ی سیاست و نشان دادن تأثیر اندیشه‌های سیاسی در جامعه بر زندگی زنان، خود راه‌هایی را درباره چگونگی مشارکت سیاسی زنان ارائه داده‌اند. در ادامه نیز نقش زنان در مسائل سیاسی داستان‌های مورد نظر، بررسی شده است.

کلید واژه‌ها: داستان، زن، سیاست، کشف حجاب، انقلاب اسلامی

فهرست

فصل اول کلیات

۶.....	مقدمه
۸.....	سوال‌های تحقیق
۹.....	فرضیه های تحقیق
۹.....	پیشینه تحقیق

فصل دوم

۱۰.....	۱- خلاصه رمان ای کاش گل سرخ نبود
۱۰.....	بررسی مسائل سیاسی داستان
۱۳.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی
۱۵.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی
۱۶.....	نگاه نویسنده و شخصیت‌های داستان به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی
۱۷.....	۲- خلاصه رمان عطر رازیانه
۱۸.....	بررسی مسائل سیاسی داستان
۱۹.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی
۲۱.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی
۲۲.....	نگاه نویسنده و شخصیت‌های داستان به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی
۲۲.....	۳- خلاصه رمان دو منظره
۲۳.....	بررسی مسائل سیاسی داستان
۲۴.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی
۲۴.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی
۲۵.....	نگاه نویسنده و شخصیت‌های داستان به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی
۲۵.....	۴- خلاصه رمان جزیره سرگردانی
۲۵.....	بررسی مسائل سیاسی داستان
۲۷.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی

۲۹.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی.....
۳۱.....	نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....
۳۲.....	۵-خلاصه رمان در جستجوی من.....
۳۳.....	بررسی مسائل سیاسی داستان.....
۳۵.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی.....
۳۷.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی.....
۳۸.....	نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....
۳۸.....	۶-خلاصه رمان سمفونی مردگان.....
۳۹.....	بررسی مسائل سیاسی داستان.....
۴۲.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی.....
۴۳.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی.....
۴۵.....	نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....
۴۵.....	۷-خلاصه رمان راز سرزمین من.....
۴۹.....	بررسی مسائل سیاسی داستان.....
۵۶.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی.....
۶۰.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی.....
۶۱.....	نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....
۶۱.....	۸-خلاصه رمان سایه های روی دیوار.....
۶۲.....	بررسی مسائل سیاسی داستان.....
۶۲.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی.....
۶۳.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی.....
۶۵.....	نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....
۶۵.....	۹-خلاصه رمان جن نامه.....
۶۶.....	بررسی مسائل سیاسی داستان.....
۶۷.....	بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی.....
۶۷.....	بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی.....
۶۹.....	نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....

- ۱۰- خلاصه رمان تهران شهر بی آسمان..... ۶۹
- ۶۹ بررسی مسائل سیاسی داستان.....
- ۷۱ بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی.....
- ۷۱ بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی.....
- ۷۳ نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....

فصل سوم

- ۷۵ -بررسی نوع مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....
- ۷۵ -میزان مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی.....
- ۷۶ -تفاوت نگاه نویسندگان مرد و زن به شخصیت های زن.....
- ۷۸ -موانع، مخالفان و موافقان حضور زنان در فعالیت های سیاسی.....
- ۸۰ نقش زنان در مسائل سیاسی مطرح در داستان ها.....
- ۸۱ زنان و گرایش های سیاسی.....
- ۸۱ زنان طرفدار گرایش مذهبی و گفتمان انقلاب اسلامی.....
- ۸۳ زنان مخالف گفتمان انقلاب اسلامی و سلطنت طلب.....
- ۸۴ اندیشه های چپ گرا.....
- ۸۶ کشف حجاب.....
- ۸۷ -جنگ جهانی دوم.....
- ۸۷ ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد.....
- ۸۹ حادثه ی ۱۶ آذر.....
- ۹۰ -حق رأی برای زنان.....
- ۹۰ -مسائل انقلاب اسلامی.....
- ۹۲ زن ترسیم کننده فساد اخلاق شخصیت های سیاسی - زنان دارای بینش سیاسی.....

فصل اول

کلیات

معمولاً نظر بر این بوده است که نویسندگان زن بیشتر توجه خود را معطوف به مسائل خانوادگی می‌کنند و نگرشی به مسائل اجتماعی و سیاسی ندارند: «معمولاً این اعتقاد رواج داشته است که نویسندگی زنان به اقتضای سرشت آن محدود، درونگرا و خانوادگی است. می‌گویند زنان با درونمایه‌هایی شکوهمند جنگ، سیاست، جنون و جنایت سر و کاری نداشته‌اند و در عوض به کارهای ادبی هم‌تراز ساختن حلقه‌ی گل یا پرداختن به جزئیات سرگرم بوده‌اند و درست به همین دلیل که زندگی‌شان سرشتی حمایت شده داشته است و از صحنه‌ی رخدادهای سیاسی به دور بوده‌اند» (مایلز، ۱۳۸۰: ۱۷۳). این دیدگاه شاید در دوره‌ای درست به نظر می‌رسید؛ اما امروزه زنان از حوزه خصوصی خانواده بیرون آمده، به موضوع‌های مختلفی از جمله سیاست پرداخته‌اند و در داستان‌های آنها، شخصیت‌های زن نقش مهمی در مسائل سیاسی جامعه داستانی دارند. «رمان‌های آنان [زنان] با ناراستی‌های اجتماعی و راه‌های درمان آنها سروکار خواهد داشت. از این پس زنان و مردان را در این رمان‌ها نه تنها درگیر مناسبات عاطفی با یکدیگر، که در حال همزیستی و برخورد با هم در گروه‌ها و طبقات و نژادها مشاهده خواهیم کرد و این دگرگونی نسبتاً مهمی است» (وولف، ۱۳۸۹: ۲۷) و در عمل، بر خلاف این اتفاق افتاده است: «در عمل زنان خاندان‌های سلطنتی و طبقه‌ی اشراف به اعمال قدرت سیاسی و ترغیب سپاهیان به جنگ، تدوین قوانین و نیز به کار کشورداری می‌پرداختند. در مواقع سرکوب و درگیری شدید و نیز در جنگ‌ها و در زمان اشغال بیگانگان و استعمارگران، حتی زنان دون‌پایه یا معمولی نیز اهمیتی آشکار پیدا می‌کردند و در بسیاری از فرهنگ‌ها نام و خاطره‌ی ایشان برجای مانده است» (روباتم، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۳). زنان در عصر جدید، به صورت فعال وارد عرصه‌ی سیاست شدند و نقش مهمی در توسعه جوامع بر عهده گرفتند. «ورود زنان به قلمرو سیاست امری بود ضروری و اساسی؛ زیرا تمامی جوامع مردسالارند و مسلماً نمی‌توان برای آغاز کردن و پیش‌برد تغییرات لازم به مردان اتکا کرد» (گرت، ۱۳۷۹: ۱۶۸). در ایران نیز مسائل زنان، یکی از موضوع‌هایی است که در دوره معاصر و به خصوص از انقلاب مشروطه به بعد، همواره مورد توجه روشنفکران و تحلیلگران بوده است. در این دوران، به سبب فعالیت‌ها و تصمیم‌های گرفته شده، تغییراتی در زندگی زن ایرانی به وجود آمد؛ چنان

که برخی از آنها- زنان طبقه بالای جامعه- وارد مدارس و دانشگاه‌ها شدند، به فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی پرداختند، تا حدی از حیطه خصوصی بیرون آمدند و پا به عرصه‌ی عمومی گذاشتند؛ البته درباره‌ی حضور زنان در دوره رضا شاه باید این نکته را افزود که با وجود کشف حجاب و تسهیل مشارکت زنان در فعالیت‌های شغلی و آموزشی، آزادی فعالیت زنان در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی از بین رفت و در سایه کنترل شدید حکومت بر حوزه‌ی عمومی و نهادهای مدنی فعالیت مستقل زنان نیز سرکوب شد (نیکخواه قمصری، ۱۳۸۴: ۱۵۴). در دوره حکومت محمدرضا شاه، مهمترین تحول در زندگی زنان، تصویب حق رأی برای آنها در سال ۱۳۴۳ ه.ش بود که بر اساس این مصوبه، زنان می‌توانستند در عرصه‌ی انتخابات پارلمانی حضور یابند، رأی بدهند و به عنوان نماینده به مجلس بروند. پس از اعطای حق رأی به زنان، آنها نیز توانستند به مقام وزارت برسند و به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شوند. «به عنوان مثال در سال ۱۳۵۳، ۱۲۵ زن در پست‌های نمایندگی مجلس، معاونت وزیر، مدیرکل، وکالت دادگستری، قضاوت و ریاست انجمن‌های شهر و روستا حضور داشتند. تعداد نمایندگان زن در دوره‌ی بیست و یکم مجلس، شش وکیل و دو سناتور، در دوره‌ی بیست و سوم، ۱۶ وکیل، چهار سناتور و در دوره‌ی بیست و چهارم، بیست وکیل و چهار سناتور بود» (ناجی راد، ۱۳۸۲: ۲۵۴). وقوع انقلاب اسلامی و حضور همه جانبه زنان در جریان آن را می‌توان نقطه آغازین تحولات جدیدی قلمداد کرد. در سال‌های پس از پیروزی انقلاب، تحولات وسیع و همه جانبه‌ای در حوزه اجتماع و سیاست روی داد. پشتوانه قانونی این تحولات، قانون اساسی است که در مقدمه آن به نقش زنان در شکل‌گیری انقلاب و استقرار نظام اسلامی اشاره کرده و در آن، زنان دارای حقوق همه جانبه و فراگیری همچون مردان با رعایت موازین شریعت اسلامی گردیده‌اند (عباس نیا، ۱۳۹۰: ۷۷).

در آثار داستانی‌ای که در این برهه‌ی زمانی نوشته شده است، زن همواره حضور فعالی داشته است؛ چنان که هم خود دست به نوشتن زده و هم نویسندگان مرد مسائل مختلف مربوط به زندگی آنها را در آثار خود به تصویر کشیده‌اند. در ادبیات داستانی معاصر، زن در رمان‌های اجتماعی و رمان‌های تاریخی، از دو چهره متمایز برخوردار است. زنی که در رمان تاریخی به تصویر کشیده می‌شود، همان زن شعر کلاسیک فارسی است؛ معشوق، زیبارو، بی-درون و ذهنیت و بری از مسائل عصر حاضر (میرعابدینی، ۱۳۸۷: ۳۶۷). در رمان‌های اجتماعی، زن به صورت قربانی

اجتماع خرافی و عقب افتاده تصویر شده است که ناگزیر به چشم‌پوشی از عشق خود و تن دادن به ازدواج‌های ناخواسته و مقهور تحقیرات ناشی از سنت چند همسری و طلاق‌های یک طرفه است. در این رمان‌ها، همچنین به بی‌عدالتی اجتماعی، رواج بی‌سواد، جهل و خرافه در بین زنان اعتراض می‌شود (همان: ۵۵).

با توجه به نقش زنان در امور سیاسی دوران معاصر، هدف این مقاله، بررسی نقش سیاسی آنها در ده داستان بعد از انقلاب اسلامی است تا ضمن بیان وضعیت سیاسی زنان در این داستان‌ها و جامعه، نوع نگاه زنان و مردان نویسنده نسبت به مشارکت سیاسی زنان مشخص شود. برای این منظور ده داستان زیر از پنج نویسنده مرد و پنج نویسنده زن بررسی شده است: ۱- رازهای سرزمین من از رضا براهنی؛ ۲- عطر رازیانه از ساری فرشته؛ ۳- جزیره سرگردانی از سیمین دانشور؛ ۴- سایه‌های روی دیوار از مرتضی حقیقت؛ ۵- سمفونی مردگان از عباس معروفی؛ ۶- تهران، شهر بی آسمان از امیرحسین چهل تن؛ ۷- در جستجوی من از منیژه جانقلی؛ ۸- دو منظره از غزاله علیزاده؛ ۹- ای کاش گل سرخ نبود از منیژه آرمین و ۱۰- جن نامه از هوشنگ گلشیری. در ادامه ضمن بیان فرضیه‌های تحقیق، به بررسی موضوع‌هایی مانند نوع و میزان مشارکت زنان، تفاوت نگاه نویسندگان مرد و زن به شخصیت‌های زن و موانع حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی پرداخته می‌شود.

سوال‌های تحقیق

- ۱- نحوه مشارکت شخصیت‌های زن در فعالیت‌های سیاسی چگونه و به چه میزان است، آیا زنان در فعالیت‌های سیاسی داستان نقش فعالی دارند و این نقش، قابل مقایسه با مشارکت شخصیت‌های مرد است؟
- ۲- از نظر نویسندگان زن، موانع حضور زنان در مسائل سیاسی کدامند و آیا آگاهی زنان برای مشارکت در فعالیت‌های سیاسی از اهمیتی برخوردار است؟
- ۳- نویسندگان زن چه الگوهایی برای مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی ارائه داده‌اند؟
- ۴- نویسندگان زن بیشتر به تحلیل چه مسائل سیاسی پرداخته‌اند؟

فرضیه‌های تحقیق

۱- در داستان‌های زنان، شخصیت‌های زن مشارکت سیاسی فعالی دارند؛ در حالی که در داستان‌های مردان، زنان در فعالیت‌های سیاسی حضور کم رنگی دارند؛

۲- نویسندگان زن، در کنار ترسیم وضعیت سیاسی زن در جامعه، خود راه‌حلهایی درباره چگونگی مشارکت سیاسی زنان طرح کرده‌اند؛

۳- نویسندگان اعم از زن و مرد موانع حضور زن در فعالیت‌های سیاسی را نیز نشان داده‌اند؛

۴- تفاوتی در بین نوع نگاه نویسندگان زن و مرد در ارائه شخصیت‌های زن و مشارکت آنها در فعالیت‌های سیاسی دیده می‌شود.

پیشینه تحقیق

تاکنون در اثری به صورت مستقل به بررسی داستان‌های نویسندگان زن ایرانی بر اساس نقد سیاسی پرداخته نشده؛ اما در آثاری به صورت پراکنده به این موضوع اشاره شده است؛ برای نمونه در کتاب «صد سال داستان نویسی»، میرعبدینی به این موضوع در تحلیل داستان‌های زنان توجه نشان داده است. در کتاب‌های «گزاره‌هایی در ادبیات معاصر ایران» از علی تسلیمی، «ادبیات معاصر ایران (نثر)» از محمدرضا روزبه، «زنان در داستان» از نرگس باقری، «رمان‌های معاصر فارسی» از میمنت میرصادقی، «نویسندگان پیشرو ایران» از محمدعلی سپانلو و «تصویر زن در ده سال داستان‌نویسی انقلاب اسلامی» از زهرا زواریان به موضوعات مطرح در داستان‌های زنان از جمله مسائل اجتماعی و سیاسی توجه شده است. در مقاله‌هایی مانند «زن در ادبیات داستانی بعد از انقلاب» از ناهید رود افشان، «بررسی مقایسه‌ای موضوعات و درون مایه‌های مرتبط با زنان در داستان‌های زن محور زنان داستان نویسنده (۱۳۸۰-۱۳۰۰)» از محمود بشیری و «نماد پردازی در رمانهای سیمین دانشور» از حسینعلی قبادی نیز اشاره‌هایی به این موضوع شده است.

فصل دوم

۱- خلاصه رمان ای کاش گل سرخ نبود

گلر دختر روحانی‌ای است که در یک دیدار کوتاه مهدی، پسر همسایه را می‌بیند و به او دل می‌بندد. مهدی به خواستگاری وی می‌آید و او را به عقد خود در می‌آورد. وقتی پدر گلر می‌فهمد مهدی نمازخوان نیست، با وصلت آنها مخالفت می‌کند؛ ولی پافشاری آنها باعث می‌شود که بعد از هشت سال با طرد کردن گلر از خانواده به عروسی آنها رضایت دهد. مهدی که افسر ارتش است، هم زمان با کشف حجاب همراه همسر در مراسم و جشن‌های مختلف مربوط به کشف حجاب شرکت می‌کند و گلر نوازنده و خواننده مجالس متجددین افراطی می‌شود؛ اما گلر با خودکشی مهدی، ناامید و دل شکسته به خواهر کوچک‌تر، گلرخ پناه می‌برد. وی که حکومت وقت را در مرگ شوهرش مقصر می‌داند، با کمک برادرش، عبدالله آخوند زاده که اسم خود را به داریوش مانی تغییر داده و جزو فعالان سیاسی مخالف دولت است، وارد گروه‌های کمونیستی می‌شود؛ ولی گلر با مرگ سپهر، پسرش سرخورده می‌شود. او که انتظار می‌رفت با رفیق اسرافیل ازدواج کند، گوشه‌نشین می‌شود. برادرش، مانی، که به گروه پشت می‌کند، به وسیله رفیق اسرافیل با ماشین زیر گرفته می‌شود. بیماری روانی گلر شدیدتر می‌شود و به توصیه شوهر خواهرش با مردی ساده روستایی که کارگر نخ رسی است، ازدواج می‌کند. گلر در زندگی جدید همچنان به دنبال گمشده‌های خود است. او که صاحب دو پسر و دو دختر می‌شود، با زحمت زیاد آنها را بزرگ می‌کند و خانه‌ای در جنوبی‌ترین منطقه تهران می‌خرد، پسرهایش به آمریکا می‌روند و دخترها ازدواج می‌کنند. گلر آرزو دارد دخترهایش او را به خانه ببرند تا در آنجا بمیرد. دخترانش هر روز بهانه‌ای می‌آورند تا این که در خانه سالمندان می‌میرد.

- بررسی مسائل سیاسی داستان

در رمان «ای کاش گل سرخ نبود» نویسنده کوشیده است تا سیمایی از زندگی زنان ایرانی را در دوره حکومت پهلوی نشان دهد و به مسائل مختلفی همچون ازدواج، کار و مشکلات اقتصادی خانواده‌ها، بیماری‌ها و نگاه مردان و زنان نسبت به مسائل اجتماعی پرداخته است. تجددطلبی و اندیشه‌های سکولار، یکی از موضوع‌های مهم و

سیاست‌های بود که از جانب رضاشاه در کنار ملی‌گرایی دنبال می‌شد. کشف حجاب، یکی از نشانه‌های این تجددطلبی است که نشان می‌دهد تا چه اندازه حکومت استبدادی رضاشاه در زندگی خصوصی مردم دخالت داشته است. در داستان مذکور، گلر بنا بر درخواست شوهرش، مهدی، مجبور می‌شود که با بی‌حجابی در میهمانی‌های که برای این منظور ترتیب داده شده است، شرکت کند. وی در این باره می‌گوید: «ولی من خجالت می‌کشم. از فکرش هم به خودم می‌لرزم. آخر من چطور با سر برهنه بروم جلو نامحرم؟-چند نفر از زنان صاحب منصبان که بی حجاب شوند، بقیه هم ترسشان می‌ریزد و یاد می‌گیرند» (آرمین، ۱۳۸۶: ۲۴). مسأله گوهرشاد و زندانی شدن افرادی در این قضیه، یکی دیگر از مسائل سیاسی این رمان است. همچنین در این داستان به اندیشه‌های کمونیستی و مسائل حزب توده، یعنی کارگران، مسائل طبقاتی، زنان و مسائل آنان و مبارزه با بورژوازی توجه شده است. نویسنده از جنگ جهانی دوم، فرار شاه و باز شدن فضای سیاسی آن روز ایران سخن می‌گوید و بیان می‌شود کمونیست‌ها که تاکنون مخفیانه به فعالیت می‌پرداختند، فعالیت‌های خود را آشکار می‌کنند و به انتشار روزنامه‌های خود از جمله طوفان دست می‌زنند: «روزنامه طوفان که مدتی توقیف شده بود، آزاد شد و سر و کله رفقا که انگار مویشان را آتش زده بودند، پیدا شد» (همان: ۸۳). در دهه بیست، انگلیسی‌ها، آیت الله کاشانی را که از روحانیون مبارزه در دو جبهه سیاسی و نظامی علیه استعمارگران در زمان حکومت پهلوی بود، دستگیر کردند. «مرحوم کاشانی در آستانه انتخابات دوره چهاردهم، توسط عوامل انگلیس دستگیر شد و عکس‌العمل این برخورد ناشیانه با جریانی که وی به وجود آورده بود، آن شد که مردم تهران او را به نمایندگی خود در مجلس چهاردهم انتخاب نمودند» (عمید زنجانی، ۱۳۶۹: ۴۰۷). در این داستان نیز به دستگیری این شخصیت مبارز و نگرش مردم آن روز به این واقعه در گفتگوی بین رحیم آقا و مانی اشاره‌ای شده است: «آقای کاشانی است‌ها! همین امروز، نیروهای متفقین دستگیرش کردند. - مگر پنهان نشده بود؟- جایش را پیدا کردند و به طرفه العینی او را بردند» (آرمین، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۴۸). از حوادث سیاسی مهم دوره حکومت پهلوی دوم، ملی شدن صنعت نفت است. در این دوره همواره کشمکش‌هایی بین دولت وقت و مصدق و تظاهرات‌های علیه یا له مصدق شکل گرفت که در این داستان اشاره‌ای به این حوادث نیز شده است (همان: ۱۷۴-۱۷۳). همچنین در این داستان به فرار شاه از کشور، کودتا، بازگشت شاه و حکومت نظامی اشاره

شده است. زمانی که کوروش و حمید به خانه استاد خود برای آموختن موسیقی می‌روند، این گونه تشکیل حکومت نظامی و سرکوب معترضان از نگاه آنها نشان داده می‌شود: «جمعیت از طرف خیابان سعدی پیچید به طرف پایین. یک دفعه نمی‌دانم از کجا، مردم را بستند به توپ و تفنگ. [...] عصر که شد و از رادیو، اعلامیه حکومت نظامی را خواندند» (همان: ۲۵۲).

بررسی نقش زنان در فعالیت‌های سیاسی

در این رمان بیشتر سعی بر آن شده است تا تأثیر تصمیم‌ها و کنش‌های سیاسی را بر زندگی زنان نشان دهد و نگرش‌ها و سوء استفاده‌های سیاسی از زنان را به تصویر کشد تا این که به نقش زنان در این گونه فعالیت‌ها پرداخته شود. شخصیت‌های زنان این رمان از نظر نوع مشارکت در فعالیت‌های سیاسی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: گروهی که مانند گلر هم خود در فعالیت‌های سیاسی نقش مستقیم دارند، هم تأثیر تصمیمات سیاسی حکومت و احزاب سیاسی بر زندگی آنها نشان داده می‌شود و گروه دیگر، زنانی هستند که خود مستقیماً درگیر مسائل سیاسی جامعه نمی‌شوند؛ اما از آنها به عنوان زن و مادر شخصیت‌ها و مبارزان سیاسی سخن گفته می‌شود و تأثیر فعالیت‌های سیاسی بر زندگی‌شان به تصویر کشیده می‌شود.

گلر، شخصیت اصلی داستان، یکی از شخصیت‌های محدود زن رمان است که نقش مؤثری در فعالیت‌های سیاسی دارد. نکته قابل توجه این است که او برخلاف میل خود و بنابر درخواست شوهر و پس از آن برادر است که درگیر مسائل سیاسی می‌شود. به اجبار شوهر، بدون حجاب در مجالس و میهمانی‌ها شرکت می‌کند و بعد از مرگ شوهرش، مانی، برادرش او را با اندیشه‌های کمونیستی آشنا و او را عضو این حزب می‌کند؛ البته وی بیشتر به سبب حس انتقام از قاتل شوهر است که به فعالیت خود در این حزب ادامه می‌دهد؛ از جمله فعالیت‌های وی در این حزب، این است که سخنرانی‌های مربوط به حزب را در مدرسه دخترانه اجرا می‌کند: «یک هفته تمام مانی و آن مرد یک سخنرانی را به من یاد دادند که در مدرسه ای دخترانه اجرا کنم» (آرمین، ۱۳۸۶: ۷۵). بعد از رفتن رضا شاه و باز شدن فضای سیاسی کشور، گلر بنابر درخواست اسرافیل و مانی، مجبور می‌شود نمایشنامه خسرو شیرین را به نحوی که با اندیشه‌های کمونیستی مطابقت داده، کارگردانی و برای جشنی که برای سران حزب ترتیب داده شده

است، نمایش دهد؛ اما گلر از اندیشه‌های کمونیستی همچون مسأله کشف حجاب دل خوشی ندارد و آنها را مناسب نمی‌داند: «گلر گفت: یک مشت آدم خیالاتی! من که از حرف های شان چیزی نمی فهمم، فکر نکنم خودشان هم سر در بیارند. شاگرد مدرسه ها را با چند شعار دلخوش کرده اند و کارگرهای روزمزد را هم با پول می خرنند. همه اش می گویند: آینده مال ماست» (همان: ۷۸-۷۷). وی پس از مرگ پسرش، سپهر، در هیچ فعالیت سیاسی مستقیم شرکت نمی‌کند. در حقیقت نویسنده از طریق این شخصیت خواسته است نشان دهد تجددطلبی که حکومت پهلوی و همچنین احزاب به خصوص کمونیست‌ها برای زن ایرانی در نظر گرفته‌اند، چنان شایسته آنها نیست. از نظر نویسنده، این که کمونیست‌ها زنان را در اجتماعات خود شرکت می‌دهند، نه برای خود زن و پیشرفت اوست؛ بلکه برای سوءاستفاده‌های سیاسی است؛ چنان که از زبان رفیق اسرافیل، رهبر حزب کمونیستی، این گونه به این موضوع اشاره می‌شود: «ما به زودی خاطرات رفیق گلر را به صورت کتاب در می‌آوریم. این کار برای ما ارزش زیادی دارد. اول این که این داستان می‌تواند در قلب توده‌ها مؤثر باشد. دوم، تمایلات ضد سلطنت را تقویت می‌کند، سوم رفیق گلر را به عنوان یک شخصیت برجسته مؤنث معرفی کند. بعدها که قدرت را به دست گرفتیم، می‌توانیم بیشترین استفاده را از این جریان ببریم» (همان: ۷۹). گلر، به عنوان یک شخصیت تیبیک، در پایان از این احزاب و اندیشه‌ها کناره‌گیری می‌کند و به دامان سنت باز می‌گردد. بدین ترتیب نویسنده می‌خواهد نشان دهد، تجددطلبی که برخاسته از فرهنگ غرب و شرق است، مناسب زندگی زن ایرانی نیست و اگر زن ایرانی می‌خواهد به روز زندگی کند، باید با تکیه بر سنت‌های مذهبی به دور از خرافه‌گری باشد. رفیق شریفه و سونیا از دیگر شخصیت‌های زن رمان هستند که در فعالیت‌های سیاسی نقش مستقیم دارند. هر دوی آنها عضو حزب توده هستند. سونیا منشی حزب است که در پایان با معشوق خود فرار می‌کند و از حزب جدا می‌شود. شریفه نیز که در آغاز با اسرافیل ازدواج کرده بود، از او جدا می‌شود و با یکی دیگر از اعضای حزب ازدواج می‌کند. دیگر شخصیت‌های زن داستان سیاسی نیستند و دخالتی در فعالیت‌های سیاسی ندارند؛ اما به دلیل شرکت شوهر، برادر و یا فرزندان در فعالیت‌های سیاسی از آنها سخن گفته می‌شود. گلرخ، خواهر کوچک گلر، نمونه‌ای از زنانی است که با اندیشه‌های سیاسی دوران خود آشنا است، می‌داند که کمونیست‌ها چه اندیشه‌ای دارند و چه حوادثی در کشور اتفاق می‌افتد؛ اما

دخالتی در این حوادث نمی‌کند و به کارهای خانه و امور روزمره می‌پردازد. اشرف سادات، زن مانی است که فعالیت سیاسی خاصی انجام نمی‌دهد و تنها از طریق مانی است که با برخی از اندیشه‌های مارکسیستی آشنا می‌شود: «اسرافیل تهدید کرده که هر کس اسرار حزب را فاش کند، محکوم به مرگ می‌شود» (همان: ۱۴۶). وی سیاست را کاری مردانه می‌داند تا زنانه. او در گفتگوی با پسر خاله که می‌گوید شیخ عبدالحسین هم که دست در دست ارتجاع سیاه دارد، بیان می‌کند: «من که از عوالم مردها خبر ندارم. همین قدر که اخوی‌ها جویای سلامتی ما هستند، ممنونشان هستیم» (همان: ۲۵۷). اشرف سادات گذشته از این که زن یک شخصیت سیاسی است، مادر یک مبارز سیاسی به نام کوروش نیز هست. به سبب شرکت کوروش در فعالیت‌های سیاسی اشرف السادات همواره در دلهره و نگرانی برای وی به سر می‌برد؛ اما بعد از زندانی شدن و آزاد شدن کوروش از زندان، وی گرچه باز به فعالیت سیاسی خود ادامه می‌دهد، اشرف السادات به خود ترسی راه نمی‌دهد، کتاب‌های سیاسی مانی را در اختیار او می‌گذارد و مانع وی برای شرکت در فعالیت‌های سیاسی نمی‌شود. در این داستان همچنین نویسنده کوشیده است تا تأثیر هر حرکت سیاسی مهم در کشور را در زندگی مردم به خصوص زنان نشان دهد؛ برای مثال یکی از علت‌های بیماری گلر را «این بگير و ببندها، اعدام‌ها و زندانی شدن کوروش» (همان: ۲۸۲) می‌داند. کشف حجاب سبب می‌شود که خانواده‌های خیلی آسیب ببینند و یا این که زنان تا پایان زندگی از نظر روحی دچار تزلزل بشوند؛ نمونه آن گلر است که موهای خود را کوتاه کرده و در جشن کشف حجاب شرکت می‌جست؛ اما تا پایان عمر معذب می‌شود و بدین سبب همواره از خدا طلب بخشش می‌کند. شروع جنگ جهانی دوم نیز سبب شد تا کارخانه‌های متعددی از کار بیفتند و خانواده‌های زیادی برای تأمین معاش به سختی بیفتند. گلر و گلرخ بدین سبب که شوهرانشان نمی‌توانند هزینه زندگی را تأمین کنند، مجبور می‌شوند که به خیاطی کردن بپردازند و بعد از چند سال گلر به سبب کار خیاطی دچار بیماری شود. با شروع اعتراض‌ها علیه محمدرضا شاه، ملی شدن صنعت نفت و حکومت کودتاه، دوباره فقر بر زندگی مردم سایه می‌اندازد و زنان به دلیل شرکت افرادی از خانواده در تظاهرات همواره در دلهره و نگرانی به سر می‌برند. دیگر شخصیت‌های زن این داستان مانند انسپه، ننه آقا، محبوبه، دختران گلر، دختران گلرخ و خواهران آنها، زنان سنتی هستند که به مسائل زندگی روزمره خود می‌پردازند، کاری به

سیاست ندارند و تنها دغدغه‌شان این است که فرزندی بزنند، خانه‌ای تمیز و پاکیزه داشته باشند و مطابق با مد روز زندگی کنند.

بررسی نقش مردان در فعالیت‌های سیاسی

در این داستان، مردان در فعالیت‌های سیاسی نقش فعالی دارند. مهدی نمایانگر تپ تجدد طلب جامعه است که سیاست غرب‌گرایی و سکولار رضاشاه از طریق او نشان داده می‌شود. مانی و اسرافیل، نمادی از کمونیست‌های این زمان هستند که به مبارزه با بروژوازی می‌پردازند و درصدد هستند که با بسیج نیروهای کارگری و زنان قدرت سیاسی کشور را به دست بگیرند. مانی در آغاز اسمش آقا ولی بود؛ اما به سبب اندیشه‌های کمونیستی، تغییر نام داد و اسم خود را داریوش مانی گذاشت. در پایان مانی به سبب روگردانی از اندیشه‌های کمونیستی و دل بستن به اندیشه‌های مذهبی، اعضای حزب کمونیستی او را می‌کشند و اسرافیل نیز بعد از حکومت کودتا برای در امان ماندن از دستگیر شدن و اعدام به عنوان بازجو در خدمت حکومت پهلوی در می‌آید. کوروش و حمید به عنوان نماینده نسل جوان، در اعتراض‌ها علیه حکومت وقت شرکت می‌کنند، حتی به زندان می‌افتند و بعد از آزادی دوباره برای بر ملا کردن اندیشه‌های کمونیستی به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند. رحیم و اسماعیل از دیگر شخصیت‌های این داستان هستند. رحیم کارخانه‌ای دارد و اسماعیل به عنوان کارگر نزد او کار می‌کند. این دو شخصیت فعالیت سیاسی ندارند و حتی مخالف شرکت کردن در فعالیت‌های سیاسی هستند. «سیاست کار من نیست. ما به همان کارهای خودمان برسیم، از سرمان هم زیاد تر است» (همان: ۸۰).

نگاه نویسنده و شخصیت‌های داستان به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی

گروهی از شخصیت‌های این داستان که معمولاً شخصیت‌های سنتی هستند؛ مانند آقا رحیم مخالف شرکت زنان در فعالیت‌های سیاسی هستند. او در گفتگوی با مانی می‌گوید: «آخر زن را چه به این کارها؟» (همان: ۷۷). مانی موافق حضور زن در فعالیت‌های سیاسی است؛ چنان که گلر را مجبور می‌کند به عضو حزب کمونیست در بیاید؛ اما آن گونه که نویسنده به تصویر می‌کشد آنها برای سوء استفاده از زنان و برای تبلیغ اندیشه‌های خود است که به زن در فعالیت‌های سیاسی اجازه مشارکت می‌دهند. سیاست رضاخان نیز در جهت خواست زنان نبود و باعث آسیب دیدن

بنیادهای خانواده‌ها شد. در این داستان نویسنده کوشیده است تا تجددطلبی-از سوی حکومت و حزب کمونیست- را که یکی از نمودهای آن مشارکت زن در سیاست است، برای زن ایرانی مناسب نداند. او بیشتر گرایش به این دارد که زن اگر می‌خواهد کاری هم انجام دهد باید برخاسته از سنت و فرهنگ بومی باشد نه اندیشه‌های وارداتی شرق و غرب. گلر که نمایان‌گر تیپ زنانی است که به این گونه اندیشه‌ها گرایش دارد، شکست می‌خورد و دوباره به مذهب باز می‌گردد.

۲- خلاصه رمان عطر رازیانه

داستان از زاویه دید سوم شخص و از زندگی خانواده‌ای سخن می‌گوید که پدر به شیوه پدرسالارانه‌ای زنان را تا لبه‌های پرتگاه می‌راند (تسلیمی، ۱۳۸۸: ۱۴۵). داستان روایت زندگی خانواده‌ای سنتی است که از استبداد مردسالاری در رنج هستند. برای مرضیه دختر کوچک‌تر خواستگار می‌آید؛ اما به علت این که راضیه دختر بزرگ‌تر خانواده هنوز ازدواج نکرده است، جواب مثبتی به خواستگار داده نمی‌شود. پدر خانواده برای حل این مشکل تصمیم می‌گیرد راضیه را به ازدواج شریک خود، یحیی درآورد. روز ازدواج مرضیه، راضیه فرار می‌کند و یحیی نیز به عنوان تاوان حجره‌های پدر راضیه را از او می‌گیرد. پدر نیز بعد از مدتی با وسایلی که طلعت خانم به او می‌دهد، شغل جدیدش را آغاز می‌کند. مرضیه نیز همراه شوهر و مادر شوهرش به کربلا می‌رود؛ چون بچه‌دار نمی‌شود، شوهرش با چند زن دیگر ازدواج می‌نماید؛ ولی به علت بچه‌دار نشدن، می‌فهمند که مشکل از خود شوهرست. با شروع جنگ، این خانواده مجبور می‌شود از کربلا به ایران بازگردند و با کمک طلعت خانم زندگی تازه‌ای را در ایران شروع کنند. نرگس -شخصیت اصلی داستان- دیگر فرزند این خانواده است. او در آغاز عاشق پسری می‌شود که به وین می‌رود و در آغاز همواره در اضطراب به سر می‌برد که پدر همانند دیگر خواهران، مانع تحصیل او نشود. وقتی پدرش از او می‌پرسد سال چندم است، به پدر دروغ می‌گوید و تنها بعد از سال دوم دانشگاه است که پدر پی می‌برد به دانشگاه می‌رود. پدر می‌خواهد مانع از ادامه تحصیل او شود که با وساطت طلعت، پدر راضی می‌شود و ادامه تحصیل دهد. در دانشگاه به جرم فعالیت‌های سیاسی زندانی می‌شود، بعد از آزادی با البرز ازدواج می‌کند و به جستجوی راضیه می‌پردازد. در ادامه داستان از آشنایی راضیه با نگار و سعید سخن گفته می‌شود و بعد از دوستی

راضیه با آسیا سخن به میان می‌آید. نرگس با پیشنهاد البرز برای یافتن راضیه عکس او را در روزنامه چاپ می‌کند و از کسانی که صاحب عکس را می‌شناسند دعوت می‌کند که به آدرس عکاسی البرز بروند و در میهمانی که برای این منظور ترتیب داده‌اند، شرکت کنند. در پایان داستان گره‌گشایی می‌شود، زنی شبیه راضیه به عکاس‌خانه مراجعه می‌کند.

بررسی مسائل سیاسی داستان

نویسنده داستان کوشیده است مسایل سیاسی را همراه عشق، مسائل روانی و نظام مردسالار جامعه به تصویر کشد. پرداختن به موضوع سیاست در حاشیه داستان قرار دارد. نویسنده بیش از این که بخواهد به تحلیل آنها بپردازد، اشاره‌ای به این موضوع‌ها می‌کند. در این داستان، تنها تعداد محدودی از شخصیت‌های داستان درگیر مسائل سیاسی می‌شوند. مهمترین موضوع‌های سیاسی رمان عبارتند از: حادثه ۱۶ آذر، ترور ناموفق شاه، قیام پانزده خرداد، انقلاب و جنگ. یکی از مسائل سیاسی مطرح داستان، پرداختن به روز ۱۶ آذر در دانشگاه است. وی وضعیت دانشگاه‌ها را در چنین روزی ترسیم می‌کند: «چند واحد ضد شورش به طرف دانشگاه می‌رفت. نرگس از عرض خیابان گذشت. گاردی‌ها با سپر و باتون از جیب‌ها پایین می‌پریدند و مقابل در اصلی دانشگاه مستقر می‌شدند» (ساری، ۱۳۷۸: ۶۸). دانشجویان نیز در چنین روزی به دانشگاه نمی‌آیند تا جزو هیچ دسته‌ای قرار نگیرند؛ اما اعتصابی‌ها با هجوم به کلاس‌ها، خواهان تعطیلی دانشگاه هستند و اعتصاب‌شکن‌ها سر کلاس‌ها حاضر می‌شوند (همان: ۶۹). همچنین در دانشگاه‌ها، دانشجویانی سیاسی هستند که مخالف با نظام حاکم‌اند و به بحث و گفتگو درباره مسائل سیاسی و نحوه کار دانشجویان می‌پردازند. آن گونه که نویسنده ترسیم می‌کند، دانشجویان به هم اعتماد ندارند و هم دیگر را نیروی ساواک می‌دانند. یکی دیگر از حوادث سیاسی این داستان ترور شاه است. «روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۹ سالگرد افتتاح دانشگاه تهران بود و شاه پس از پایان اسب سواری تفریحی بعد از ظهر در مراسم دانشگاه شرکت کرد. ناصر فخرآرایی با کارت روزنامه‌ی پرچم اسلام برای کسب خبر در مراسم شرکت کرد. به محض رویت شاه پنج گلوله به سمت او شلیک کرد که فقط یک گلوله لب او را خراش داد» (بیگدلی، ۱۳۷۷: ۱). نویسنده در ضمن توضیح درباره خانه‌های شاخه شده توسط ملکه و دادن آنها به مردم، به این واقعه اشاره کرده است (ساری، ۱۳۷۸: ۸۳). قیام

پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ یکی از حوادث سیاسی و مهم در جریان انقلاب است. در پی سخنرانی امام درباره نتایج زیانبار حکومت سلطنتی و افشای روابط پنهانی شاه و اسرائیل در سحرگاه پانزدهم خرداد امام را دستگیر کردند که در پی آن «با گسترش خبر دستگیری امام مردم از روستاها به سمت تهران و در تهران نیز به سمت محل بازداشت او حرکت کردند. تظاهرات مردم در قم نیز آغاز شده بود. در این روز نیروهای نظامی قیام مردم را به شدت سرکوب کردند» (جمشیدی، ۱۳۸۴: ۳۱). در داستان نیز طلعت خانم برای این که بازگشت پدر و مادر نرگس از کربلا به ایران را به تأخیر بیندازد، به آنها نامه‌ای می‌نویسد و می‌گوید بلوایی مانند حادثه پانزده خرداد درکشور در حال رخ دادن است (ساری، ۱۳۷۸: ۱۰۶). نرگس با شنیدن سال چهل و دو، حوادثی از این سال در ذهنش تداعی می‌شود و خاطره‌ای از چنین روزی را به یاد می‌آورد: «نرگس روز دود گرفته‌ای را به خاطر آورد که کاروان‌سراها آتش گرفته بود و عدل‌های پنبه می‌سوخت، هزاران حلقه دود، پیچان و غران خوراک آسمان می‌شد و از نو هزاران حلقه دود دیگر به هوا بر می‌خاست و ظهر، شب شد» (همان: ۱۱۲-۱۱۱). در داستان همچنین صحنه‌هایی از انقلاب اسلامی و نحوه برخورد رژیم با مردم به تصویر کشیده می‌شود. سربازان به هر کس و هر چیزی تیر اندازی می‌کنند، حتی آمبولانس حمل مجروحان را به آتش می‌کشند و زخمی و جان باختگان را با هم می‌برند (همان: ۱۲۵). جنگ نیز موضوع دیگر این داستان است؛ البته نویسنده بیشتر از همدلی مردم در این زمان و نقش مخربی که جنگ در زندگی مردم داشته سخن گفته است تا این که بخواهد از جنبه‌های دیگر به تحلیل آن پردازد.

-بررسی نقش زنان در فعالیتهای سیاسی

برخی از زنان داستان مانند مادر نرگس و خواهران او مشارکتی در فعالیت‌های سیاسی ندارند، در جامعه‌ای مردسالار محکوم به زندگی هستند و ناچارند که این شرایط را بپذیرند و یا مانند مرضیه از خانه فرار کنند. این زنان، افرادی سنتی هستند که دغدغه‌شان بچه دار شدن و آشپزی است. شخصیت‌های زنی که در کنش‌های سیاسی نقشی دارند، عبارتند از نرگس، لیلا و زنان زندانی. نرگس شخصیت اصلی داستان است. وی در یک خانواده مردسالار زندگی می‌کند که شوهر کردن دختران بدون خواست خودشان است و این پدر است که برای آنها تعیین تکلیف می‌کند و حتی از درس خواندن آنها جلوگیری می‌شود. نرگس در چنین خانواده‌ای علی‌رغم میل پدر به دانشگاه می‌رود و در

رشته نقاشی به تحصیل می‌پردازد: «آقاجان هنوز نمی‌دانست چه درسی می‌خواند و هیچ وقت هم نباید می‌فهمید. نقاشی خواندن نرگس هزار مرتبه از دانشگاه رفتنش بدتر بود. نقاشی از نظر آقاجان فعل حرام بود و برای زن صد بار حرام‌تر» (همان: ۷۴). نویسنده کوشیده است در این داستان نیز تلفیقی بین عشق و سیاست ایجاد کند. نرگس در آغاز عاشق می‌شود، در ادامه به مسائل سیاسی می‌پردازد. نرگس پس از این که به دانشگاه می‌رود با برخی از مسائل سیاسی اتفاق افتاده در کشور مانند حادثه ۱۶ آذر از طریق دوستانش آشنا می‌شود: «ماه بعد سلما که حالا دیگر دوست نرگس بود، از وقایع ۱۶ آذر بیشتر برایش گفته بود» (همان: ۶۹). در گفتگوهای که درباره دانشجویان و نحوه برخورد با آنها از سوی حکومت صورت می‌گیرد، نرگس نیز شرکت می‌کند و به اظهار نظر می‌پردازد: «نرگس گفت: این جور کارها مطابق میل بالایی‌هاست که می‌خواهند شور جوانان این جوری هدایت و تخلیه بشه» (همان: ۸۸). وی به جرم همین شرکت در گفتگوهای سیاسی و رفتن به دانشکده فنی در روز ۱۶ آذر دستگیر و زندانی می‌شود. «بازجو [...] آن رفتن به دانشکده فنی را یک برنامه ریزی دقیق می‌دانست و نرگس را عضو مهم تشکیلاتی که با ایجاد این پوشش برای رهبری تظاهرات به دانشکده فنی رفته است» (همان: ۹۹). در زندان نیز مورد شکنجه قرار می‌گیرد: «سه چهار روزی بود که از تب می‌سوخت. تاول‌ها سرباز کرده و خونابه بر کف پاهایش دلمه بسته بود. تیزی درد مانند مته، ژرفای استخوان‌هایش را می‌تراشید» (همان: ۹۶). در حقیقت نویسنده سعی کرده است بیش از این که این شخصیت را درگیر فعالیت سیاسی کند، می‌خواهد از طریق او برخی مسائل سیاسی را مانند روز ۱۶ آذر، نحوه برخورد حکومت با زندانیان سیاسی، حادثه ۱۵ خرداد و انقلاب را برای خواننده ترسیم کند. نرگس تنها در گفتگوهای سیاسی که بین دوستانش انجام می‌شود دخالت می‌کند؛ اما بدون داشتن جرمی به عنوان زندان سیاسی راهی زندان می‌شود. با خاطره‌های که به یاد می‌آورد، تصویری از حوادث ۱۵ خرداد در ذهنش تداعی می‌شود، بدون این که خود در آنها دخالت داشته باشد و پس از آزادی از زندان از طریق اوست که خواننده با صحنه‌هایی که انقلابیون و نیروهای نظامی در شهر ایجاد کرده‌اند، آشنا می‌شود. لیلی یکی دیگر از شخصیت‌های زن این داستان است، که به دلیل مسائل سیاسی به زندان افکنده شده است. به علت زندانی شدنش اشاره‌ای نشده است؛ اما از پی‌جویی‌های سیاسی که می‌کند، می‌توان فهمید جرمش مسائل سیاسی است؛ برای مثال از نرگس می‌خواهد که

خبرهای از بیرون زندان درباره جامعه به دست آورد. وقتی نرگس به او می‌گوید طلعت گفته است که حوادثی مانند حادثه ۱۵ خرداد در شرف وقوع است، ذهنش را این موضوع به خود مشغول می‌کند: «لیلا می‌خواست بداند منبع خبر طلعت خانم کی بوده؟ از کجا می‌داند که حادثه‌ای نظیر پانزده خرداد سال چهل و دو در راهست؟ چه کسی به او گفته؟ بر اساس چه قرائنی؟» (همان: ۱۱۱). از زنان دیگری نیز به صورت عام یاد می‌شود که به جرم پخش شبنامه‌ها دستگیر شده‌اند و گفته می‌شود زنانی نیز به جرم ایجاد تشکل‌های کارگری دستگیر شده‌اند: «تعدادی کارگر هم در میان تازه واردین بودند. زنان کارگر را به اتهام کوشش برای ایجاد تشکل‌های کارگری در کارخانه‌های کفش بلا، محصولات مینو و ماشین سازی اراک دستگیر کرده بودند» (همان: ۱۱۳).

-بررسی نقش مردان در فعالیت‌های سیاسی

در این داستان، مردانی مانند البرز، استاد شیدا، اسد و سنجر تنها به گفتگو درباره مسائل سیاسی می‌پردازند و جو سیاست‌زده دانشگاه‌ها از طریق آنها نشان داده می‌شود. شیدا استادی است که طرف هیچ گروهی نیست؛ اما به راهنمایی دانشجویان می‌پردازد و نمی‌خواهد آنها به علت درگیر شدن در مسائل سیاسی از تحصیل محروم شوند: «شیدا گفت: گیریم که این طور باشه، کدام تخلیه بهتر است؟ شکستن در پنجره و شیشه نوشابه و محروم شدن از تحصیل و به زندان افتادن یا رنگ شدن و رنگ کردن» (همان: ۸۸). همچنین از طریق اوست که می‌توان به فضای سیاسی دانشکده‌ها به خصوص در دهه پنجاه پی برد اسد، دانشجویی است که با وجود شرکت در گفتگوهای سیاسی، از نیروهای ساواک می‌ترسد؛ اما در مقابل، سنجر فردی است زیرک که می‌تواند خود را از مهلکه‌ها نجات دهد. در این داستان مردان به همین اندازه در مسائل سیاسی مشارکت دارند.

-نگاه نویسنده و شخصیت‌های داستان به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی

در این داستان نویسنده کوشیده است تا سیاست را مربوط به یک جنس خاص نداند و حتی سهم مشارکت زنان را در فعالیت‌های سیاسی رخ داده در کشور بیش از مردان نشان دهد؛ اما نگاه منفی نیز در داستان نسبت به مشارکت زنان در فعالیت‌ها به خصوص کنش‌های سیاسی دیده می‌شود. پدر نرگس، نمادی از افرادی است که تفکری مردسالار دارند و معتقدند که زنان باید در کم اهمیت‌ترین کارها از مردها اجازه بگیرند. تحصیل‌شان، ازدواج‌شان و

حتی در خوراک و پوشاکشان باید تابع مردان باشند. وی مخالف ادامه تحصیل زن است، آموختن نقاشی را برای زن حرام می‌داند و شرکت زن در فعالیت‌های سیاسی و به زندان افتادن آنها را به هیچ روی بر نمی‌تابد. «نرگس می‌دانست از نظر آقا جان زندان فقط جای دزد و قاتل است و اصلاً تصویری از زندان سیاسی ندارد و این را هم می‌دانست که از نظر آقا جان زندانی شدن زن غیرقابل بخشایش است» (همان: ۱۰۱)؛ بنابراین نویسنده کوشیده است تا نشان دهد تنها نگرش مخالف حضور زن در اجتماع و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی افرادی هستند که سستی‌اند و نگاه مردسالار دارند.

۳- خلاصه رمان دو منظره

موضوع رمان، درباره زندگی شخصی به نام مهدی است. حوادث داستان بیشتر در شهر قوچان و مشهد می‌گذرد. وی در شهرستان قوچان با بیهودگی، آرزوهایی فروخته و در سایه پدرسالاری زندگی می‌کند. هنگامی که به مشهد می‌رود و وارد دانشگاه می‌شود، همچنان ترسان و گوشه‌گیر است. در آنجا با طلیعه ازدواج می‌کند و دختر در شب زفاف از عشق پیشین خود می‌گوید، از جوانی با جسارت و عاشق پیشه به نام بهمن که اینک گویا در آن سرزمین دوردست در شهری اروپایی شادمان و سرخوش است. با به دنیا آمدن مریم، زن کم و بیش به دنیای واقعی پا می‌نهد؛ اما مرد که همچنان در بند رؤیای بهمن است و بودن خود را وابسته به بودن او می‌پندارد، تنها می‌شود. مرد هر بار که احساس می‌کند به خوشبختی نزدیک شده، در پرتگاهی از ناامیدی و نامرادی فرو می‌افتد و با تلاش توان فرسایی بار دیگر دلگرمی تازه‌ای برای خود می‌یابد. در اداره همکاری می‌یابد به نام توسلی، گاهی با او دردلی می‌کند. شبی برای مهدی از ماجراهای گذشته‌اش می‌گوید. این مرد دون پایه و سست اراده الکلی همان بهمن رؤیاهای آنان است. در ادامه دستگیری مریم، به علت کارهای سیاسی، شوری در دل مهدی بر می‌انگیزد؛ اما این احساس نیز دیری نمی‌پاید و مهدی با پی بردن به خیانت دخترش بار دیگر سرشکسته می‌شود. پس از مدتی به همراه دختر وارد تظاهرات سیاسی می‌شود و روحیه او نیز تغییر می‌کند.

-بررسی مسائل سیاسی داستان

فضای حاکم بر رمان، دوران رضا شاه تا انقلاب اسلامی و تظاهرات علیه نظام شاهنشاهی را ترسیم می‌کند. نویسنده بیشتر به مسائل روانی و خانوادگی اشخاص می‌پردازد؛ اما مسائل سیاسی از آن‌جا که موجب تغییر حالت و تحول شخصیت داستان‌ها از جمله مهدی می‌شود، از ارزش خاصی برخوردار است. شیوه نویسنده در پرداختن به مسائل سیاسی بدین گونه است که به اشاره‌ای کوتاه به مسائل سیاسی و جو سیاسی حکومت پهلوی تا انقلاب اسلامی اشاره می‌کند و خود کمتر به تحلیل و بررسی این مسائل می‌پردازد. تنها هدفش این است که سیمای سیاسی این دوران را بدون هیچ ارزش‌گذاری برای خواننده و مخاطب خود ترسیم کند. یکی از مهمترین موضوع‌های سیاسی این کتاب تظاهرات این دوره پرآشوب در تاریخ ایران است. تظاهرات له یا علیه رژیم شاهنشاهی. همزمان و بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ معمولاً علیه مصدق تظاهرات‌هایی در شهرها صورت گرفت. در تهران «عده‌ای که از قبل سازماندهی شده بودند به خیابان‌های نادری و لاله زار ریختند و با کمک جمعی از ارتشی‌ها که لباس شخصی پوشیده بودند، به تظاهرات به نفع شاه پرداختند» (مدنی، بی تا: ۵۲۱). نویسنده به این تظاهرات که در شهر مشهد علیه مصدق و جبهه ملی صورت گرفته است، اشاره می‌کند: «در سراسر راه شیشه مغازه‌هایی را که تصویر مصدق در آنها بود می‌شکستند، عکس او را از قاب بیرون می‌آوردند و با حرص و شتاب پاره می‌کردند» (علیزاده، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

کودتای ۲۸ مرداد چنین بازتاب می‌یابد: «فضای تاریک عصر تموز از بوی باروت سنگین شده بود، و سراسر شهر از لرزه‌ی خاموش و سرخ، شبیه جان‌سپاری پرندگان مرتعش بود» (همان: ۱۰۲). روسیه یکی از کشورهایی است که به خصوص از زمان فتحعلی شاه قاجار با ایران رابطه برقرار کرد و با تحمیل دو جنگ و انعقاد قراردادهای معروفی همچون گلستان و ترکمانچای موجب وارد شدن خسارت‌های جبران ناپذیری به کشور شد. این کشور همواره در ایران حضوری فعال در جهت حفظ منافع خود داشت؛ به گونه‌ای که با انگلیس کشور را به دو قسمت تقسیم کردند؛ قسمت جنوب به انگلیس داده شد و شمال کشور به روس‌ها تعلق گرفت. در این داستان به گوشه‌هایی از تظاهرات که در جهت حفظ منافع شوروی در شمال صورت گرفته است، اشاره می‌شود: «دانشجویان، کلاس درس را تعطیل کرده بودند و در صحن آجری زیر بارش تند، فریاد می‌کشیدند [...] و برای حفظ حریم شوروی در شمال

مملکت تقلا می‌کند» (همان: ۹۸). نویسنده، در ادامه به انقلاب اسلامی و تظاهرات‌های علیه نظام شاهنشاهی اشاره می‌کند (همان: ۱۶۲). همچنین کوشیده است برخورد نظام حاکم و خشونت آنها را علیه معترضین نشان دهد (همان: ۱۶۵).

– بررسی نقش زنان در فعالیت‌های سیاسی

در فعالیت‌های سیاسی داستان، زنان حضور فعال دارند، تظاهرات می‌کنند، به زندان می‌روند و تحت شکنجه قرار می‌گیرند. مریم دختر مهدی مهمترین شخصیت از این نظر است. او به مطالعه آثار سیاسی می‌پردازد و علیه رژیم در تظاهرات شرکت می‌کند. شبی نیروهای ساواک به خانه‌شان می‌آیند، حین فرار او را دستگیر می‌کنند و به زندان می‌برند. در زندان او را شکنجه می‌کنند و به سبب این شکنجه‌ها، از دوستان خود نیز که فعالیت سیاسی داشتند، نام می‌برد. بعد از دو سال که آزاد می‌شود، دوباره فعالیت‌های سیاسی خود را ادامه می‌دهد و همراه مادر در تظاهرات شرکت می‌کند: «در اواسط تابستان اوضاع مملکت ملتهب شد. در مشهد نیز مردم از خانه بیرون می‌رفتند و در خیابان‌ها تظاهر می‌کردند. مریم با چادر به آنها می‌پیوست. طلعه پشت پنجره می‌نشست و زیر لب دعا می‌خواند. [...] پس از یکی دو هفته طلعه را نیز با خود می‌برد» (همان: ۱۶۱). به جز مریم و مادرش، از دوست او نام نیز برده می‌شود که به جرم سیاسی به زندان می‌افتد و بیش از سه سال در زندان می‌ماند. پس از آزادی از زندان، دوباره با مریم به فعالیت‌های سیاسی می‌پردازد. از گروه زنانی نیز نام برده می‌شود که همراه مردان در تظاهرات شرکت می‌جویند.

– بررسی نقش مردان در فعالیت‌های سیاسی

مهدی، شخصیت اصلی داستان است. وی در مسائل سیاسی رخ داده در جامعه داستانی شرکت می‌کند؛ اما بینش سیاسی خاصی ندارد و طرفدار حزب یا اندیشه خاصی نیست. در تظاهرات برای حفظ منافع شوروی در شمال، به این سبب شرکت می‌کند که دوستانی بیابد (همان: ۱۶۶). بعد از دستگیری مریم، دخترش، کتاب‌های سیاسی مطالعه می‌کند و بعد از آزادی وی، با کمک و راهنمایی دختر، در تظاهرات علیه رژیم شاهنشاهی شرکت می‌کند و حتی جان خود را به خطر می‌اندازد تا بتواند همراه جوانی که سرانجام به ضرب گلوله درخیمان رژیم پهلوی کشته

می‌شود، زخمی‌ها را از میدان تظاهرات بیرون بیاورد. نویسنده در جاهای دیگر از مردانی سخن می‌گوید که به صورت دسته جمعی در تظاهرات نقش دارند یا از نیروهای ساواکی و نیروهای نظامی سخن می‌گوید که به دستگیری و سرکوب مخالفان سیاسی و تظاهرات‌کنندگان می‌پردازند.

-نگاه نویسنده و شخصیت‌های داستان به مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی

این که نویسنده کوشیده است شخصیت‌های زن حتی بیشتر از مردان به عرصه سیاست وارد و درگیر مسائل سیاسی شوند، نشان از دید مثبت او نسبت به مشارکت سیاسی زنان در فعالیت‌های سیاسی دارد. پدر مهدی که مردی سنتی و مردسالار است، تنها شخصیتی است که مخالف حضور زن در اجتماع و از جمله سیاست است. او حتی مخالف تحصیل فرزندانش است و از آنها می‌خواهد که به کسب و کار پردازند: «پدرش به تحصیل فرزندان اهمیت می‌داد و مایل بود فنون کاسبی را بیاموزند» (همان: ۸۸).

۴- خلاصه رمان جزیره‌ی سرگردانی

هستی، شخصیت اصلی این داستان است که پدرش را در کودکی از دست می‌دهد و مادرش پس از مرگ پدر، با احمد گنجور ازدواج می‌کند. او، تحت سرپرستی مادر بزرگش، بزرگ، به تحصیل می‌پردازد و سرانجام در اداره فرهنگ و هنر مشغول به کار می‌شود. دغدغه اصلی او در این داستان، ازدواج با مردی است که او را مانند زنان سنتی جامعه تحت تملک خود در نیاورد. او در این داستان در بین دو دنیای متفاوت مادر (فمینیسم غربی) و مادر بزرگ (فرهنگ اسلامی و ایرانی) سرگردان است. هستی در پایان داستان سرانجام با مرد مورد علاقه‌اش، سلیم فرخی ازدواج می‌کند. موضوع داستان «جزیره سرگردانی» در حقیقت «بیان اوضاع آشفته سیاسی و اجتماعی ایران در دهه پنجاه و تسلط بیگانگان بر کشور در آن سال‌هاست، با زمینه حیرت و سرگستگی روشنفکران و مبارزان سیاسی و تردید آنها بین عرفان اسلامی و آراء مارکسیستی» (قبادی، ۱۳۸۶: ۶۷ برگرفته از پاینده، ۱۳۸۵: ۵۹-۸۶).

-بررسی مسائل سیاسی داستان

موضوع بسیاری از آثار دانشور مانند سو و شون و به کی سلام کنم اعتراض به خفقان سیاسی و انتقاد از خودباختگی زنان در روند مدرنیزاسیون است (میرعابدینی، ۱۳۸۰: ۱۱۱۳). نویسنده در داستان مذکور نیز کوشیده

است به ترسیم فضای سیاسی ایران از دوران شکل‌گیری نهضت ملی و روی کار آمدن مصدق، کودتا و برکناری او تا دهه پنجاه بپردازد و به صورت مختصر به نقش بیگانگان، نگرش‌ها و جریان‌های سیاسی موجود در فضای آن روز کشور، نحوه برخورد حکومت با مخالفان سیاسی اشاره کند. در این داستان گفته می‌شود که دو کشور انگلیس و آمریکا در ایران به دنبال منافع خود بوده‌اند و رابطه این کشور به علت تضاد منافع‌شان با هم چندان خوب نبوده است؛ همین موضوع سبب شده تا مبارزان در دوره‌های مختلف بتوانند از این تضاد، در جهت مبارزات خود استفاده کنند: «مرتضی می‌گفت، مصدق از تضاد منافع امریکا و انگلیس در ایران استفاده کرد، متأسفانه شکست خورد. حالا ما هم باید از همین تضاد استفاده کنیم. هستی خندید. مردان هم از دعوای پسر عموها بر سر تضاد منافعشان حرف زده بود» (دانشور، ۱۳۸۰: ۲۵۶). مهمترین مسأله سیاسی مطرح در این رمان مسائل مربوط به مصدق و نهضت ملی است؛ برای مثال از تبعید او سخن گفته می‌شود و این که حکومت با تیراندازی کردن و کشتن طرفدارانش توانست نهضت او را شکست دهد. نتیجه این شکست برای سیاسیونی که دل به نهضت بسته بودند و در جهت موفق شدن آن فعالیت‌های زیادی کرده بودند، تأثیر گوناگونی داشت؛ عده‌ای به مسائل سیاسی پشت کردند و به مسائل جنسی و اروتیک روی آوردند که نمونه آنها در داستان مذکور، فرخی، پدر سلیم است. وی در جریان ملی شدن نفت دارایی خود را خرج نهضت کرد: «دوره ی ملی شدن نفت بیشتر مال زن را خرج نهضت کرد» (همان: ۲۸۵)؛ اما با شکست نهضت، دچار سرخوردگی از سیاست می‌شود و به زن بارگی روی می‌آورد: «هستی خانم چرا از شما پنهان کنم؟ پدرم پس از تمام پشتیبانی از مصدق و سرخوردن از سیاست شد یک تکمه چی تمام عیار یک زن باره، یک درباری» (همان: ۲۴۱). از دیگر جنبه سیاسی مهم این رمان، به تصویر کشیدن جریان‌ها و تفکرات سیاسی این دوران است. یک جریان سیاسی در این رمان، تفکر مذهبی و به قولی «مهدویت انقلابی» است. این جریان به دنبال مبارزه با رژیم حاکم است و در مبارزات خود بر ارزش‌های دینی و اسلامی پافشاری می‌کنند که نماینده این طرز در رمان، آل احمد، آفاسعید و سلیم است. جریان دیگر، توده‌ای‌ها و مارکسیسم‌ها هستند که به مبارزه مسلحانه معتقدند و نماینده این تفکر در داستان مراد و خلیل ملکی است. قابل ذکر است که خلیل ملکی رهبر نیروی سوم یا سوسیالیست‌های ایران است که از حزب توده انشعاب یافت (معدل، ۱۳۸۲: ۱۶۴). این دو جریان در کنار هم و با هم

علیه نظام حاکم به مبارزه می‌پردازند. نحوه برخورد حکومت نیز با سیاسیون موضوع دیگر این رمان است؛ برای نمونه طرفداران مصدق تیر باران می‌شوند و نیروهای مذهبی نیز چنین سرنوشتی دارند؛ چنان که آقا سعید را می‌گیرند و اعدام می‌کنند (دانشور، ۱۳۸۰: ۲۳۵). در برخورد با جریان‌های مارکسیستی نیز چنین شیوه‌ای را در پیش می‌گیرند؛ چنان که با لو رفتن گروه مراد که نماینده تفکرات مارکسیستی است، مرتضی کشته می‌شود و خود مراد به سختی می‌تواند فرار کند. آن گونه که نشان داده شده است، جریان‌های سیاسی از آزادی عمل برخوردار نبوده‌اند و هر گونه فعالیت از سوی آنها با شدت سرکوب می‌شده است؛ البته بیشتر این سرکوب‌ها متوجه جریان روشنفکری بوده است: «بگیر و بندهای حکومت هم بیشتر متوجه روشنفکرانه و چپ‌گراهاست» (همان: ۲۴۰). ساواک در همه جا حضور دارد و همه را زیر نظر می‌گیرد. زندی‌ها، نماینده ساواکی‌ها در این داستان هستند: «احتمال می‌داد دومی عضو ساواک باشد و هستی یقین داشت. همیشه و همه جا یکی از دکتر زندی‌های با عینک و بی عینک حضور داشت. هستی کارتش را دیده بود» (همان: ۱۷۷). درگیری عموم مردم جامعه به خصوص جوانان در فعالیت‌های سیاسی، موضوع دیگر این داستان است. نویسنده سعی کرده است از دغدغه‌های جوانان این روزگار سخن بگوید؛ دخترانی که درگیر مسائل عاشقانه یا سیاسی هستند و پسرهای که بیشتر به موضوع سیاست می‌پردازند و یک نقطه مشترک دارند: سردرگمی سیاسی. «غم دخترها غم عشق بود یا سردرگمی سیاسی. پسرها بیشتر درماندگان سیاست بودند و تا گروه‌شان نضج می‌گرفت به فکر انشعاب می‌افتادند» (همان: ۱۴۷)؛ البته سیاست‌زدگی و روی‌گردانی از سیاست موضوع دیگر این داستان است. جوانانی نیز هستند که ادای «هیپی»‌گری دارند و از سیاست بیزارند: «این‌ها که گل برگردن دارند، هیپی هستند؟ - نه فعلا ادای هیپی‌گری را در می‌آورند. اگر هیپی واقعی بودند. هیپی ضد نسل قدیم، جامعه، قانون و سیاست است. هیپی‌گری طغیان نسل جدید است» (همان: ۲۰۱).

- بررسی نقش زنان در فعالیت‌های سیاسی

در فضای سیاسی دوران ذکر شده، همه افراد جامعه از مرد و زن نقش دارند یا نقشی می‌یابند و هر کدام از این شخصیت‌ها نماینده و نشان‌گر تیبی از افراد جامعه آن روز ایران هستند. توران، مادر بزرگ هستی، یکی از شخصیت‌های این رمان است که از طرفداران مصدق است و بدین سبب که پسرش در راه مصدق کشته شده

است، از اندیشه‌های اسلامی حمایت می‌کند. گر چه خود فعالیت سیاسی خاصی انجام نمی‌دهد و عملاً وارد سیاست نمی‌شود، در گفتگوهایش با هستی و سلیم، حمایت خود را نسبت به اندیشه‌های اسلامی و مصدق نشان می‌دهد: «هر وقت حرف مصدق پیش می‌آید گریه‌ام می‌گیرد؛ ولی یقین دارم مصدق تارهای دل مردم ایران را به لرزه درآورده، عاقبت کاری می‌کند کارستان» (همان: ۸۴). وی معمولاً از جوانان می‌خواهد چندان درگیر فعالیت‌های سیاسی نشوند و به علم روی آورند تا سیاست: «سرگشتگان راه سیاست، از دختر و پسر را دور خود جمع می‌کرد و مادرانه نصیحتشان می‌کرد که درشان را بخوانند- که سیاست بی پدر و مادر است- که سیاست گذراست- که سیاست برای به قدرت رسیدن است» (همان: ۱۴۷). از دیگر شخصی‌های زن داستان درگیر در مسائل سیاسی، سیمین است. وی زن آل احمد و استاد دانشگاه است و به تحلیل مسائل سیاسی جهان می‌پردازد؛ چنان که هستی درباره اندیشه‌های او به سلیم می‌گوید: «زنش، سیمین، از ایدئولوژی زندگی حرف می‌زند، می‌گوید تمام کشورهای جهان سوم، حتی کشورهای غربی ایدئولوژی زده‌اند. می‌گوید برداشت درست سیاسی بله، اما ایدئولوژی زده بودن نه» (همان: ۳۲). به دیدار خانواده‌های زندانی سیاسی می‌رود و به آنها کمک می‌کند. وی در گفتگوی با مهرماه خود را معلمی معرفی می‌کند که درسش با سیاست و اجتماع در ارتباط است و به شاگردانش این گونه درس‌ها را می‌آموزد؛ اما هیچ اندیشه سیاسی را به کسی تحمیل نمی‌کند (همان: ۱۰۸). هستی، شخصیت اصلی داستان است که هم درگیر مسائل سیاسی است و هم عشق. از نظر سیاسی او طرفدار هیچ گروهی نیست و آن گونه که بیان می‌کند در میان جریان‌های سیاسی موجود سردرگم است. گاهی به یک گروه گرایش می‌یابد و گاهی به گروه مقابل آن. در حقیقت وی نماد نسل سرگردان آن روز جامعه ایران است؛ نسلی که نویسنده آنها را «جزیره سرگردانی» نامیده است. «من قاطی پاتی هستم. گاهی فکر می‌کنم چپ انسان دوستم و هوادار خلیل ملکی و گاهی فکر می‌کنم به قدرت تحرک مذهب معتقدم و پیرو جلال آل احمد، یا به قول شما دینامیزم مذهبی. گاهی فکر می‌کنم تنها به هنر رو بیاورم، با برداشت درست سیاسی و اجتماعی، اما چه برداشتی درست است؟ نمی‌دانم» (همان: ۸۷). او هم عاشق مرداد است و هم سلیم که می‌توان گفت هم به کمونیسم (مراد) گرایش دارد و هم به اندیشه‌های مذهبی (سلیم). هنگامی که مراد مریض می‌شود و یا ساواک او را تعقیب می‌کند، هستی به یاریش می‌شتابد و هم به سخنان سلیم

گوش می‌دهد و نمی‌خواهد که مستقیم وارد درگیری‌های سیاسی شود. وی رابطی می‌شود بین روحانیون و روشنفکران و پیام‌های این دو گروه را به هم مخابره می‌کند: «فعال رابط روحانیان و روشنفکرانم» (همان: ۲۳۷). به جزء سیاست، عشق نیز دغدغه دیگر این شخصیت است؛ عشقی که به نحوی با موضوع سیاست پیوند خورده است. او هم عاشق مراد است و هم سلیم. سرانجام با سلیم ازدواج می‌کند و بدین صورت بیان می‌شود که او در بین دو جریان موجود در جامعه بهتر است که به اندیشه مذهبی و مهدویت انقلابی بپیوندد که این گونه نیز می‌شود. فرزانه دیگر شخصیتی است که همراه مراد وارد مبارزه‌های سیاسی مسلحانه می‌شود و برخلاف هستی که سر درگم است، دست به مبارزه‌های ضد استعماری می‌زند. مراد در مقایسه بین او و هستی می‌گوید او از فعالیت‌های سیاسی بیش از هستی می‌داند (همان: ۳۲۰).

- بررسی نقش مردان در فعالیت‌های سیاسی

نویسنده در این داستان کوشیده است که در کنار شخصیت‌های خودساخته شخصیت‌های تاریخی را نیز وارد داستان کند تا داستان واقعی‌تر جلوه کند. مصدق، آل احمد، خلیل ملکی و سیمین از جمله شخصیت‌های تاریخی داستان هستند. در این داستان مردان مشارکت سیاسی فعالی دارند. از مصدق به عنوان رهبر نهضت ملی سخن گفته می‌شود، از آل احمد به عنوان یک سیاست‌مداری که بر نیروی مذهب تکیه دارد و از خلیل ملکی به عنوان یک کمونیسم و رهبر جامعه سوسیالیست‌های ایران. در این داستان مردان هم در مناصب سیاسی نقش دارند و عضو احزاب هستند و هم به عنوان تحلیل‌گر مسائل سیاسی به نقد اندیشه‌های موجود در زمان خود می‌پردازند. آنها به زندان می‌روند، دست به مبارزه‌های مسلحانه می‌زنند، به زندان می‌افتند و اعدام می‌شوند. سلیم شخصیتی تیبیک دارد و نمادی از نسل روشنفکر مذهبی داستان است. وی از آل احمد طرف‌داری می‌کند: «شاهین می‌گفت: آقای فرخی! این طور که پیدا است شما پیرو دکتر علی شریعتی هستید. سلیم گفت: نه من جلال آل احمد را ترجیح می‌دهم (همان: ۷۶) و معتقد است که بهترین اندیشه برای اداره یک حکومت اندیشه‌های مذهبی و اسلامی است؛ چنان که در گفتگوی با هستی به این موضوع اشاره دارد: «سلیم گفت: ایرلندی‌ها کورکورانه به انقلاب مارکسیستی رو آورده‌اند، بعضی از کشورها به قرون وسطی چشم دوخته‌اند. ما باید به اسلام و کلیت اسلامی خودمان پناه

ببریم» (همان: ۳۲). آقا سعید، به عنوان رهبر نیروهای مذهبی است که از جنگ و شهادت در راه خدا حرف می‌زند و از منزلت شهادت و از امام حسین (ع) می‌گوید (همان: ۱۶۵) سرانجام وی به دست نیروهای رژیم می‌افتد و به جوخه اعدام سپرده می‌شود. مراد جزو طرفداران کمونیسم است. زن استاد مانی در گفتگوی با هستی درباره او می‌گوید: «آخرش با سیاست ازدواج می‌کنند و خانواده، بدبخت می‌کنند» (همان: ۷۱). خلیل ملکی، در داستان حضور فیزیکی ندارد؛ اما از اندیشه‌هایش در قسمت‌هایی از داستان سخن گفته می‌شود و اندیشه‌های او و طرفدارانش یک سوی جریان سیاسی داستان را تشکیل می‌دهد. هستی در معرفی او می‌گوید: «مارکسیسم را به زبان ساده می‌گفت و من می‌نوشتم» (همان: ۲۷). سلیم نیز درباره او می‌گوید او اولین کسی بود که تز کمونیسم منهای حکومت را مطرح کرد. پیش از «تیتو» و «نهرو»؛ اما صدایش را کمتر کسی شنید (همان). مراد نماینده نسل روشنفکر آن زمان است که با نیروهای مذهبی برای مبارزه با رژیم شاهنشاهی همکاری دارد، در مبارزه با استعمارگران به بمب‌گذاری در ماشین‌های آنها اقدام می‌کند. به طور کلی خط و مشی او در مبارزه‌ها، مبارزه مسلحانه با تکیه بر اندیشه‌های سوسیالیستی است. در گفتگوی با هستی این گونه به تقابل اندیشه او با مذهبی‌ها اشاره شده است. نیروهای مذهبی معتقد به مبارزه مسلحانه نیستند و بر این باور هستند که می‌توان با خط و رنگ نیز مردم را بیدار کرد، در مقابل مراد بر این باور است که توده‌ها را نمی‌توان با چنین روش‌هایی آگاه کرد: «برای متوجه ساختن روشنفکران می‌شود؛ اما توده‌های مردم چی؟ آنها نه می‌بینند، نه می‌خوانند و نه می‌شنوند و اگر هم ببینند و بخوانند و بشنوند، سر در نمی‌آورند. فعلاً تنها راه مبارزه، مبارزه مسلحانه است» (همان: ۳۲۰). مراد به نیروهای کارگری معتقد است و بر این باور که اعتصاب کارگران نقطه عطف مبارزات سیاسی علیه رژیم بوده است، برخلاف آقا سعید که از باورهای توده مردم حرف می‌زند: «آقا سعید [...] در یک جلسه‌ی گفتگو از باورهای توده‌ی مردم سخن گفت [...] اما مراد از اعتصاب کارگران کارخانه‌ی چیت‌سازی را نقطه‌ی عطف مبارزات مردم سیه روز ایران شمرد» (همان: ۲۳۶).

مقایسه بین نحوه مشارکت زنان و مردان در فعالیت های سیاسی

در این داستان زنان نیز نقش فعالی حداقل در گفتگوهای سیاسی و تحلیل مسائل سیاسی دارند، هر چند که مانند مردان منصب سیاسی ندارند و عضو حزب سیاسی نیستند. زنانی مانند توران، سیمین، هستی و حتی عشرت به

بحث درباره مسائل سیاسی می پردازند و به خصوص از اندیشه های مذهبی و اسلامی در عرصه سیاست حمایت می کنند. از میان شخصیت های زن داستان، فرزانه است که عضو یک حزب سیاسی است و فعالانه درگیر مبارزات سیاسی می شود. در مقابل مردان بیشتر از زنان به مسائل سیاسی می پردازند. مصدق رئیس جمهور است. سلیم عضو حزب روشنفکران مذهبی است و مراد عضو حزب کمونیسم. حسین در حمایت از مصدق کشته می شود و آقا سعید نیز به علت فعالیت های سیاسی به جوخه اعدام سپرده می شود و مرتضی به ضرب تیر نیروی رژیم از پای درمی آید. آل احمد و خلیل ملکی در زمینه سیاست نظریه پردازی می کنند و زندیها نماینده ساواکی هایی هستند که در همه جا می توان حضور آنها را یافت.

به طور کلی می توان گفت آن گونه که نویسنده ترسیم می کند، زنان در فضای سیاسی جامعه آن روز ایران حضور دارند؛ اما نقش مردان بسار پررنگ تر از زنان است. شخصیت زنان در امر مشارکت سیاسی تابع مردان هستند. مادر بزرگ به خاطر شهید شدن پسرش، طرف دار مصدق است و هستی، شخصیت اصلی داستان، تابع مراد، دوستش و بعد سلیم، نامزدش است و از نظر و نگاه های آنها متأثر است؛ همین نقش را در رمان «چشمهایش» فرنگیس و مهربانو دارند که « مبارزان جدی و سرسخت نیستند، نقش آنها بیشتر نقش نامزد یک مبارز سیاسی (مهربانو) و یا نقش زن معشوق یک روشنفکر و هنرمند مبارز (فرنگیس) است. در مورد فرنگیس و مهربانو می توان گفت که آنان در امر مشارکت سیاسی زایده ی مردان خود به شمار می آیند» (الشکری، ۱۳۸۶: ۲۹۹).

نگاه نویسنده و شخصیت های داستان به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی

از نظر شخصیت های مانند توران، هیچ کدام از جوانان از زن و مرد نباید وارد فعالیت های سیاسی شوند. شخصیتی مانند مرداد معتقد است که زن باید به فعالیت های سیاسی بپردازد و نحوه مشارکت او باید بدین گونه باشد که مستقیم وارد درگیری های سیاسی شود؛ چنان که چنین انتظاری از هستی دارد: «نمی دانم چرا می خواهم دستی دستی پای هستی را به مبارزه بکشانم» (همان: ۳۲۰)؛ اندیشه مقابل او، نحوه تفکر سلیم است که به نظر می رسد نظر نویسنده رمان نیز باشد. سلیم معتقد است که زن نباید مستقیم درگیر مبارزه سیاسی شود: «هستی خانم محض رضای خدا، شما خودتان را بکشید کنار» (همان: ۲۳۸)؛ هر چند او مبارزه سیاسی را خاص مردان نمی داند: «مبارزه ی

سیاسی خاص مردان است؟ نه» (همان: ۸۷). از نظر او زن باید با هنر خود و دیگر فعالیت‌ها در جهت تنویر افکار توده‌ها و عموم فعالیت کند نه این که مستقیماً به فعالیت‌های سیاسی بپردازد. هستی در پایان داستان با سلیم ازدواج می‌کند و اندیشه‌های او را می‌پذیرد؛ یعنی این که در بین جریان‌های سیاسی موجود در جامعه آن روز ایران، تفکرات مذهبی را بر می‌گزیند. نویسنده بدین طریق برای زن جامعه امروز ایران نیز یک الگو ارائه می‌دهد. زن باید تفکرات مذهبی در سیاست داشته باشد و هم با مشارکت در فعالیت‌های سیاسی؛ البته به صورت غیرمستقیم تلاشی در جهت بهبود و جهت‌دهی به اندیشه‌های سیاسی جامعه خود داشته باشد.

۵- خلاصه رمان در جستجوی من

حوادث داستان در خرمشهر، آبادان و تهران اتفاق می‌افتد. زمان آن از شروع جنگ تا آزادسازی خرمشهر و کمی بعد از آن است. هانیه، شخصیت اصلی داستان، پزشک است، با شروع جنگ به مداوای مجروحان می‌پردازد و در ضمن خواننده از طریق او با برخی از خرابی‌های ایجاد شده در جنگ، در شهر خرمشهر آشنا می‌شود. پس از مدتی، هانیه، به پیش دوستش، مریم، در بیمارستان آبادان می‌رود. وی، در جریان جراحی فردی که خمپاره منفجر نشده‌ای در بدن دارد، مجروح می‌شود و هر دو دستش را از دست می‌دهد. مریم، او را برای مداوا به تهران نزد مادر شوهرش می‌برد و در آنجاست که هانیه با خواهرزاده محسن، آذر، بیشتر آشنا می‌شود. آذر، پیش از جنگ در آبادان سکونت داشت. با شروع جنگ پدرش آسیب می‌بیند و او را به همان بیمارستانی می‌برد که هانیه پزشک آن است. هانیه به علت کمی جراحی پای پدر آذر به او توجه چندانی نمی‌کند؛ به همین سبب رابطه آذر با هانیه بد می‌شود؛ اما در مقابل رفتار نامناسب آذر، هانیه همیشه در داستان با او با مهربانی برخورد می‌کند. در ادامه، مریم شهید می‌شود و هانیه به ازدواج محسن در می‌آید. هانیه به عنوان مدرس در مدرسه‌ای مشغول به کار می‌شود که آذر از شاگردان آن است. زنی که از آبادان با آذر آشنا شده بود، در تهران نیز رابطه خود را با وی دوباره برقرار می‌کند و او را به خانه خود دعوت می‌نماید. نوشین، از آذر می‌خواهد که همراه او به انگلستان برود و حتی مقداری از طلاهای خود را به آذر می‌بخشد. آذر، همراه نوشین با مردی به نام مردخای آشنا می‌شود و عکس دایی محسن را به او می‌دهد. در بازگشت به خانه، به محسن می‌گوید که چه کاری انجام داده است. محسن نیز از او می‌خواهد رابطه اش را با آن زن قطع کند.

وقتی مردخای عکس محسن را می‌بیند و می‌شناسد، نقشه ترور او را می‌کشد و او را موقع بازگشت از جبهه نزدیک خانه‌اش ترور می‌کند. آذر که می‌داند مردخای در کشتن دایی‌اش نقش داشته است، برای گرفتن آدرسش به پیش‌نوشین می‌رود و در این جاست که می‌فهمد مادر و پدر واقعی او همین مردخای و نوشین است و آنها به سبب این که فرزند نمی‌خواسته‌اند، وی را به پدر مادر فعلی‌اش داده‌اند. در آغاز گیج و منگ می‌شود؛ اما پیش از مرگ نوشین که بیماری سرطان دارد، آدرس مردخای را از او می‌گیرد. آذر ماجرا را با هانیه در میان می‌گذارد و با کمک پلیس، مردخای را می‌یابد و انتقام دایی‌اش را از او می‌گیرد. در پایان داستان، آذر ثروت به دست آمده را برای کمک به رزمندگان می‌بخشد.

-بررسی مسائل سیاسی داستان

مهمترین مسأله سیاسی داستان جنگ تحمیلی است. با شروع جنگ بنی صدر فرماندهی قوا را پذیرفت؛ اما او چندان در این کار موفق نبود: «بنی صدر به عنوان رئیس جمهور و به عهده گیرنده اختیارات «فرماندهی کل قوا» با بینش ضعیف نظامی و دیدگاه‌های خاص سیاسی هدایت جنگ را پذیرفت و در حالی که تمایلی داشت نیروهای مردمی در داخل سپاه سازماندهی شده و همدوش ارتش، دشمن را از خاک جمهوری دور نماید، هرگز نتوانست قوای نظامی به ویژه ارتش را به گونه‌ای سازمان دهی نماید تا علی‌رغم کاستی‌های بسیار، بتواند به تنهایی حمله دشمن را دفع نماید. وی نه تنها از تجهیز نیروهای مردمی ممانعت می‌کرد؛ بلکه حتی از به کارگیری امکانات موجود توسط ارتش نیز جلوگیری می‌نمود» (جعفری، ۱۳۸۸: ۱۳). نویسنده نیز از زبان هانیه، مریم و محسن بیان می‌کند که علت نفرستادن نیرو و جدی نگرفتن جبهه جنوب به سبب بنی صدر است: «بنی صدر در کرسی ریاست جمهوری چه غلطی می‌کند؟ در این بیست و چهار روز، بارها به این مسأله فکر کرده بود. به تهران به رئیس جمهور و این که آیا نمی‌خواهد جنوب را جدی بگیرد» (جانقلی، ۱۳۷۸: ۹). نویسنده کوشیده است از بنی صدر یک شخصیت داستانی بسازد. تصویری که نویسنده از او ارائه می‌دهد شخصی ترسو است که حتی شجاعت آن را ندارد در میدان جنگ قدم بگذارد. در شخصیت‌پردازی او آمده است: «هانیه وحشت را در صورت مردی که ادعای ریاست جمهوری می‌کرد، به وضوح دید. سرخی رنگش و چشمان از حدقه بیرون زده‌اش، حتی از پشت عینک مشخص بود» (همان:

۸۳). از رجال سیاسی که در این داستان از او با دیدی مثبت یاد می‌شود رجایی، نخست وزیر کشور است که شخصیت مقابل بنی صدر است: «مگر آن نخست وزیر کشور نیست! شب هم تو سنگر خودم [محسن] خوابید. از او پرسیدم چرا بنی صدر این همه کارشکنی می‌کند؟ می‌دانید چی گفت، گفت: دوست ندارم غیبت کنم» (همان: ۸۴). در جنگ تحمیلی تنها ایران با کشور عراق در حال مبارزه نبود؛ بلکه می‌بایست با حامیان شرقی و غربی صدام نیز مبارزه کند. یکی از این حامیان صدام کشور آمریکا است. هانیه به عنوان یک شخصیت حامی گفتمان انقلاب اسلامی به صراحت آمریکا را مسبب اصلی حمله صدام به ایران معرفی می‌کند: «اگر این آمریکایی‌ها، صدام را مجبور نمی‌کردند، به کشور ما حمله کند، هرگز جنگی شروع نمی‌شد و این همه مردم آواره و بی کس نمی‌شدند» (همان: ۱۳۸). در شعارهای که مردم می‌دهند نیز به این دسیسه‌گران شرق و غرب اشاره می‌شود: «الله اکبر. -مرگ بر امریکا. - مرگ بر صدام یزید کافر. - اسلام پیروز است - شرق و غرب نابود است» (همان: ۱۱۳).

ترور شخصیت‌های انقلابی یکی از شیوه‌های است که دشمنان انقلاب برای مبارزه خود پیش گرفتند. در این داستان به صورت غیرمستقیم به شهادت رجایی و باهنر اشاره می‌شود: «این مردم غم ندارند! مردمی که هر روز عزیزی را از دست می‌دهند! همین چند روز پیش، رجایی و باهنر را تشییع کردند» (همان: ۱۰۳). محسن نیز نمادی از دیگر شخصیت‌های انقلابی است که به دست ایادی غربی از جمله آمریکایی‌ها به شهادت می‌رسد. مهمترین بحث سیاسی این داستان دفاع از گفتمان انقلاب به خصوص اندیشه اسلامی آن است. «گفتمان انقلاب اسلامی که به شکل نظام سیاسی جمهوری اسلامی تبلور یافت، حاصل فصل‌بندی دو نشانه مهم جمهوریت و اسلامیت بود. اسلام خود دال مرکزی گروه‌های اسلامی بنیادگرا و سنت‌گرا بود که نشان‌های روحانیت، فقه و ولایت فقیه را با هم در یک گفتمان گرد می‌آورد» (سلطانی، ۱۳۸۴: ۱۳۹). در این داستان نیز نویسنده کوشیده است تا اندیشه اسلامی را مهمترین اندیشه گفتمان انقلاب اسلامی جلوه دهد و هدف رزمندگان را در جنگ دفاع از این اندیشه بیان کند؛ چنان‌که از زبان محسن بیان می‌شود: «این مردم می‌جنگند به خاطر عشق به خدا. خدایی که هر لحظه کنارشان است. عشق به کشوری که حافظ دین مقدسی است» (جانقلی، ۱۳۷۸: ۱۴۳). در این داستان محسن، هانیه و مریم به دفاع از آموزه‌های اسلامی می‌پردازند؛ نوشین به طرح اندیشه‌های غرب‌گرایی می‌پردازد و درصدد است که بیان کند به صورت

غربی زیستن بهترین شیوه برای زندگی زن ایرانی است و آذر که در آغاز در بین این دو اندیشه سرگردان است، با آگاهی و بینشی که به دست می‌آورد، سرانجام گفتمان انقلاب اسلامی را می‌پذیرد.

بررسی نقش زنان در فعالیت‌های سیاسی و نگرش آنها نسبت به گفتمان انقلاب اسلامی

در این رمان، زنان حضوری فعال در فعالیت‌های سیاسی مطرح شده دارند و خواننده از طریق آنهاست که به مسائل سیاسی آن روز جامعه ایران (دهه شصت) آشنا می‌شود. قابل ذکر است که در جنبه توصیف شخصیت‌هاست که زنان سیاسی‌تر از مردان هستند؛ اما در عرصه عمل این مردان هستند که دست به فعالیت‌های سیاسی می‌زنند؛ برای مثال در این داستان هانیه، مریم، آذر و نوشین از مسائل سیاسی حرف می‌زنند؛ در مقابل مردخای و محسن هستند که به فعالیت سیاسی مبادرت می‌ورزند و مردخای با انجام فعالیت‌های تروریستی انقلابیون از جمله محسن را به شهادت می‌رساند.

در این داستان شخصیت‌های زن را با توجه به ایدئولوژی‌ها و اندیشه‌هایشان می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: زنان طرفدار گفتمان انقلاب اسلامی، زنان مخالف گفتمان انقلاب اسلامی و زنانی که سرگردان بین این دو اندیشه هستند نه مخالف انقلابند و نه موافق. گاهی به این سو و گاهی به آن سوی متمایل هستند.

از زنان گروه اول می‌توان از هانیه و مریم نام برد. این دو شخصیت پزشکی هستند که در خرمشهر و آبادان مشغول به کار هستند. با آغاز جنگ در خرمشهر و آبادان برای کمک به مجروحان می‌مانند تا این که هانیه از ناحیه دست مجروح می‌شود و به تهران باز می‌گردد و مریم که زن یکی از رزمندگان به نام محسن است، به شهادت می‌رسد. این دو شخصیت به گفتمان انقلاب اسلامی پای بند هستند. نویسنده از طریق آنهاست که به ارزش اسلام به عنوان یکی از شعارهای انقلاب اسلامی می‌پردازد. مریم مانند هانیه زنی انقلابی است و همچون هانیه خود را نیروی امام معرفی می‌کند و می‌گوید با بودن افراد انقلابی همچون آنها، خائنان (بنی صدر) هیچ کاری نمی‌توانند از پیش ببرند. هانیه در پاسخ می‌گوید: «پس تو هم بوی خیانت به مشامت می‌رسد؟ نه فقط من، همه بوی گند خیانت را حس می‌کنند» (همان: ۷۶). هانیه که از زنان طرفدار انقلاب است با پیروزی‌های رزمندگان اظهار شادی می‌کند و با فرارسیدن دهه فجر شروع به برگزاری جشن می‌کند (همان: ۶۴). به طور کلی می‌توان گفت که هانیه و مریم

شخصیت‌های تپیک هستند و آنها نمادی از زنانی‌اند که طرف‌دار انقلابند؛ گرچه کمتر از مردان، در میدان سیاست وارد می‌شوند، درباره مسائل سیاسی اظهار نظر می‌کنند و به عنوان دو رزمنده به اشاعه گفتمان انقلاب اسلامی می‌پردازند. نماینده زنان گروه دوم، نوشین است. وی زن یک صهیونیست آمریکایی تبار است که پیش از انقلاب با وی ازدواج و با شروع انقلاب از کشور فرار می‌کند و به انگلیس می‌رود. وی زنی پول‌پرست است که به سبب علاقه به پول و همچنین مخالفت شوهرش، دخترش را با فرزند یک خانواده که فرزندشان را از دست داده‌اند، عوض می‌کند. وی فعالیت سیاسی خاصی انجام نمی‌دهد، فقط از نظر اندیشه مخالف انقلاب اسلامی است. او در گفتگو با آذر این چنین به بیان اندیشه‌های خود می‌پردازد: «این کشور جای مناسبی برای زندگی نیست. با این جنگ با این همه فشارهای اقتصادی، نبودن آزادی کامل برای زن‌ها... مکث کرد و دوباره ادامه داد: با این مردم عقب مانده، که تمام زندگی‌شان دین و مذهب است. زندگی واقعی آن‌جاست. تو آن‌جا به هر چه بخواهی می‌رسی» (همان: ۱۴۳). در حقیقت این شخصیت مخالف گفتمان انقلاب اسلامی است و معتقد به غرب و نوع زندگی کردن در غرب است. طیف سوم این زنان، شخصیتی مانند آذر است. او، دختری که در دوره دبیرستان مشغول به تحصیل است. در آغاز داستان نمادی است از زنانی که بیش از هر چیزی به فکر خود هستند و رفاه خود را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند. به نظر او همه مردم نباید خود را درگیر جنگ کنند. آنهایی باید در جنگ شرکت کنند که انقلاب کرده‌اند و انقلابی هستند: «مگر من جانم را از سر راه پیدا کردم، که مفت از دستش بدهم. بگذار آنهایی که پشت میز نشسته‌اند و دستور جنگ می‌دهند، بجنگند» (همان: ۱۰۰). در آغاز داستان، او شخصیتی است که نه خواهان نظام شاهنشاهی است و نه نظام اسلامی: «نه شاه را دوست می‌داشته و نه این انقلاب را» (همان: ۶۱). او هر چه که با نوشین (شخصیت ضد انقلاب) و هانیه (شخصیتی انقلابی) رابطه‌اش بیشتر می‌شود، بیشتر در بین این دو گفتمان سرگردان می‌شود. سخنان نوشین از غرب و نوع زندگی تجملاتی در آن‌جا هوشش را ربوده و از سوی دیگر سخنان انقلابی، فعالیت‌های صمیمانه و فداکاری‌های بی‌ریای هانیه برای کشور، نظرش را به خود جلب کرده است. در پایان آذر با شناختی که از این دو دیدگاه می‌یابد، از غرب کناره‌گیری و به یک شخصیت انقلابی تبدیل می‌شود.

بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی و نگرش آنها نسبت به گفتمان انقلاب اسلامی

شخصیت های مردی که در فعالیت های سیاسی مشارکت دارند، سه طیف هستند: شخصیتی مانند بنی صدر که حضور اندکی در داستان دارد و او به عنوان یک خیانت کار به کشور معرفی می شود. رزمندگانی همچون محسن که شخصیت های انقلابی هستند و پای بند به اصول اسلامی و دستورات رهبر انقلابند. وی، این چنین در گفتگوی بین مردخای و هانیه در زمان گفتگو درباره آموختن موسیقی معرفی می شود: «دایی ام همیشه می گوید: ما انقلاب کردیم تا این کارها ریشه کن بشود. نه که گسترش پیدا کند. [...] بینم! دایی تو انقلابی است؟ او پاسدار است. یک پاسدار کامل. کامل تر از خیلی ها که من می شناسم شان» (همان: ۱۳۲). مردخای وقتی عکس او را از آذر می گیرد، او را می شناسد و می داند از اعضای «گروه توحیدی» است (همان: ۱۳۲). در پایان به سبب انقلابی بودنش به دست گروه مردخای ترور و به شهادت می رسد. مردخای، یک صهیونیست آمریکایی است که در زمان شاه به ایران آمده بود و با شروع انقلاب از ایران فرار می کند و به دلیل خواسته های سازمانش دوباره به ایران باز می گردد. وی مخالف انقلاب است و دوست دار این است که دوباره نظام شاهنشاهی در ایران حاکم شود: «پدرت... تمام زندگی اش را صرف خدمت به صهیونیست و تشکیلاتش کرد. او حاضر است بمیرد... اما ایران بشود همان ایران زمان شاه!» (همان: ۱۷۸). در پایان نیز به دستور او، محسن ترور می شود و زمانی که گروهش می خواهند دست به بمب گذاری بزنند، دستگیر و در پایان کشته می شود.

مقایسه بین نحوه مشارکت زنان و مردان در فعالیت های سیاسی

در مقایسه بین شخصیت های زن و مرد داستان می توان گفت که در این داستان زنان بیشتر درباره مسائل سیاسی حرف می زنند؛ اما مردان بیش از زنان در فعالیت های سیاسی درگیرند. زنان هیچ پست سیاسی ندارند؛ ولی از مردانی مانند بنی صدر سخن گفته می شود که ریس جمهور وقت ایران است. مردان اطلاعات سیاسی جامع تری نیز نسبت به زنان درباره موضوع های سیاسی دارند؛ برای نمونه مریم و هانیه از خیانت بنی صدر حرف می زنند؛ اما اطلاعات بیشتر را محسن در اختیار آنها می گذارد: «یک اشکال مهم هست که ذهن و روح بچه های سپاه را آزار می دهد. بنی صدر اجازه نمی دهد، فرمانده های سپاه در جلسات شرکت کنند. برخلاف گفته امام خمینی، می

خواهد ارتش و سپاه را از هم جدا کند. حتی ممکن است از انجام این عملیات جلوگیری هم بکند و یا وقتی بچه های سپاه پیروز شدند، از این حمله استفاده ی تبلیغاتی به نفع خودش کند. تنها امید ما، خلع بنی صدر از فرماندهی کل قواست» (همان: ۷۷). مردان همچنین نسبت به زنان بیشتر فعالیت سیاسی انجام می دهند؛ برای مثال هانیه، مریم، آزر و نوشین به عنوان شخصیت های زن داستان مستقیماً فعالیت های سیاسی انجام نمی دهند و یا این که غیر مستقیم و به ناخواه وارد جریانات سیاسی می شوند. نمونه آن آذر است که به صورت ناخواسته در ترور دایی اش، محسن نقش دارد؛ اما مردان مانند مردخای و محسن فعالیت سیاسی انجام می دهند و مردخای به دلیل مشکلات سیاسی و ایدئولوژی که با محسن دارد، او را ترور می کند.

-نگاه نویسنده به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی

آن گونه که در این داستان نشان داده شده است، نویسنده معتقد به این است که زنان می توانند همچون مردان در فعالیت های سیاسی و اجتماعی مشارکت کنند؛ اما مرد و زن هر کدام فعالیت مخصوص به خود را دارد. شرکت مستقیم در جبهه های نبرد وظیفه مردان است و زنان باید در پشت خط مقدم به خدمت پردازند؛ اما آنها باید آموزش های نظامی ببینند تا در صورت نیاز و نبودن مردان در جنگ حضور مستقیم بیابند. با توجه به این که در این داستان زنان نه پست سیاسی دارند و نه این که مانند مردان درگیر فعالیت های سیاسی می شوند، می توان گفت که از نظر نویسنده میزان مشارکت زنان در این زمینه محدود به همان یافتن آگاهی های درست سیاسی است. زنان را باید نسبت به مسائل سیاسی آگاه کرد و از آنان زنانی طرفدار انقلاب و اسلام ساخت.

۶- خلاصه رمان سمفونی مردگان

یوسف پسر اول خانواده، در بحبوه ی ورود نیروهای بیگانه به ایران در آستانه ی جنگ جهانی و با دیدن چتر بازهای روس در آسمان اردبیل، به قصد تقلید از آنها چتر پدر بزرگ را به خود می بندد و از پشت بام خانه به زمین سقوط می کند و به موجودی بین انسان و حیوان تبدیل می شود و سرانجام در پایان داستان به دست اورهان کشته می شود. آیدا دختری زیبا است که در نتیجه ی بدخلقی های پدر و اورهان به دنبال فرصتی برای رها شدن از این محیط عذاب آور است که با انوشیروان آبادانی ازدواج می کند و همراه او به جنوب می رود؛ اما پس از چند سال به

دلایل نامعلوم خود را به آتش می کشد. آیدین، فرزند تیزهوش خانواده، به سبب اعتقاداتش همواره با پدر درگیر است. پدر با راهنمایی ایاز کتاب های او را می سوزاند و وی از ترس پدر و ایاز به فردی به نام میرزایان پناه می برد و خود را در زیر زمین کلیسا پنهان می کند و به قاب سازی می پردازد. پس از مدتی در آنجا عاشق سورملینا می شود و آن دو با هم ازدواج می کنند. اورهان پسر دیگر خانواده، به دلیل داشتن خصوصیات مورد نظر پدر، همواره توجه او را به خود جلب می کند. پس از مرگ پدر قصد تصاحب حجره پدر و از بین بردن آیدین را دارد. وی با خوراندن مغز چلچله به آیدین وی را دیوانه می کند. سورملینا می میرد و ایاز بعد از پانزده سال می فهمد که آیدین از وی صاحب فرزند دختری شده است؛ بنابراین تصمیم می گیرد آیدین را بکشد. راهی دریاچه شورابی می شود؛ اما آیدین را نمی یابد و خود به درون دریاچه فرو می رود و غرق می شود.

- بررسی مسائل سیاسی داستان

در این داستان نویسنده کوشیده است تا گوشه هایی از اوضاع سیاسی در دوران حکومت قاجار و پهلوی تصویر بکشد و در ضمن به تصویر کشیدن دوران خفقان زده و استبدادی دوران پهلوی به نقش استعمارگران در بدبختی مردم کشور، مقارن جنگ جهانی دوم و بعد از آن پردازد. در کنار مسائل سیاسی نویسنده همچنین کوشیده است تا دغدغه های نسل جوان و میانسال این دوره را ترسیم کند. نویسنده برای این که تصویری از ظلم و استبداد حکومت های قاجاریه را ترسیم کند، شخصیت فرعی پدر بزرگ آیدین را وارد داستان می کند و برای نشان دادن سرسختی و لجباجت او به مبارزه و شکایت او به مدت سی سال اشاره می شود که به دولت قاجار سنگ فروخته؛ اما پولش را دریافت نکرده بود. بدین طریق نویسنده گوشه ای از ظلم و استبداد پادشاهان گذشته را به تصویر می کشد(همان: ۸۲).

اخبار جنگ بیشتر از طریق روزنامه ها و از زبان آیدین و ایاز برای دیگران بازگو می شود. آیدین از طریق روزنامه ای که سر و ته گرفته است، می گوید: «با این آماری که داده اند هزار کشته و معدوم آلمان را به آلمان زنده مانده است. فقط هیتلر؛ اما این دروغ است، معشوقه اش هم زنده است» (معروفی، ۱۳۸۱: ۳۲). آیدین همچنین از روسیه می گوید که آتش جنگ در آن هر لحظه شعله ور تر می شود: «سراسر جنگ بود و توی آن یخ بندان آتش بود که زبانه

می کشید» (همان: ۵۰). در جنگ جهانی دوم با این که کشور ایران اعلام بی طرفی کرده بود؛ اما از شمال روس ها و از جنوب انگلیسی ها کشور را تصرف کردند و به غارت بردند. مقارن جنگ روس ها از شمال به تصرف شهرهای شمالی پرداختند. پدر آیدین وقتی برای ثبت نام بچه هایش به شهر می رود می بیند که مردم دسته دسته جمع می شوند، نمی داند که چه اتفاقی افتاده است تا این که ایاز، به او می گوید کشور از شمال و جنوب مورد تاخت و تاز روس ها و انگلیسی ها قرار گرفته است (همان: ۹۴-۹۲). حاصل این موضوع برای مردم نیز نا امنی، بی نانی، تعطیلی کارها و آن گونه که پدر آیدین می گوید: «بدبختی» بوده است (همان: ۹۵-۹۴). در این داستان نیز به گوشه هایی از این غارت گری های روس ها اشاره شده است: «لجن های کف شورآبی را روس ها با پمپ می کشیدند و تانکرتانکر می بردند» (همان: ۵۸). ایاز در گفتگوی با پدر آیدین، از طریق مطالعه روزنامه پی می برند که شهرهای جنوبی را انگلیسی ها اشغال کرده اند: «خبر رسید که قدری بعد از نیمه شب، ناوهای انگلیسی به ساحل خرمشهر نزدیک شده و با شلیک توپ و تفنگ بر بندر یورش بردند و ناوهای ایران را سحرگاه از پای درآوردند و چند تن ملوان و افسر کشته شدند» (همان: ۱۰۵). در این داستان همچنین به گوشه های از بدختی مردم ایران مقارن این جنگ به خصوص شهرهای شمالی اشاره می شود. از زبان آیدین به پایان یافتن جنگ اشاره می شود و گفته می شود سرمای مسکو موجب خاموش شدن آتش جنگ شد: «آیدین گفت: آتش جنگ در سرمای مسکو خاموش شد» (همان: ۶۲). با پایان یافتن جنگ هنوز نیز شهرهای شمالی کشور ناامن هستند: «آن روزها، با این که جنگ پایان یافته بود؛ اما شهرها هنوز ناامن بود. حزیبی ها ریخته بودند و تمام شیشه های کارخانه ی پنکه سازی لرد را داده بودند پائین» (همان: ۱۲۰).

در دوران رضاه شاه خفقان شدیدی بر جامعه حکمفرما بود؛ با این حال گروهی به صورت مخفیانه علیه حکومت، فعالیت هایی را مخفیانه انجام می دادند. در این داستان ایاز به این فعالیت کمونیست ها این گونه اشاره می کند: «سرش را نزدیک پدر برد و گفت: شنیده ای کمونیست ها یک باغ سبز درست کرده اند و قاپ جوان های مردم را می دزدند؟» (همان: ۴۱). از زبان جابر، پدر آیدین، این گونه به حالت خفقان جامعه در این دوران اشاره می شود: «به

خاطر خودش این کار را کردیم. می بینی که روزگار روزگار نیست. سر هیچ و پوچ جوان ها را می گیرند و می اندازند آن تو» (همان: ۵۶).

رضا شاه بعد از این که می فهمد ضدیت کشورهای متخاصم با خود اوست نه دست یافتن به راه از طریق ایران برای کمک به روسیه تصمیم به استعفا می گیرد. «پس رضا شاه مورد تهدید سخت متفقین قرار گرفت و طبق گفته ی وینستون چرچیل، صبح روز بیست و پنج شهریور در دنبال اخبار شب قبل و حرکت قوای شوروی به سمت تهران، به شاه اطلاع دادند که قوای روس از کرج به سمت تهران سرازیر شده است و قصد این پیشروی هم معلوم می باشد. شاه دیگر چاره ای جز ترک پایتخت و کناره گیری ندید. آقای فروغی را خواست و مطلب را با او در میان گذاشت و گفت: من از روز اول می دانستم که مقصود مخالفت با من است» (همان: ۱۰۸-۱۰۷). نویسنده همچنین وضعیت کشور را بعد از رفتن رضا خان ترسیم می کند: «در روزهای بعد از شهریور بیست، وقتی مردم شکم همدیگر را به خاطر یک نان سیاه پاره کردند...» (همان: ۵۳). با رفتن رضا شاه فضای باز سیاسی به دلایل مختلف در کشور ایجاد می شود که نمونه آن شکل گیری احزاب مختلف و فعالیت آنهاست. ایاز به جابر می گوید که مواظب باشد بچه هایش گرفتار این احزاب نشوند. همچنین از او می خواهد مواظب باشد تا احزاب اعلامیه یا شب نامه ای درخانه او نیندازند: «مواظب خودت و بچه هات باش. احتمال دارد حزبی ها کارهایی صورت بدهند. [...] یک وقت ممکن است شبنامه ای، اعلامیه ای، کاغذی بیندازند توی حجره یا خانه یا ممکن است بچه هات از مدرسه بیاورند. نگاهی به آیدین و اورهان انداخت: بچه ها، پدر شما یک عمر آبروداری کرده، جان این سبیل، یک وقت... کار است دیگر مواظب باشید» (همان: ۱۲۱). آیدین برای رفتن به دانشگاه و پیشرفت در کار شاعری خود تصمیم می گیرد که به تهران برود. ایاز برای این که پدرش را وادار کند مانع رفتن او شود، این گونه به تفکرات سیاسی غالب بر مردم به خصوص شاعران تهران اشاره می کند: «ایاز می گفت که ذهن شاعران تهران مسموم است، همه چپی اند» (همان: ۱۷۰).

-بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی

در این داستان، زنان نقش منفعلی در فعالیت های سیاسی دارند و نویسنده بر آن بوده است تا تأثیر حرکت های سیاسی را بر زندگی آنها به صورت محدود نشان دهد. فرار دختران، کشتن و تجاوز به آنها، گوشه ای از نتایج اندیشه سلطه جویانه کشورهای درگیر جنگ جهانی دوم برای زنان ایرانی بود: «به چند زن شوهردار تجاوز شده بود، امینه ای را تکه تکه کرده بودند، یک دختر از محله «پیرمادر» ناپدید شد و چند دختر جوان که سرو گوششان می جنبید به بهانه ی تجاوز سربازان روسی شهر را ترک کرده بودند. سال ها بعد دختری بیست و هشت ساله به اسم زیبا که دختر یک فرش فروش بود، در تهران رقاصه ی کافه ها شده بود و تغییر نام داده بود» (همان: ۱۰۲). در این داستان زنان وارد عرصه سیاست نمی شوند و بیشتر نقش مادر، همسر و معشوقه دارند. تنها مادر آیدین است که با شوهرش درباره وقایع رخ داده در کشور به خصوص جنگ جهانی دوم وارد گفتگو می شود. در این گفتگوها مشخص می شود که او اطلاعی از حوادث رخ داده در شهر خود-اردبیل- ندارد و شوهرش است که او را نسبت به واقعیت امور آگاه می کند. وی درباره این که شهرهای شمالی و اردبیل را روسها تسخیر کرده اند، می گوید: «حتما آخر الزمان شده» (همان: ۹۶)؛ اما پدر می گوید: «نه اصلا این طور نیست. کار، کار آلمان است. خوب بگذار بگیرد. چه فرقی می کند این پادشاه باشد یا آن» (همان: ۹۷). مشارکت مادر آیدین در مسائل سیاسی در حد همین اظهارنظر های ناپخته است. وی زنی است که گرفتار نظام مردسالار جامعه است. او حق ندارد که از خانه خارج شود، تنها کار او ماندن در آشپزخانه و کار در آنجاست. دخترش آیدا نیز تا زمانی که پیش آنهاست مجبور است چنین نظامی را بپذیرد و بعد از ازدواج نیز نشانی از اندیشه های گرچه تا حدودی از این نظام مردسالار فاصله می گیرد؛ باز نشانی از حضور او در مسائل اجتماعی و سیاسی دیده نمی شود. فروزان گر چه در بانک کار می کند بیشتر در نقش یک زن عاشق ظاهر می شود و سورملینا نیز زنی است که آیدین عاشق اوست دیگر زنان داستان نیز مانند این زنان نقشی در حوادث سیاسی داستان ندارند.

-بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی

در این داستان گذشته از شخصیت های تاریخی مانند رضاشاه، هیتلر و چرچیل، بعضی از شخصیت های مردان مانند آیدین، ایاز و پدر آیدین سیاسی هستند یا این که درباره وضعیت سیاسی کشور اطلاعاتی دارند. پدر آیدین و ایاز در حقیقت دوروی یک سکه هستند. پدر از حوادثی که در جامعه رخ می دهد یا در حال رخ دادن است، می پرسد و ایاز با توجه به این که یک نظامی است و همچنین از طریق مطالعه روزنامه ها به او پاسخ می دهد. رمان وضعیت سیاسی ایران را بیشتر مقارن حکومت رضاخان و جنگ جهانی دوم نشان می دهد. در حقیقت پدر در این رمان، به تصویر کشنده وضعیت استبدادی رضاخانی است. جزء او هیچ یک از افراد خانواده-نمادی از افراد جامعه- حق اظهار نظر ندارند؛ چنان چه دیگران مانند آیدین برخلاف او فکر کنند و با خواسته های او مخالفت ورزند، باید تنبیه شوند و حتی به زندان افکنده شوند؛ چنان که به ایاز چنین اجازه ای می دهد تا برای تنبیه آیدین مدتی او را به زندان بيفکند. گذشته از خوی استبدادی او که نمایانگر جو استبداد زده ی آن روز کشور ایران است، به برخی از مسائل سیاسی در گفتگو های بین او، زنش و ایاز اشاره می شود. او نمادی از افرادی است که اگر مسائل سیاسی جامعه را دنبال می کنند، تنها در این فکر هستند که زندگی شخصی خود را نجات دهند و مسائل جامع برای آنها مهم نیست. این گونه در گفتگوی با زنش، درباره تصرف شهر اردبیل و ورود نیروهای خارجی به کشور مقارن جنگ جهانی دوم به این موضوع اشاره می کند: «کار کار المان است، خوب بگذار بگیرد. چه فرقی می کند این ژادشاه باشد یا ان، برای ما که می خواهیم یک لقمه نان بخوریم و سرمان را بگذاریم چه هیتلر، چه روزولت، چه شاه» (همان، ۹۷). ایاز شخصیتی است که دوست جابر، پدر آیدین است. او با مطالعه روزنامه ها از تمام حوادثی که در جامعه رخ می دهد باخبر است و از زبان اوست که شروع جنگ جهانی، تصرف شهرهای ایران، وضعیت نابسامان جامعه و نحوه خروج رضاخان از کشور برای خوانند داستان ترسیم می شود.

آیدین مهمترین شخصیت داستان است. او هم با مطالعه کردن روزنامه ها، اطلاعات سیاسی خود را بالا برده است و هم به انتقاد از شرایط موجود می پردازد، برخلاف ایاز که فقط اطلاعات سیاسی خوبی دارد. در سخنان ایاز و پدر آیدین به برخی از مسائل سیاسی روز جامعه اشاره می شود؛ اما آیدین شخصیتی است که بینش سیاسی دارد و در

ضمن اشاره به موضوع های سیاسی به انتقاد از روزگار خود نیز می پردازد. در سخنان او هم به شوع جنگ جهانی و هم به پایان یافتن اشاره می شود. در گفتگوی با برادرش درباره وضعیت جنگ در روسیه می گوید: «رفته بودم مسکو. گفتم مسکو چه خبر بود؟ گفت: سراسر جنگ بود و توی آن یخ بندان آتش بود که زبانه می کشید» (همان: ۵۰) یا درباره چگونگی پایان یافتن جنگ می گوید: «آتش جنگ در سرمای مسکو خاموش شد» (همان: ۶۲). نتایج جنگ جهانی، از طریق اوست که برای خواننده ترسیم می شود: «همه در سکوت مرگ فرو رفته اند. شهر خالی از سکنه است. درخت ها سوخته اند. زن ها فاحشه شده اند، نان خالی هم گیرشان نمی آید، نمی دانند چطور خودشان را گرم کنند و تنها در انتهای شهر، در باغ سرسبزی هیتلر و معشوقه اش زندگی نسبتاً آرامی دارند. این عکس هیتلر است که با دست فتح بلگراد را نشان می دهد» (همان: ۳۳۴). علت حمله روس ها و انگلیسی ها را به کشور تصرف کامل کشور بیان می کند: «می خواهند مملکت را بگیرند که این طور از بالا و پایین حمله کرده اند» (همان: ۱۰۸) آیدین به نقش استعمارگران در از بین بردن حاکمیت ملی کشور اشاره می کند: «بالاخره این قرمساها نگذاشتند ملت ما به حاکمیت ملی برسد. می فهمی آقا دادش؟ می فهمی؟» (همان: ۴۵). برخی از سخنان او نیز حالت نمادین دارند و به وضعیت سیاسی جامعه اشاره دارند. در گفتگوی با برادر، به او می گوید که «اخوی، دیگر باید بار و بنه را بست. خرابی از حد گذشته» (همان: ۷۴) و بدین طریق نابسامانی وضعیت کشور از زبان او به تصویر کشیده می شود. شرکت انگلیسی در شمال کشور ژنکه تولید و در بازارهای داخلی به فروش می رساند. به نظر می رسد این شرکت نمادی از دسیسه های استعماری انگلیس در کشور است که سوء قصد نسبت به کشور دارد. آیدین با زبانی نمادین این گونه به فعالیت این شرکت اشاره می کند: «گفت: لایحه با این ژنکه های لرد یک روز همه ی ما را خواهد برد» (همان: ۳۳۰). در حقیقت آیدین، نمایانگر نسل روشنفکر و سرخورده ان روز جامعه است که راه ژیشرفت خود و جامعه را در مطالعه و تحلیل درست مسائل می داند؛ اما استبداد جامعه که پدر و در ادامه برادر نمادی از آن است، مانع کار آنها می شود و جلوی پیشرفت آنها را می گیرد.

مقایسه بین نحوه مشارکت زنان و مردان در فعالیت های سیاسی

در داستان سمفونی مردگان، زنان محکوم جامعه استبداد زده و مردسالار هستند، تنها مادر آیدین است که در گفتگوهای سیاسی شرکت می کند و سخنانی درباره مسائل روز جامعه می زند که نشان از ناآگاهی او در این زمینه است؛ اما از مردانی مانند رضاخان، هیتلر و چرچیل نام برده می شود که پست های سیاسی دارند، یا افرادی مانند جابر و ایاز که مسائل سیاسی جامعه را از طریق روزنامه ها دنبال می کنند و شخصیتی مانند آیدین، شخصیتی است روشنفکر که جدای از این که مسائل سیاسی جامعه را از طریق مطالعه دنبال می کند خود نیز از بینش سیاسی برخوردار است و به تحلیل مسائل می پردازد.

-نگاه نویسنده به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی

در رمان سمفونی مردگان، نویسنده بیش از آن که قصد داشته باشد تا دیدگاه شخصی خود را درباره وضعیت زنان بیان کند به ترسیم وضعیت آنها در این برهه تاریخی می پردازد. در این داستان تنها، پدر آیدین است که نگاهی مردسالار و استبدادی نسبت به مسائل از جمله زنان دارد. او معتقد است که زن حق خروج از خانه و شرکت در حیطه های اجتماعی و سیاسی را ندارد؛ چنان که درباره آیدا، دخترش، «معتقد بود که دخترها باید خانه داری یاد بگیرند، بعدها که بچه دار شدند، با عروسک واقعی سر و کار خواهند داشت» (همان: ۸۵). زن جابر این گونه به اندیشه های مردسالار و سنتی شوهر اشاره می کند: «مادر بهش گفت که چند بار خواسته است بیاید آبادان به او سر بزند. در این مدت دلش زیش او بوه؛ سر سفره، در آشپزخانه و به خصوص شب ها او را به یاد داشته؛ اما ژدر را که می شناسد؟ او هیچ وقت اجازه نمیدهد. چاره چیست؟ زن ناچار است مطیع شوهر باشد» (همان: ۱۶۱). در حقیقت در این داستان نویسنده بر آن است تا نشان دهد که این نگاه سنتی و مردسالار جامعه است که مانع حضور زن در اجتماع و از جمله مسائل سیاسی است.

۷- خلاصه رمان راز سرزمین من

گروهیان آمریکایی همراه مترجمش در برف گیر می کند. شب را در ماشین می خوابند، صبح که بیدار می شوند، می بینند گرگی که در جاده آنها را دنبال کرده بود، روی ماشین است. ابتدا از آن می ترسند؛ اما در ادامه با روشن کردن

ماشین و بوق زدن، گرگ را به بازی می گیرند. پس از تیر اندازی گروهبان آمریکایی و موفق نشدن در زدن گرگ، به اجبار مترجمش را برای کمک آوردن به نزد اهالی روستایی می فرستد. بعد از بازگشت مترجم همراه اهالی روستا می بیند که گروهبان آمریکایی خارج شده و شیشه ماشین شکسته است پس از چندی جستجو جسد گروهبان را می یابد که گرگ آن را پاره کرده است. از آن پس شایعه می شود که گرگ اجنبی کش پیدا شده است. در ادامه از سروان کرازلی آمریکایی سخن به میان می آید که برای تعلیم ارتش، به تبریز و اردبیل آمده است. وی شخصیتی است که خود را برتر از هر چیز و هر کس می داند، بدین سبب به افراد از جمله سرهنگ جزایری بسیار توهین می کند، به زنان تجاوز می نماید و خود نیز به تلافی آن مورد تجاوز قرار می گیرد. در پایان، به ددست دوازده گروهبان ارتشی با همراهی سرهنگ جزایری کشته می شود. در قمست بعدی داستان به معرفی شخصیت تیمسار شادان پرداخته می شود که در تبریز با مردم با مهربانی رفتار می کند؛ اما بین مردم درباره ی او زنش شایعه های زیادی به گوش می رسد. وی نیز پس از بازنشستگی در شیراز به دست هوشنگ، برادر زنش کشته می شود. در قسمت «قول یک مترجم سابق» ابعادی دیگر از کارهای شادان به تصویر کشیده می شود. اسناد بیلتمور نیز ماهیت اهداف آمریکایی ها را در ایران مشخص می کند. این که هدف اصلی آنها جلوگیری از نفوذ کمونیست در جهان است تا این که دفاع از ایران در مقابل شوروی. در این اسناد همچنین بیلتمور به اعدام سرهنگ جزایری و دوازده گروهبان او پرداخته می شود که به جرم شرکت در قتل کرازلی و به اتهام جاسوسی برای شورویبه جوخه اعدام سپرده می شوند. در این اسناد اشاره می شود تیمسار به علت افتادن از اسب نمی تواند بچه دار نمی شود و به علت خصومت با تهمنه می خواهد که فرزندش را بکشد. همچنین به نقش او در کودتای ۲۸ مرداد و پایان دادن به غائله آذربایجان سخن می گوید و از کشتار مردم به دست تیمسار شادان پرده برداشته می شود. همچنین از خانواده فقیری سخن به میان می آید که به علت فقر فرزند خود را علی رغم میل باطنی به یک گروهبان آمریکایی می فروشند و در پایان این اسناد سخن از جنگ آمریکا و ویتنام است که در طی این جنگ خود سروان دچار افسردگی شدید می شود که پس از مدتی می میرد. در وصیت نامه سرهنگ جزایری به این موضوع پرداخته می شود که گروهبان ها به نزد سرهنگ می روند و از او می خواهند که کرازلی را به جرم اهانت به سرهنگ و دیگر تخلفاتش

بکشند. سرهنگ به سبب جسارتشان به آنها افتخار می کند. آنها به سرهنگ می گویند که قصد اصلی شان از کشتن کرازلی این است که ارتش ایران را بیدار کنند. سرهنگ اعتراف می کند که همه بی انضباطی اش جدای از مشکلات خانوادگی، به سبب حضور آمریکایی ها در ارتش ایران است. از این رو او در پایان به امام حسن (ع) روی می آورد و از گذشته خود نیز توبه می کند. قسمت «قول حسین» بیشترین حجم رمان را به خود اختصاص داده است. در این قسمت از دوران کودکی حسین سخن گفته می شود. او فرزند یک حمای بوده است که با وجود فقر در مدرسه مخصوص افراد ثروتمند و رجال مرتبه بالا درس می خواند، گرچه از نظر درس، از همه دانش آموزان با هوش تر است، همواره تحقیر می شود و از سوی معلمان تنبیه می گردد که خاطره این کتک ها تا مدت زیادی در ذهن او می ماند. به علت صوت خوبش به قرائت قرآن می پردازد. روزی با یک روحانی و مرد معنوی برخورد می کند که تا پایان داستان، مسائل مربوط به این دیدار ذهن او را آشفته می سازد. در این دوران به بیماری شب کوری و در پی آن به کچلی مبتلا می شود که پس از مدتی بهبود می یابد. در ادامه نیز به نحوه ازدواج پدرش و اصل و نسب خود می پردازد. پس از آمدن مستشاران آمریکایی به تبریز مترجم سروان کرازلی می شود و بدین سبب شاهد بسیاری از تخلفات او در ایران است. پس از ترور کرازلی توسط گروه بان ها او نیز به زندان می افتد و پس از بازجویی های مکرر به زندان ابد محکوم می شود. موقعی که انقلاب می شود و زندانیان سیاسی آزاد می شوند، او نیز پس از هیجده سال آزاد می گردد و به خانه اش به تبریز می رود که در این بین با جوانان انقلابی به تهران می آید و به دنبال تهمنه می رود. روزی هوشنگ، سودابه و هما را در شهر می بیند که با کمک انقلابیون می تواند هوشنگ و خواهرش سودابه، زن تیمسار شادان را دستگیر کنند؛ اما در این بین هوشنگ موفق به فرار می شود. در یکی از تظاهرات هاست که با شخصیتی به نام ابراهیم آشنا می شود و بنابر خواست وی به خانه اش می رود. با ابراهیم در تظاهرات ها شرکت می کند و به استقبال زندانیان آزاد شده سیاسی می رود که در این بین توسط افراد هوشنگ دچار آسیب می شود و مدتی در خانه و بیمارستان می ماند. برای یافتن تهمنه، خانه خواهرش سودابه را می یابد و همراه عده ای از همسایه ها و خویشان ابراهیم، به درون خانه می روند و عکس و اسنادی از خانه او با خود می برند. رقیه، به نزد حسین می آید و از او می خواهد که در یافتن مادرش و نجات جان او، یاری اش دهد هنگامی که

به محل سکونتش می روند، می بینند که خانه وی را آتش زده اند و پیر زن به علت سوختگی شدید فوت کرده است. حسین خود پیر زن را برای دفن می برد و بعد به رقیه آدرسش را می دهد؛ زیرا رقیه که خود نیز مانند مادرش فاحشه بوده، پس از ادواج با حاجی گلاب توبه می کند و به حاجی قول می دهد که هرگز به آن خانه باز نگردد. فردای آن روز که مصادف با ورود امام به ایران است، مادر ابراهیم نیز فوت می کند و همزمان با ورود امام به بهشت زهرا، وی را نیز در انجا دفن می کنند. فرشته یکی از دوستان قدیمی رقیه است که پس از بی خانمان شدن، به حسین زنگ می زند و کلید آپارتمانش را می گیرد تا چند صباحی را انجا بگذراند. هوشنگ که در پی یافتن حسین بوده و همواره مراقبش بوده است، به آن خانه می رود و به خیال این که رقیه خواهر حسین است، وی را با خود می برد و به طرز فجیعی می کشد و در دیوار خانه سودابه مخفی می کند که با جستجوی حسین و دوستانش می توانند که جسد را یابند. در ادامه داستان از حمله گاردی ها به همافرها و هنرجوهای نظامی سخن به میان می آید که مردم به کمک آنها می شتابند و جنگ مسلحانه شدیدی بین آنها در می گیرد. در همین حادثه است که حاجی گلاب، شوهر رقیه شهید می شود و حسین تصمیم می گیرد با رقیه ازدواج کند. حاجی جبار نیز به حسین خبر می دهد که هوشنگ نیز دستگیر شده است و خطری از جانب او حسین را تهدید نمی کند؛ اما هوشنگ از زندان فرار می کند و در شبی که حسین با تهمنه قرار ملاقات داشته است، وی را به قتل می رساند و خود فرار می کند. در قسمت «برگهایی از بازجویی سودابه ی شادان» ماهیت شخصیت سودابه بیشتر آشکار می شود. وی زن تیمسار شادان است که بنا بر خواست تیسمار، به یک زن فاحشه تبدیل و به افراد زیادی همخوابه می شود و حتی دخترش، سوسن، از بیلتور سرهنگ آمریکایی است. او در این بازجویی های خود اعتراف می کند که تیمسار انحراف جنسی داشته است و حتی بسیاری از گمارده های خود را به ضرب گلوله از پای در آورده است. از دخترش سوسن، سخن می گوید که به لندن رفته است و رابطه اش با او تیمسار نیز اصلا خوب نیست. در کتاب «قول ماهی» از ماهیت کارهای ماهی زن سخن به میان می آید. ماهی ابتدا زن سرهنگ جزایری بود که ابتدا با فرماندار فرار می کند و پس از طلاق گرفتن از فرماندار با افراد زیادی حتی شاه همخوابه می شود تا این که با فرزام ازدواج می کند. با فرزام به کشورهای مختلفی سفر می کند و از تمایلات و خواسته های خود که از جمله آنها

صاحب بچه دار شدن است، سخن می گوید. او در ایران به عضو گروهی در می آید که هوشنگ و فرزام عضو آن هستند و در این گروه به جاسوسی برای آمریکا و دلالی در فروش نفت می پردازند. سرانجام فرزام در خارج توسط عوامل امریکایی کشته می شود و هما نیز از ترس خود را می کشد. کتاب هفتم مختص به «قول هوشنگ» است. در این قسمت هوشنگ از خانواده خود سخن می گوید و نحوه ی آشنایی خود و خانواده اش را با تیمسار شادان بیان می کند و این که چگونه عضو ساواک شده است. وی پس از آشنایی با بیلتمور و با معرفی وی، به آمریکا می رود و برای آموزش نحوه جاسوسی کردن تعلیم می بیند. در آنجا پشیمان می شود و چند بار فرار می کند که در هر بار دستگیر و بازگردانده می شود. او سرانجام به ایران می آید و به جاسوسی کردن برای امریکایی ها اقدام می کند. او تیمسار شادان را می کشد و بنابر درخواست مقامات امریکایی ها، حسین را نیز می یابد و می کشد. پس از مدتی که مخفیانه زندگی می کند به نزد عنبر می رود و در این بین به رابطه نامشروع خود با زنان مختلفی سخن می گوید. او نیز سرانجام به وسیله رقیه، نامزد حسین در حمام خفه می شود. در «نامه تهمینه» نیز بیان می شود که پس از فرار از تبریز به همراه فرزندش به سبلان می رود و در آنجا مخفیانه زندگی می کند تا این که به شیراز می رود و تیمسار شادان را از پشت با ضربه چاقو مجروح می کند و بدون این که بفهمد هوشنگ قاتل نهایی تیمسار است، فرزندش را به جرم مرگ تیمسار اعدام می کنند و وی جسد فرزند خود را به سبلان برده و در آن جا دفن می کند. وی به سوسن می گوید که پدر واقعی اش بیلتمور است و با راهنمایی های اوست که می تواند از مهلکه قتل فرزام جان سالم به در ببرد. همچنین علت قتل افرادی همچون فرزام، هوشنگ و حسین از زبان او افشا می شود.

– بررسی مسائل سیاسی داستان

در این رمان، براهنی کوشیده است تا برخی از مهمترین مسائل سیاسی داخلی و خارجی کشور در زمان حکومت پهلوی، فساد سیاسیون این دوره، انقلاب و برخورد عوامل داخلی و خارجی با شخصیت های سیاسی دوران حکومت محمدرضا شاه را نشان دهد.

یکی از بحث های سیاسی مهم این داستان نقش عوامل امریکایی در ایران و ارتش است. پس از جنگ جهانی دوم و شکل گرفتن جنگ سرد جهان به دو قطب امپریالیسم امریکایی و کمونیستی شوروی تقسیم شد. امریکایی ها در

پی این بودند که جلوی پیشرفت کمونیست را بگیرند و در مقابل نیز شوروی دست به اقداماتی علیه امپریالیسم می زد. ایران یکی از کشورهایی بود که بعلت شرایط خاص جغرافیایی و سیاسی اش محل به محل نزاع این دو کشور تبدیل شد. آمریکا با همان هدف جلوگیری از اشاعه ی کمونیست؛ اما در ظاهر برای قوی کردن ارتش ایران برای مقابله با حمله احتمالی روسیه، مستشارانی را به ایران فرستاد. براهنی همچنین از اهداف روسیه در ایران که رسیدن به آب های گرم خلیج فارس است، پرده بر می دارد. در گفتگوی بین بیلتمور، یکی از مستشاران آمریکایی و حسین، مترجمش از این اهداف سخن گفته می شود. بیلتمور به حسین می گوید که دولت ایران تمام هزینه های مستشاران را تقبل می کند؛ بنابراین نویسنده نشان می دهد که چگونه آمریکا، با هزینه دیگر دولت ها به دنبال رسیدن به مقاصد خود است: «حقوق مرا کی می دهد؟ دولت امریکا. اشتباه می کنی. پس کی می دهد؟ حقوق مرا دولت ایران می دهد» (براهنی، ۱۳۶۷: ۸۰). ایجاد ترس از جانب روسیه، یکی از راه کارهای آمریکایی ها برای ماندن در ایران و رسیدن به اندیشه های سیاسی خود است: «اگر ما از شما دفاع نمی کردیم و یا شما را برای دفاع از خودتان آماده نمی کردیم، چی می شد؟ چی می شد؟ جنگ می شد. روسها یک روزه می رسیدند به تهران. در عرض چند روز دیگر می رسیدند به خوزستان و خلیج فارس. اسم خلیج فارس را عوض می کردند می گذاشتند دریاچه ی لنین» (همان: ۸۰). نویسنده از زبان حسین به نقد سیاست های امریکا می پردازد و نشان می دهد که حضور آمریکا در ایران چندان با حضور روسیه تفاوتی ندارد و هر دو به دنبال منافع خودشان هستند تا دفاع از حقوق ملت ایران؛ زیرا آمریکایی هم ثروت ایرانیان را به غارت می برند و هم همان نظام اشتراکی را به وجود آورده اند که روس ها و کمونیست در پی ایجاد آن بودند: «پس در واقع بین آمدن روس ها و امریکایی ها فرق چندانی نیست» (همان: ۸۱). درباره زمان حضور این مستشاران نظامی در ارتش نیز گفته می شود: «پیش از سال سی و دو هم مستشاران نظامی امریکا در تبریز بودند؛ ولی بعد از آن سال، بخشی از نمای روزانه و ترکیب افق درونی شهر را تشکیل می دهد» (همان: ۵۳) و بیان می گردد که این مستشاران در همه جای ارتش ایران نفوذ دارند: «در اردبیل، شعبه ای از مستشاری نظامی بود. شعبه ی اردبیل، تابع تبریز بود، شعبه ی تبریز تابع نمستشاری تهران. مستشاری نظامی آمریکا مثل شبکه ای در اعماق ارتش ایران و در اعماق شهرهای معتبر تنیده شده بود» (همان: ۷۰). نحوه

برخورد مستشاران با درجه داران ایرانی بسیار تحقیر آمیز است و در مقابل افرادی همچون سرهنگ جزایری با آنها از در مخالفت در می آید: «گرچه امریکای ها ایران را اشغال نکرده بودند؛ ولی آمریکایی ها بدون حس اشغال کشورهای دیگر نمی توانستند زندگی بکنند. انگار سرهنگ ناخودآگاهانه این مسأله را فهمیده بود و به همین دلیل می خواست مخالفت خود را با این حس روان به طریقی بروز دهد» (همان: ۶۲). در این بین دولت ایران نیز با آمریکایی ها همراه است و درصدد آن است تا از منافع این کشور حفاظت کند و با هر کس که خوب نباشند او را مخالف آمریکا و به جرم طرفداری روسیه مجازات می کنند: «هر وقت یک نفر در ایران حرفی می زند که امریکایی ها یا دولت خوششان نمی آید، بلافاصله بهش می گویند بند ناف تو را در مسکو چال کرده اند» (همان: ۱۸-۱۷)؛ البته واکنش مردم به این حضور آمریکا در کشور و حتی دیگر کشورها متفاوت از دولت های آنهاست. از زبان دیویس یکی از مستشاران امریکایی بیان می شود که همه ی شرقی ها از آنها نفرت دارند و در این زمینه تفاوتی بین ایرانی و کره ای نیست: مترجم به طنز گفت: نترس ما ایرانی ها غیرت کره ای ها را نداریم. دیویس گفت اشتباه نکن. دست هر کسی که در آسیا یک تفنگ بگذاری اول کلک آمریکایی ها را می کند. [...] کسانی که قبلا با مرگ روبرو شده اند، قاتلشان را خوب می شناسند. برق چشم کره ای و خشم نگاه دهاتی ایرانی برای من حکم جوخه ی اعدام را دارند» (همان: ۲۶). براهنی نیز خود به صورت آشکار ملت ایران را در این بین مظلوم توصیف می کند و آمریکایی ها را سیطره جو می نامد: «تعلق مترجم به مردمی مظلوم قرار گرفت و تعلق آمریکایی به حکومتی سیطره جو» (همان: ۲۸). تیمسار شادان به سیاست های رضا شاه محمدرضا شاه در وابستگی ارتش به ملت های دیگر می پردازد و می گوید که در زمان رضا شاه، هدف اصلی ارتش جلوگیری از کمونیست بود با سرسپردگی به فاشیسم هیتلری؛ اما در دوره ی حدید با همان هدف وابسته به دموکراسی غربی آمریکایی است. سرهنگ جزایری که نمادی از سرهنگان مایوس و سرشکسته از ارتش است، به انتقاد از این وابستگی ارتش می پردازد و می گوید رضا شاه ما را متحد هیتلر کرد و می بایست با روسیه بجنگیم؛ اما با رفتن رضا شاه، وضع دچار دگرگونی شد: «با یک قرار و مدار، رضا شاه رفت و در عرض بیست و چهار ساعت، دوست ملت ایران شد دشمنش و دشمنش شد دوستش» (همان: ۳۰۳). در جای دیگر دوباره به این وابستگی ارتش به دول دیگر انتقاد می کند: «اگر رضا شاه اول ما را تحویل

انگلیسی ها داده بود و بعد تحویل آلمان ها و در نتیجه ی سیاست های احمقانه اش مملکت را تحویل ارتش های متفقین داده بود، پسرش ما را تحویل آمریکایی ها داد» (همان: ۳۰۴).

در سطح جهانی نیز از حوادث خصوصی بهره سیاسی برده می شود. نمونه آن واکنش دولت آمریکا و شوروی به مرگ کرازلی است. روس ها شایعه کردند که کرازلی را خود آمریکایی ها کشتند تا در محل وقوع حادثه با خاک شوروی در ایران علیه روسیه پادگان درست کنند و امریکایی ها نیز به تحریک مردم پرداختند که شوروی از طریق به راه انداختن دور جدید از ترورها می خواهند به جنگ سرد ابعاد تازه بدهند (همان: ۱۸۸).

براهنی همچنین ذکر می کند که از جانب دولت ایران بر اقلیت های کشور فشارهای زیادی وارد می شود که این موضوع سبب گرایش این اقلیت ها به آمریکایی شده است: « فشار روی این قبیل اقلیت ها در جامعه ی ایران انقدر زیاد است که آنها یک حالت گریز از مرکز پیدا کرده می کنند» (همان: ۳۲).

فضای سیاسی کشور در این زمان نیز با دولت قاجار نیز سنجیده می شود. این که در دوره های پیشین هر کس هر چه می خواست می کرد؛ اما در این دوره از هر کسی هر چه بخواهند باید انجام بدهد: «دوره، دوره ی ناصر الدین شاه یا احمدشاه نیست که هر کسی هر کاری دلش خواست بکند. می دانید دوره، دوره ی پهلوی است و هر کس باید آن کاری را بکند که ازش خواسته شده» (همان: ۱۳۰-۱۲۹). همچنین برای نشان دادن این فضای بسته به اعدام شدن مخالفان حکومت اشاره می شود: «سال بیست و شش بود. من یک بچه یدوازده سیزده ساله بودم و کسی که اعدام می شد از مخالفان حکومت بود. برای عبرت دیگران اعدامش دمی کردند» (همان: ۱۶۲).

پاپوش سیاسی برای افراد درست کردن یکی دیگر از شرایط سیاسی این روزگار است. نمونه آن اتهام جاسوسی زدن به سرهنگ جزایری و دوازده گروهبان همراه اوست: «این چهارده نفر باید کشته می شدند. این اعدام ها سیاسی بودند» (همان: ۲۰۳).

یکی از حوادث سیاسی دوران حکومت پهلوی حضور فرقه موکرات در اذربایجان بود که پس از دو سال توسط دولت از بین رفتند. از نگاه دولت که از زبان تیمسار شادان بیان می شود جدا شدن اذربایجان از ایران ناشی از فعالیت های حزب توده است که با حمایت آمریکا به خاک کشور پیوست: «تحریکات حزب توده کمونیست ایران

که حزب توده نامیده می شد تحریکات شوروی ها و رهبری عده ای از اشخاصی که تیمسار آنها را متجاسر می خواند، سبب شد که آذربایجان مدت یک سال از ایران جدا بماند. تیمسار می گوید که روس ها می خواستند دو آذربایجان یکی بشوند و هر دو ضمیمه ی خاک شوروی بشوند. آمریکا از نظر جهانی و رهبری علیحضرت در داخل ایران، مانع اجرای این نقشه های شوم شد» (همان: ۱۷۲). در این داستان به نحوه ی سرکوب آنها به وسیله اعمال دولت اشاره ای شده است: «موقع فرار فرقه ی دموکرات از آذربایجان، تیمسار در رأس دژیان نیروهای ارتش شاهنشاهی به تبریز وارد شد و توانست در مدتی کوتاه، نظامیان فراری و یا انهایی را که در زمان حکومت فرقه به نیروهای فرقه پیوسته بودند، دستگیر کند. تعدادی از آنها را در خیابان ها کشته شدند» (همان: ۱۶۶). سرهنگ جزایری درباره برخورد ارتش با مردم این گونه گزارش می دهد: «رفتارمان با مردم شبیه رفتار قهرمان های فیلم های کابویی با سرخپوست ها بود. [...] در اردبیل هنوز مردم از کشت و کشتار مردم به وسیله ی حکومت صحبت می کردند. می گفتند انگار اردبیل را یک ارتش خارجی اشغال کرده» (همان: ۳۰۳).

یکی از سیاست های آمریکا در کشورهای زیر سلطه اش این بوده است که نیروهای تربیت می کند تا اطلاعات مورد نظر را به آنها گزارش دهند که نمونه ای ان هوشنگ است. بیلتمور در اینباره می گوید: ندولت آمریکا تو را تعلیم می دهد. ایران دو سه هزار کیلومتر مرز با شوروی دارد. لازم است اشخاصی از خود منطقه در خدمت ما باشند تا بفهمیم در مرزها چه اتفاقی می افتد [...] در واقع این نوعی سفارت زیر زمینی برای حفظ منافع دولت ماست» (همان: ۲۳۷).

یکی دیگر از مسائل جهانی که در این داستان به ان اشاره ای می شود جنگ آمریکا با ویتنام است. در این داستان تأکید نویسنده بر این است تا نشان دهد که سربازان آمریکایی در ویتنام دچار افسردگی روحی شده اند که نمونه بارز ان سروان بیلتمور است: «هر روز می گویند جنگ تمام می شود و جنگ تمام نمی شود. ویتنام خسته ام کرده، افسرده ام کرده. ایران در برابر این جنگ یک شوخی مضحک بیشتر نبود. به ما می گویند که ویتنام مرز آمریکا است» (همان: ۲۷۸).

براهنی در این رمان پس از ترسیم فضای سیاسی داخلی و خارجی کشور، به موضوع انقلاب می پردازد و بر آن است تا نشان دهد که انقلاب برآمده از شرایط نامناسب حکومت پهلوی بود. واستگی به خارجیان به خصوص وابستگی ارتش که می بایست حافظ منافع ملت باشد، تبدیل شدن کشور به محل نزاع آمریکا و روسیه، تحمل کردن انواع تحقیرها نسبت به ملت و ارتش ایران از جانب امپریالیسم و کمونیست از جمله عواملی بودند که سبب شد تا مردم به رهبری امام خمینی دست به انقلاب بزنند. وی کوشیده است تا فضای سیاسی جامعه آن روز کشور و خواسته های انقلابی مردم را از طریق شعارها و رادیو و تلویزیون برای خوانندگان داستان خود ترسیم بکند. یکی از موضوع های که در جای جای داستان به آن پرداخته شده، برخورد نیروهای رژیم با مردم تظاهرات کننده است: «غلغله ی شعارها به آسمان بر می خاست. گهگاه از دور دست صدای تیر می آید و یا هلیکوپتر از بالا سر رد می شد و مشتها آسمان کوب می شد و بعد سرها با نظم و ترتیب طبیعی و موزون به سوی زمین و روبه رو بر می گشت. صف ها منظم حرکت می کردند، حنجره ها پاره می شد. همه ی کفش ها، گیوه ها، پوتین ها، کفش ورزشی ها را خاک و گل و برف در خود غرق می کرد؛ ولی صف ها مثل روزها، هفته ها، ماه ها و سال ها به صورتی پایان ناپذیر ادامه داشت» (همان: ۴۵۲). شعار ها مهمترین نقش را در نشان دادن فضای آن روزهای جامعه بر عهده دارند که از طریق آنها می توان به خواسته های مردم، مراحل انقلاب و گروه های شرکت کننده در تظاهرات پی برد. برای مثال شعار «مرگ بر شاه، مرگ بر بختیار، مرگ بر آمریکا، مرگ بر اسرائیل، زنده باد انقلاب» (همان: ۴۵۲) می توان فهمید یکی از خواسته های انقلابیون مبارزه با استکبار جهانی و رسیدن به استقلال است. همچنین از طریق شعار «قسم به روح مادرم فاطمه - قسم به روح مادرم فاطمه / ندارم از کشته شدن واهمه - ندارم از کشته شدن واهمه / می کنم جان فدا - بهر دین خدا / الله الله - نصرمن الله» می توان گفت که یکی از گروه های شرکت کننده در تظاهرات ها جریان های اسلام گرا هستند و یا شعار زیر نشان می دهد که از گروه های دیگر در این تظاهرات ها جریان های چپ گرا هستند: «کارگر و برزگر قهرمان - کار شما سرمایه را می سازد / سرمایه از روز ازل نبوده - سرمایه دار حق تو را ربوده / باتشکیل و تجهیز نیروهایت - با تشکیل و تجهیز نیروهایت / به دست آور این حق جاودانت / به دست آور این حق جاودانت» (همان: ۴۷۱). در ادامه از فرار شاه سخن گفته می شود و واکنش مردم به این موضوه به

تصویر کشیده می شود: «ساعت دوی بعد از ظهر، در چهار راه پهلوی غوغا شد. پنج شش نفر، روزنامه را بالاسر مردم بلند کردند. نوشته بود شاه رفت! لحظه ای تاریخی بود. نه از آن بالاتر بود. برای فرد فرد مردم، لحظه ای خصوصی بود که از یک زمان مرموز عمومی سرچشمه می گرفت. یک عده می خندیدند و عده ای گریه می کردند. یک عده، به حال خنده گریه می کردند» (همان: ۴۷۳). بعد از فرار شاه یکی از مهمترین خواست های مردم آزادی زندانیان سیاسی است. «شاه رفته شما چه کاره اید؟ چرا زندانی های شاه را آزاد نمی کنید؟» (همان: ۵۲۶). به نقش انقلاب در بالابردن سطح اطلاعات سیاسی مردم اشاره می شود: «ما در دوازده سالگی هر را از بر تشخیص نمی دادیم؛ ولی این پسر، مدام از جنگ مسلحانه، امپریالیسم، از شعارهای مختلف، از جنگ چریکی، از مجلس، شاه خلاصه همه چیز، یکریز حرف می زند، حتی گاهی خوابشان را می بیند. راستی انقلاب چه معجون غریب است!» (همان: ۵۵۳).

غائله کردستان، یکی از مباحث داغ سیاسی زمان انقلاب است که به آن پرداخته می شود: نبیحت های سیاسی در جلوی دانشگاه خیلی داغ شده. همه جا صحبت از این است که کردستن خودمختاری می خواهد. بعضی از این رهبر های گروه ها رفته اند انجا تا شاید پایه های ائتلاف های اولیه را بریزند تا بعد از ورود امام وقتی که کار بختیار یکسره شد، به دولت جدید پیشنهاد طرح خودمختاری بدهند» (همان: ۶۶۱).

در ادامه داستان به ورود امام در بهشت زهرا سخن می گوید که با حضور میلیونی مردم روبه رو می شود و بعد از آن مهمترین حادثه سیاسی زمان، جنگ بین مردم با گاردی هاست. مردم از اغرتش و سربازان می خواهند که به انقلاب بپیوندند. گاردی ها به همافرها و هنرجو ها حمله می کنند و در این بین مردم به کمک آنها می شتابند و گاردی ها را شکست می دهند. سرانجام بسیاری از نیروهای نظامی با امام بیعت می کنند (همان: ۹۰۹).

همچنین مردم به شعار دادن علیه دولت بختیار ادامه می دهند تا این که انقلاب به پیروزی نهایی می رسد: «این است شعار دولت- دزدی چپاول، غارت! این است شعار دولت!...» (همان: ۸۷۷).

یکی دیگر از موضوع های سیاسی این داستان، برخورد با شخصیت های سیاسی زمان پهلوی است. عده ای از آنها مانند نصیری از طریق انقلابیون دستگیر و سرانجام اعدام می شوند. واکنش مردم نیز به اعدام آنها متفاوت است

برخی بر این باور هستند که « چرا اینها را با این عجله کشتند؟ [...] دست نگه می داشتند و همه یاسرار مملکت را از زبانشان بیرون می کشیدند» (همان: ۱۰۰۱-۱۰۰۰)؛ اما گروهی دیگر برای عبرت گرفتن دیگران، اعدام آنها را درست تلقی می کردند (همان). گروهی از این عده که توانسته بودند مخفی زندگی کنند یا به خارج روند نیز از جانب انقلابیون و عوامل خارجی دولت آمریکا تهدید می شدند. انقلابیون می خواستند آنها را دستگیر کنند و به مجازات کارهای کرده شان برسانند و عوامل آمریکایی آنها را ترور می کردند تا اسناد آنها و کارهایی که در ایران انجام داده اند، افشا نشوند.

براهنی درباره علت شکست شاه می گوید دلیلش آن است که شاه به مردم پشت کرد و هیچ حاکمی نیز بدون همراهی مردم نمی تواند به حکومت کردن خود ادامه دهد. «هرکسی که قدرت را به دست بگیرد، احتیاج به یک ملت دارد، اسما یا رسما و گرنه تاریخ، تأثر نیست که یکی نقش دولت را بازی کند و دیگری نقش ملت را و سومی نقش کودتاچی را، چهارمی نقش انقلابی را. بدترین حاکم کسی است که بی ملت بماند. مثل شاه» (همان: ۹۰۹)

—بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی

نقش زنان در فعالیت های سیاسی در این داستان از دو جنبه قابل بررسی است: یکی نقشی که در فعالیت های سیاسی به صورت مستقیم دارند و دیگری، نقشی که برای برملا کردن فساد اخلاقی مردان سیاسی به آنها محول شده است.

تهمینه یکی از شخصیت های اصلی این داستان و خواهر سودابه زن تیمسار شادان است. از وقتی که تمسار، شوهرش، ناصر را کشت، همواره با او به دشمنی پرداخته است. وقتی که بیلتمور از او خواستگاری می کند برخی از نقطه نظرهای سیاسی خود را بیان می کند. به بیلتمور می گوید که به علت این که وی مأمور سیاسی است، نمی تواند با او ازدواج کند؛ چرا که او و تیمسار شادان هر دو در یک مسیر حرکت می کنند و در خدمت حفظ منافع آمریکا هستند؛ به همین سبب است که وی نیز از تیمسار حفاظت می کند: «برای این بود که تیمسار به درد شما آمریکاییها در آذربایجان می خورد و او را نباید کشت. باید او را زنده نگه داشت، استفاده ی لازم را ازش کرد و هرگز اجازه نداد که به او چشم زخمی برسد. پس شما متحد تیمسار هستید. [...] به دلیل جدا بودن مسیر زندگی ام

از مسیر زندگی شما، به دلیل اتحاد شما با تیسمار و به دلیل مأموریت نظامی و سیاسی تان در آذربایجان نمی توانم زن شما بشوم» (براهنی، ۱۳۶۷: ۲۷۰). در گفتگوی با بیلتور، از آمریکایی ها انتقاد می کند که دست نظامیان آنها به خون خیلی از مردم کشورهای دیگر آلوده است و آنها آدم کش هستند: «همه می دانند که زندگی افسر یک آمریکایی که قبلا در کره بوده، و حالا هم در ایران است، به قتل و جنایت آغشته است. اگر کشتن هدف چندان با ارزشی نیست؛ چرا شما آدمها را تربیت می کنید تا بکشند و خودتان از کشتن اشخاص ابایی ندارید؟ وقتی که شما آدمهایی را تربیت می کنید تا آدم های دیگر را بکشند، فکر نمی کنید ما هم باید آدم هایی را تربیت کنیم تا قاتل های تربیت شده ی شما را بکشند؟» (همان: ۲۷۲). پس از فرار از پیش تیمسار، تنها در حوادث انقلاب از او به عنوان رهبر یک گروه مبارز نام برده می شود؛ اما به فعالیت های سیاسی او پرداخته نمی شود و تنها از جهت نام سیاسی خوانده می شود: «می گویند هنوز ساوک قوی است، فعال است و ممکن است به دنبال شکار رهبرهای مخالف سلطنت باشد، تهمنه هم جزو این رهبرهاست. دیدنش غیر ممکن است» (همان: ۵۲۴). مادر حسین، از دیگر شخصیت های زن این داستان است که فعالیت سیاسی خاصی ندارد؛ اما به مسائل سیاسی جامعه توجه دارد. پس از آزادی حسین از زندان، وی به بیان نظرات خود درباره انقلاب، حوادث سیاسی گذشته ی جامعه و نقش زنان در این حوادث می پردازد. وی به حسین می گوید که هنگام حضور فرقه دموکرات در آذربایجان، او و دیگر زنان به عنوان رزمنده برای رهایی و رسیدن زنان به آزادی وارد مبارزه شدند: «من خودم توی قبرستان میدانی، چادرم را زده بودم به دور کمرم، با بقیه ی زن ها مشق تفنگ می کردم. ما همه می خواستیم بجنگیم؛ ولی آزاد باشیم؛ می خواستیم بمیریم؛ ولی آزاد بمیریم. مسأله این نبود که همسایه شمالی چه می گفت، همسایه ی جنوبی چه می گفت و آمریکا چه می گفت. مسأله این بود که من رأی دادم، پدرت رأی داد. زن ها نماینده شدند مردها هم. یادت نیست و بعد فرقه رفت» (همان: ۴۳۹). او می گوید علت این که شاه توانست بر مردم با ظلم و زور حکومت کند، این بود که مردم ناآگاه بودند، اکنون که به بینش درستی دست یافته اند، انقلاب کرده اند و جلوی توپ و تانک می ایستند: «حالا شاه را ببین! همه را جاهل و بی شعور نگه داشته بود تا بهشان حکومت کند و حالا که مردم با شعور شدند، می خواهد در برود. جل و پلاشش را جمع می کند که در برود. جهل دشمن اصلی مردم است» (همان: ۴۳۸). در

جریان شروع انقلاب از حسین و دیگر همفکرانش می خواهد که مواظب هم باشند، نسبت به هم گذشت داشته باشند و همیشه اتحادشان را حفظ کنند تا همچون جریان ملی شدن صنعت نفت و دیگر حوادث سیاسی نتیجه کوشش های شان به هدر نرود: « سی چهل سال پیش روحیه ها خیلی بالا خیلی بالا بود؛ ولی یک سال بیشتر طول نکشید که مردم دلسرد شدند، روحیه شان مرد. روحیه که مرد، مردم تکه تکه می شوند، دشمن هم می شوند و هر کسی که قلدر تر باشد، بقیه را از دم تیغ می گذرانند. [...] تو فکر می کنی شاه چطور شاه شد، قدر قدرت شد و سال ها رس مردم را کشید. عبرت بگیرید، تو را خدا با هم باشید، گذشت داشته باشید، دست روی یک دیگر بلند نکنید؛ چون اگر دست روی یک دیگر بلند کنید، دشمنهاتان سر جاشان می مانند و دوست هایتان هم می شوند دشمنتان» (همان: ۴۴۰). از آنها می خواهد که همواره انقلابی بمانند و مانند گذشته به جان هم نیفتند و برای رسیدن به قدرت، همفکران خود را به زندان نیفکنند: « شما هم امروز خوب نباشید، فردا بد، و پس فردا بدتر. آن وقت حکومت دست شما بیفتد، می شود حکومت اراذل. امروز انقلابی نباشید، فردا جاسوس و یک دفعه بچه های مردم را بگیرد و ببرید هفده یا هیجده ماه توی سلول انفرادی نگهش دارید و یا سر هیچ و پوچ بهشان حبس ابد بدهید و اعدامشان کنید» (همان: ۴۴۳-۴۴۲). در حقیقت نویسنده بر آن بوده است تا از طریق این شخصیت مقایسه ای بین حوادث سیاسی گذشته و حال کشور بکند و به مبارزان انقلابی گوشزد نماید که از حوادث گذشته مانند انقلاب مشروطه و ملی شدن صنعت نفت عبرت بگیرند تا دچار آسیب های آن جریان ها نشوند. لازم به ذکر است که در آغاز داستان این شخصیت زنی بوده است که از مادر شوهر خود کتک می خورده است و به عنوان یک زنی سنتی معرفی شد؛ بنابراین سخنان درباره مسائل سیاسی نمی تواند از سوی خواننده پذیرفتنی باشد.

هما از دیگر زنانی است که می توان گفت در برخی از قسمت های داستان در مسائل سیاسی نقش دارد. او در آغاز زن سرهنگ جزایری بود که به علت فساد اخلاقی ابتدا با فرماندار شهر فرار می کند و سپس با افراد زیادی حتی شاه همخوابه می شود تا این که به عقد فرزام در می آید. از این دوران است که همراه هوشنگ و فرزام به عضویت گروهی در می آید که به جاسوسی برای امریکا می پردازند و در معامله های نفتی نقش مآثری بر عهده می گیرند. وی پس از این که فرزام را عوامل امریکایی کشتند، دست به خودکشی زد.

در جریان انقلاب نیز از زنانی نام برده می شود؛ مانند زن آقا ابراهیم و دیگر زنان، که در تظاهرات ها شرکت می کنند و برخلاف گذشته که بیشتر از جنبه جنسی به زنان پرداخته می شد، از آنها به عنوان افرادی یاد می شود که در پیروزی انقلاب نقش مؤثری داشتند. شکوه، دختر حاجی جبار، یکی از زنان انقلابی این داستان است که معتقد با مسائل انقلاب باید با آگاهی و بینش باز برخورد کرد و از خرافات دوری گزید. وی به حسین در این باره می گوید: «من خرافاتی نیستم و فکر می کنم درباره ی انقلاب هم نباید خرافاتی بشویم. مخصوصا آدم هایی مثل شما که ان همه سال زجر کشیده اید، حق ندارند خرافاتی بشوند. ما باید با چشم باز مسائل را ببینیم» (همان: ۶۴۶). وی مرام فکری خود را بیان نمی کند و سرانجام در یکی از تظاهرات ها تیر می خورد و شهید می شود: «وصیت نامه ی شکوه است. امروز جلوی دانشگاه تیر خورد. با امبولانس آوردندش دم زور خانه ی حاجی جبار. بعد از ظهر بردیم دفنش کردیم. از همان دم زور خانه» (همان: ۶۵). هنگام حمله گاردی ها به پادگان ها و همافرها، زنان در کمک کردن به همافرها نقش مهمی ایفا کردند؛ چنان که افرادی مانند رقیه و زن آقا ابراهیم و دیگران با تهیه کوکتیل و نان از رزمندگان پشتیبانی کردند و افرادی مانند مریم و همزمانش اسلحه به دست گرفتند و مستقیم وارد میدان مبارزه شدند: «زنی که قدم در سنگر ما گذاشت، ژ-۳ دستش بود و کلت به کمرش و بالاتر از کلت، دندانهای درخشان گلوله های عمودی از قطار دور کمرش برق می زد. [...] شنا ان بالا تنه‌اید؟ - نه چند نفر از دوستانم هم با من هستند. - انها هم زن هستند - دو نفرشان زن هستند» (همان: ۹۴۷-۹۴۶).

در هنگام سخن گفتن از مسائل دوران پهلوی، توجه نویسنده بیشتر به مسائل جنسی بوده است و زنان بیشتر این نقش را داشته اند تا فساد اخلاقی شخصیت های سیاسی را نشان دهد. هما یکی از این زنان است که ابتدا با فرماندار فرار می کند و سپس همخوابه شاه می شود و در ادامه با فرزام که یکی از شخصیت های سیاسی مهم داستان است، هم بستر می شود و بدین طریق نویسنده نشان می دهد که چگونه اکثر رجال سیاسی کشور بیشتر دچار انحرافات جنسی بوده اند. سودابه از دیگر زنانی است که با افراد زیادی از جمله بیلتمور همخوابه می شود و بدین طریق نشان داده می شود که نه تنها شخصیت های داخلی؛ بلکه شخصیت های سیاسی و نظامی خارجی نیز نگاهی جنسی به زنان دارند.

-بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی

در این داستان اکثر شخصیت های مرد، افراد سیاسی هستند. افرادی مانند رضا شاه، محمدرضا شاه، نصیری و هویدا شخصیت های تاریخی هستند که از آنها به عنوان اشخاص داستانی بهره برده شده است. افرادی مانند بیلتمور، کرازلی و شوارتز نمونه ی از مستشاران آمریکایی هستند که جهت حفظ منافع سیاسی آمریکا و مقابله با نفوذ کمونیست در جهان به ایران آمده اند و به آموزش ارتش ایران برای مقابله با ارتش روسیه می پردازند. تیمسار شادان و هوشنگ نمونه ای از افرادی هستند که با وجود ایرانی بودن در جهت منافع آمریکا گام بر می دارند. برای نمونه تیمسار شادان دوازده گروهان ارتشی را همراه سرهنگ جزایری اعدام می کند تا کسی جرئت نکند علیه آمریکایی ها در ایران دست به اقدامی بزند. هوشنگ که در آغاز از اعضای ساوک بوده است، به آمریکا می رود و در آنجا تعلیم می بیند تا در غیاب نیروهای آمریکایی حافظ منافع آنها باشد. سرهنگ جزایری و دوازده گروهان همراهش، مظهر شخصیت هایی هستند که به علت وضعیت وابستگی ارتش ایران دچار نوعی سرخوردگی شده اند. گروهان ها تصمیم به قتل سروان های آمریکایی می گیرند تا ارتش ایران از خواب غفلت بیدار شود و خود سرهنگ روی به بی نظمی می آورد و به نوع ای به عرفان گرایش می یابد تا این که با گروهان ها همراهی می کند و پس از کشتن سروان آمریکایی خود و یارانش به اتهام جاسوس روس بودن کشته می شوند. حسین که در آغاز مترجم آمریکایی ها بوده، به جرم همکاری به زندان می افتد که مدت هیجده سال در زندان می ماند و پس از آزادی از زندان با وجود این که می گوید سیاسی نیست، در انقلاب اسلحه به دست می گیرد و با گاردیها به مبارزه می پردازد. سرانجام به اتهام سیاسی کشته می شود. «اگر حکومت آینده روابط خوبی با آمریکا پیدا می کرد، آدمی مثل حسین، با احیا کردن موضوع کرازلی، اعدام جزایری و دیگران و زندانی شدن خودش، می توانست آتش اختلاف بین آمریکا و ایران را دوباره دامن بزند» (براهنی، ۱۳۶۷: ۱۲۴۱). آقا ابراهیم، حاجی گلاب، جبار و مرتضی نمونه ای هستند از انقلابیونی که با عشق به امام و انقلاب در تظاهرات ها شرکت می کنند تا این که حاجی گلاب در جنگ با گاردی ها به شهادت می رسد، آقا ابراهیم از این که می بیند بسیاری از دانش آموزان مدرسه ای که مدیرش بوده

است، شهید شده اند، سخته می کند و می میرد و جبار نیز عضو کمیته می شود و به پیروزی نهایی انقلاب یاری می رساند.

–مقایسه بین نحوه مشارکت زنان و مردان در فعالیت های سیاسی

در داستان «رازهای سرزمین من» مردان نقش فعالتری در فعالیت های سیاسی نسبت به زنان دارند. اکثر مسائل مربوط به سیاست از حکومت کردن تا جاسوسی بر عهده ی مردان است؛ اما زنان یا سخن از مسائل سیاسی می زنند؛ مانند مادر حسین، یا گفته می شود عضو حزب سیاسی هستند؛ همچون ماهی بدون این که به فعالیت او اشاره ی شود. زنانی مانند شکوه و مریم نیز تنها درگیر تظاهرات ها هستند. از تهمینه نیز به عنوان رهبر گره سیاسی تنها نام برده می شود، بدون این که به چگونگی فعالیت حزب یا مرام آن ذکری به میان بیاید.

–نگاه نویسنده به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی

در رمان «رازهای سرزمین من» بر این بوده است تا شرایط سیاسی حاکم بر فضای کشور را در سال های حکومت پهلوی تا انقلاب و مدتی پس از آن بررسی کند؛ بنابراین تصویری از نقش زن در فعالیت های سیاسی یا تأثیر پذیری از مسائل سیاسی را در این دوران ارائه داده است. او می خواهد نشان دهد که در حکومت پهلوی زن ابزاری در دست سیاستمداران داخلی و خارجی بوده است که از او، سوء استفاده جنسی می شود. در این دوره زن به هر مقامی که برسد باز پائین تر از مرد محسوب می شود؛ چنان که هما در این زمینه می گوید: «می دانستیم رئیس آینده هوشی است. فرزام، هوشی و بعد، شاید من. زن، حتی آن بالا بالاها هم، پایین تر از مردهاست» (براهنی، ۱۳۶۷: ۱۱۰۱)؛ اما در دوره ی انقلاب زن هویت می یابد و در کنار مردان در صحنه های مختلف از جمله سیاست نیز حضور فعال می یابد.

۸-خلاصه رمان سایه های روی دیوار

مکان داستان بروجرد و تهران است و راوی آن مادری که از طریق گفتگو و درد و دل کردن روایت داستان را جلو می برد. از خود می گوید که با حاجی بدون عشق ازدواج می کند و صاحب چند بچه از جمله شاهین می شود. از اضطراب های یک مادر هنگام ختنه فرزند سخن به میان می آورد از شوهر بخیل خود حرف می زند که پیشیزی به

زور از دستش خارج می شود. گاهی به دخترش اشاره ی می شود که به خارج رفته؛ اما پس از هشت سال هنوز نتوانسته است غربت را تحمل کند و از شوهرش می خواهد به ایران برگردد. به شاهین و فعالیت های او می پردازد که همراه دوستانش در خانه می نشستند و بحث های سیاسی می کردند تا این که به دانشگاه می رود و پس از مدتی در تبریز زندانی می شود و به تهران منتقل می گردد. مادر برای دیدن فرزند به تهران نزد برادرش می رود که با زخم زبان های برادر و زنش روبرو می شود و سرانجام به زندان می رود و دکتر حسین زاده به او می گوید که یا از پسرت ندامت نامه بگیر یا اعدامش می کنیم که سرانجام شاهین اعدام می شود.

– بررسی مسائل سیاسی داستان

در داستان «سایه های روی دیوار» اشاره ی کوتاهی به حادثه ۲۸ مرداد می شود و در ادامه تظاهرات های انقلابی مردم به تصویر کشیده می گردد. در این داستان، نویسنده بر آن است تا سخنان گروهی از مخالفان و موافقان حکومت و استدال های آنها را در مقابل هم قرار دهد تا گوشه ای از اهداف سیاسی احزاب و گروه های مختلف آن زمان بیشتر نمایان شود. در این داستان این گونه حادثه ۲۸ مرداد در بروجرد به تصویر کشیده می شود: «غروب ۲۸ مرداد بود و تو سال اول دانشگاه، واسه تعطیلات تابستان آمده بودی بروجرد. بیرون از این چهار دیواری ساز و دهل بود و فریاد زنده باد! زنده باد!...» (حقیقت، ۱۳۸۰: ۱۳). در داستان نیز از طریق جمله «دزد، آهای مسلمونا دزد» به اعتراض ها و تظاهرات های مردم اشاره می شود.

بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی

زنان در حوادث سیاسی این رمان نقشی ندارند. آنها تنها درباره رخداد های سیاسی اظهار نظر می کنند؛ برای نمونه سدری، پیش خدمت خانه حاجی، هنگامی که از او درباره معترضان سؤالی کرده می شود، می گوید: «خانم اینا یک مشتی بیکاره و ولگردند که خوشی زده زیر دلشون، از شوق جرینگ جرینگ سکه های پول که مفت و بی زحمت افتاده به چنگشون، دیونه شده اند» (همان: ۸). یا این که بیان می کند: «خانم می خواستی چی باشی، مشتی اراذل اوباش افتادن جلو، یه خلق گرسنه هم دنبالشون داد می زنه» (همان: ۳۱)؛ با این حال خود در ادامه به این گروه معترض می پیوندد و در تظاهرات ها شرکت می کند: «خانم منو ببخش؛ ولی نمی دونی چه کیفی داشت، ترس آدم

می ریزه، آدم احساس غرور و قدرت می کنه، دوست داره خراب کنه، دوست داره چیز رو به هم بریزه» (همان: ۳۱).
مادرسیاوش نیز شخصیت سیاسی نیست؛ اما به خاطر پسرش که دستگیر شده است، گاهی به اظهار نظر می پردازد؛
برای نمونه او به فرزندش اعتراض می کند برای چه خودش را برای این مردمی که بی خیال هستند، به زندان
انداخته است: «خودتو انداختی تو زندان واسه ی این مردم؟ کاش پنجره های سلولت را باز می کردند تا صدای بی
خیالی مردم را بشنوی... علی عباس به نوکریش راضیه، حالا که راضیه، تو چرا شده ای کاسه ی از آش داغ تر ...
می گذاشتی زندگی همان طور که بود، بگذرد...» (همان: ۵۰)؛ اما در پایان می فهمد که پسرش را درستی رفته است
و درون مایه داستان که نتیجه گیری او درباره حوادث پیش آمده است نیز این تغییر اندیشه را نشان می دهد: «اگه
آدم واسه ی غرورش زندگی نکنه واسه ی چی بکنه» (همان: ۷۴). پروانه نیز از جمله شخصیت های حاشیه ای
داستان است که خواهان حفظ وضع موجود است. راوی، تمام سخنانی را که دایی شاهین درباره خوب بودن
حکومت زده می شود، به وی نسبت می دهد: «می دانستم که اینها همه فرمایشات پروانه جونشه، داداش که از
خودش رأی و اراده ای نداره» (همان: ۳۵).

بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی

در داستان «سایه های روی دیوار» شخصیت های سیاسی مرد در دو حزب مخالف و موافق حضور دارند. شاهین و
اسد جز مخالفان حکومت هستند. از نظر سیاوش باید به مردم پیوست: «باید تو مردم رفت، باید با مردم یکی شد»
(همان: ۱۳)؛ چرا که رستگاری در اعتماد به مردم و بودن با آنها است: «رستگاری در اعتماد به مردم است» (همان:
۱۵). وی مردم را برابر می بیند «انسان ها همه با هم برابرنند» (همان: ۴۲). او در حقیقت می خواهد، آن گونه که دایی
اش می گوید نظام ارباب و رعیتی را از میان بردارد: «افراط همین که سیاوش خان بخواد فاصله ی میان نوکری و
ارباب رو یک شبه پر کنه و یا از بین ببره» (همان: ۴۴). اسد نیز از دوستان وی است که معتقد است: «سیاوش
جون، این همه مردم مردم و خلق خلق نکنیم، آدم ها که به هم پیوستند، تبدیل می شوند به یک نیروی مخرب و
کشنده، جمعیت شعور و عقل نداره، از احساسات فرمان می بره، انسان تا وقتی تنها و با خودش جوهر انسانی داره،
با جمع خراب می شه» (همان: ۲۷)؛ اما برخلاف اسد، شاهین بر این نظر است که «این عقیده ناشی از عدم اعتماد به

مردم و خلقه، ناشی از بی ایمانی به انسان، به خودمانه» (همان) سرانجام اسد را می کشند و شاهین را نیز به جرم سیاسی و فعالیت علیه حکومت دستگیر و اعدام می کنند.

در مقابل این گروه، دایی شاهین و دکتر حسین زاده از طرف داران وضع موجود هستند. دایی شاهین که استاد دانشگاه است، در گفتگو با خواهرش معترضان را گروه ناسپاس می نامد: «آبجی جون، این جا سویس نمی شه. چرا؟ چون ما جماعت ناسپاسیم، ناشکریم، چون ما ایرانی جماعت به حق خودمان راضی نیستیم. به همین قبله ی محمدی شاه هم به سر ما زیاده» (همان: ۳۴). به خواهرش می گوید که این گروه معترض، می خواهند وضعیت را تغییر بدهند؛ اما از خود چیزی ندارند که چیزی جایگزین آن بکنند. او این اعتراض های دانشجویان را نیز نوعی ناسپاسی قلمداد می کند: «آخه واسه ی چی بایستی دانشجو که تا دیروز هیچ کس تره به ریشش خرد نمی کرد، به حسابش نمی آورد، بیاد دانشگاه، چلو کباب ۱۲ قرانی بخوره و تا سیر شد با قاشق و چنگال بیفته به جون بشقاب و دم بگیره، آخه تو کدوم کتاب اخلاق و صداقت چنین چیزی را اجازه داده اند؟» (همان: ۳۷). از نظر او، یکی از علل اعتراض ها در این است که مردم و به خصوص دانشجویان سیر شده اند و از خوشی دست به اعتراض می زنند (همان: ۳۵). همچنین او ریشه این فعالیت ها را منتسب به افراد خارجی می داند: «بهش گفتم که عده ای هستند، حالا نمی دونم ریشه در ایران دارند یا خارج که می نشینند و شما رو پر می کنند، مثل فنر فشارتان می دهند و در یک لحظه ی معین رهایتان می کنند» (همان: ۴۵). دکتر حسین زاده نیز در گفتگوی با مادر سیاوش به بیان نقطه نظرهای خود درباره حکومت شاهنشاهی می پردازد. از نظر او در این کشور نقصی وجود ندارد تا این که گروهی بخواهند آن را تغییر بدهند: «شما به من بگید که کجای این مملکت نقص داره؟ نقص داره، به من بگید نقص کجاست؟ تا ما هم کمر ببندیم به اصلاحش...» (همان: ۷۱). از نظر او، حکومت شاهنشاهی نه تنها نقصی ندارد؛ بلکه در حال پیشرفت است: «مملکت داره پیشرفت می کنه، داره به دروازه های تمدن طلایی نزدیک می شه، اگه کسی بخواهد سر راه این ترقی بایسته، به سزای اعمالش می رسه، ما در همین چند سال آینده پنجمین قدرت نظامی دنیا خواهیم شد، ارتش ما قدرتمند ترین ارتش آسیاست» (همان: ۷۱). همچنین از طریق این شخصیت است که نشان می دهد حکومت وقت، با زور و فشار می خواهد که جلوی معترضان بایستد و آنها را از خواسته هایشان منحرف

سازد: «هر فریادی که در مقابل این پیشرفت و توسعه قرار بگیره، تو حلقوم خفه اش می کنیم. فریاد را تبدیل به ضجه و استغائه می کنیم» (همان: ۷۳).

–مقایسه بین نحوه مشارکت زنان و مردان در فعالیت های سیاسی

در این داستان، زنان فعالیت سیاسی مهمی انجام نمی دهند. زنی مانند سدری نسبت به معترضان دید درستی ندارد، هر چند که خود نیز به آنها می پیوندد و مادر شاهین نیز از طریق سیاوش، اسد، برادرش و دکتر حسین زاده با مسائل سیاسی جامعه آشنا می شود، بدون این که دخالتی در این مسائل داشته باشد. فرشته زن دایی سیاوش نیز از افرادی است که طرف دار وضع موجود می باشد.

–نگاه نویسنده به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی

نویسنده اظهار نظری درباره شخصیت های زن نمی کند.

۹-خلاصه رمان جن نامه

مکان داستان اصفهان، آبادان و گاهی کرمانشاه است. داستان هم در زمان حکومت محمدرضا و کمی رضا شاه اتفاق می افتد. زاوید دید داستان درونی است که بیشتر داستان از زبان شخصیت اصلی داستان روایت می شود؛ اما در برخی از قسمت ها جریان روایت داستان به دست دیگر شخصیت ها سپرده می شود تا حوادثی را که راوی خود شاهد آنها نبوده است، از طریق آنها برای خوانند بازگو کند.

حسن، راوی داستان از پدر و مادر خود سخن می گوید که چگونه با هم آشنا شدند و سپس ازدواج کردند. از مادر خود می خواهد که در این زمینه راهنمای او باشد. وی نیز بیان می کند که پس از کارهای مقدماتی و خواستگاری با پدرش ازدواج می کند؛ اما پدر بعد از مدتی برای گرفتن قرضش به آبادان می رود و مدتی باز نمی گردد. پس از بازگشت نیز زن و بچه اش را به کرمانشاه می برد و پس از آن به آبادان. دوباره به اصفهان بر می گردد و دوباره خود به آبادان می رود. روزی به دلیل شرایط سخت زندگی مجبور می شود که خود به دنبال همسر برود و چند سالی در آبادان بماند. این قسمت از زبان حسین روایت می شود که پدرش به شغل بنایی می پرداخت و اکنون که به سن شصت می رسد بیشتر دغدغه بازنشستگی دارد. به برخی از حوادث سیاسی شهر آبادان مانند شعار له یا علیه

مصدق داده می شود، اشاره می کند. از بودن انگلیسی ها در این شهر پرده بر می دارد. همچنین به دوستان خود، بازی کردن ها و سرگرمی های در این شهر اشاره می کند. بعد از مدتی آنها به اصفهان باز می گردند. راوی، حسین، جلوتر از خانواده، به خانه ی به ارث رسیده شان می رود و در آنجا با فامیلش آشنا می شود و هر شب به مهمان یکی از آنها می رود. برای پذیرش در مدرسه و قبول شدن در درس تجدیدی اش با اتابکی آشنا می گردد و از طریق این شخصیت با افکار درویشانه مأنوس می شود. پس از ادامه تحصیل تا دیپلم و انجام خدمت سربازی، به شغل شاگردی می پردازد تا این که به کمک اتابکی در سمت منشی گری در دفتر اسناد رسمی مشغول به کار می شود. در این بین او همواره به یاد عمویش حسین غمدیده بود که به سبب عشق و رفتن معشوقه اش از خانه بیرون رفته و دیگر باز نگشته است. او همچنین از حسین سخن می گوید که دبیر می شود؛ اما به سبب فعالیت های سیاسی همواره به زندان می افتد و حتی خود او که به دنبال یافتن پارتی برای آزاد کردن او بود به زندان می افتد. پس از چند سال زندانی سرانجام حسین را اعدام می کنند. راوی همچنین به رابطه خود با زنانی مانند ملیحه و عروس عمه بانو می پردازد و خصوصیات و رفتار پدر، مادر عمه ها و کلا خانواده اش را برای خواننده بیان می کند و از مرگ هر کدام از آنها یا ازدواج های شان سخن می گوید. در ادامه او می خواهد که با استفاده از اوراد و احضار روح، به اسم اعظم دست بیابد و زندگی مردم دنیا را که گرفتار چرخه ی بیهوده شده اند، نجات دهد.

-بررسی مسائل سیاسی داستان

اهداف سیاسی که نویسنده در داستان «جن نامه» دنبال می کند نفت و خواسته های چپ گرایان در شهرهای آبادان و کمتر اصفهان است. زمان مسائل سیاسی رخ داده، در دوران حکومت محمدرضاشاه است. از طریق شعار زیر می توان به برخی از خواسته های سیاسی شهر آبادان و چگونگی برخورد نظام با آنها پی برد: «دیگر حکومت نظامی نبود و گاهی روی دیوار خانه ای کسی مثلا نوشته بود: «کار، بهداشت، فرهنگ برای همه» همان صبح زود پاک می شد» (گلشیری، ۱۵). به طرف داران مصدق و مخالفان او به صورت مختصر اشاره ای می شود (همان: ۴۱). یا برای نمونه علیه او شعار می دهند: «رپتو آی رپتو مصدق کله کدو، زیر پتو زیر پتو» (همان: ۶۶). اشاره های به دخالت انگلیس در جنوب و به خصوص آبادان می کند و بیان می شود که انگلیسی ها نفت را به غارت می بردند: «کشتی

موریش دور از ساحل لنگر انداخته بود و جاشوها یا سربازهای انگلیسی با بالا تنه های لخت و کلاه ملوانی به سر روی عرشه قدم می زدند. پرچم انگلیس هم پیدا بود، باد می خورد. مکی گفته بود شیرهای نفت را باز می کنیم و آتش می زنیم» (همان: ۵۳). نویسنده همچنین به حکومت نظامی به دلیل شرایط سیاسی شهرها اشاره می کند که مردم از ساعت های مختلف حق خروج از خانه را ندارند: «حکومت نظامی بود و عصرها تا هفت فقط بیرون می ماندیم. هشت دیگر قدغن بود» (همان: ۶۱). از فعالیت احزابی مانند حزب توده سخن گفته می شود که در شهر آبادان هواداران و مخالفانی داشته است: «دو تا از سومکایی ها هم بودند. با توده ای ها بزن بزن کرده بودند، یکیش مبصر خودمان» (همان: ۶۶). همچنین به انقلاب سفید و حق رای برای زنان به صورت مختصر اشاره ای می شود (همان: ۴۰۸).

بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی

در این داستان زنان نقشی در فعالیت های سیاسی ندارند و بیشتر در نقش همسر و به خصوص معشوق ظاهر شده اند و مسائل جنسی و خانواده بیشتر مورد نظر نویسنده بوده است تا حضور در جامعه و مشارکت سیاسی آنها. تنها مسأله سیاسی قابل طرح درباره ی زنان در این داستان، اشاره به حق رأی برای زنان است که نویسنده معتقد این تحولات نمی تواند در زندگی زنان ایرانی تأثیر مهمی بر جای بگذارد. «من از شیخ اشراق می گویم و انوار شهیدی، آن وقت ایشان از حق رأی زنان برایم سرقدم می رود. می گویم: جناب شهیدی، شما واقعا معتقدید که ما خوشبخت تر از پنجاه سال پیش ایم؟» (همان: ۴۰۸).

بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی

در داستان «جن نامه» فعالیت های سیاسی مختص به مردان است. گروهی از آنها طرفداران یا مخالفان مصدق هستند؛ برای نمونه محمود، پدر حسین، طرف دار مصدق است؛ اما از نظر امیرو، مصدق نیز با دیگر سردمداران سیاسی کشور در آن روز تفاوتی نداشت: «پدر مصدقی بود، نوار هم به سینه می زد: صنعت نفت باید ملی شود. می گفت: همه می زنند. امیرو می گفت: سگ زرد برادر شغال!» (همان: ۴۱). از شخصیتی به نام فاطمی دوست حسین، سخن به میان می آید که به جرم فعالیت های سیاسی اعدام می شود: «خبر دستگیری فاطمی را امیرو داد [...] وقتی

هم اعدامش کردند، گفت: می آیی خودکشی کنیم» (همان: ۶۸). اتابکی از دیگر شخصیت های داستان از توده ای بودن خودش سخن می گوید و این که می خواستند سوسیالیسم را بومی کنند: «مثلا داشتیم سوسیالیسم را بومی می کردیم» (همان: ۱۵۹). وی اشاره ای می کند به جدا شدن ملکی از حزب توده و تأسیس حزب جدید. همچنین درباره ی رفتار حزب با طرف داران ملکی می گوید: «بعضی از رفقا رفته بودند طرف دار ملکی. بعد که رادیو مسکو موضعش را اعلام کرد، ناچار برگشتند؛ ولی ما مبادا فکر کنی با سلام و صلوات قبولشان کردیم خیر. می دانی ما چه کار کردیم؟ مجبورشان کردیم در میان جمع چه در حوزه ها و چه در جلسات و حتی در کارخانه یا اداره شان از خودشان انتقاد کنند» (همان: ۱۵۸). حسین، مهمترین شخصیت سیاسی این داستان است. وی اندیشه های چپ گرایانه دارد و مخالف امپریالیسم آمریکاست: «هر چه بد و رد بود بست به ناف همین امپریالیسم امریکا» (همان: ۲۶۴). یکی از اندیشه های چپ گرایان، دفاع از کارگران و مبارزه علیه نظام سرمایه داری و ارباب و رعیتی است. نویسنده این گونه از زبان حسین به این اندیشه ها را بیان می کند: «روابط هنوز ارباب و رعیتی است. زمین ها بیشتر مال مالک های شهر نشین است. قنات هم مال همان ها است. با این همه مهم همین کارخانه است، کارگر هایی که زیر یک سقف جمع می شوند، با هم کار را شروع می کنند، روی ابزار مشخصی کار می کنند با هم. آن وقت یکی دیگر که در تولید دخالتی ندارد، دسترنج شان را غارت می کند. پیشتاز مبارزه همین ها خواهند بود. رهبری از میان همین ها برخواهد خواست» (همان: ۲۷۸). وی چند بار به زندان می افتد تا این که سرانجام در سال ۱۳۵۴ به جرم همین اندیشه های سیاسی اعدام می شود. عباسی نیز به جرم شرکت در فعالیت های سازمانی و حمل اسناد به زندان می افتد: «انگار داشته اسناد را جایی می برده که اتفاقا در چمدان باز می شود که پاسبانی می گیردش. فکر هم کرده به زودی آزاد می شود، از بس سازمان همه جا کادر داشته» (همان: ۲۸۲). شهیدی نامی نیز از طرف داران وضع موجود است و همواره از شاه و فعالیت های سیاسی او مانند انقلاب سفید و حق رأی برای زنان سخن می گوید و براین باور است که جامعه از هر نظر، وضعیت مطلوبی دارد (همان: ۴۰۸).

–مقایسه بین نحوه مشارکت زنان و مردان در فعالیت های سیاسی

در داستان «جن نامه» مردان هستند که سیاسی اند؛ مانند حسین و اتابکی؛ اما زنان هیچ گونه فعالیت سیاسی ندارند.

-نگاه نویسنده به مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی

در داستان «جن نامه»، نویسنده، درباره ی مشارکت اجتماعی و سیاسی زن حرفی نمی زند.

۹- خلاصه رمان تهران، شهر بی آسمان

داستان برشی از زندگی شخصیتی به نام کرامت را روایت می کند که از خانه بیرون می آید و در شهر تهران در مغازه حبیب نامی، مشغول به کار می شود. ابتدا خوب کار می کند؛ ولی در ادامه با فریب خوردن، دخل دکان را می زند و فرار می کند. در ادامه به گروه شعبان بی مخ می پیوندد و در مسائل سیاسی جامعه دخالت می کند. وی به لوتی گری می پردازد، تجارت می کند و با زنانی همچون طلا و اقدس رابطه دارد تا این که با دختری به نام غنچه آشنا می شود و از گذشته خود توبه می کند.

-بررسی مسائل سیاسی داستان

مهمترین مسائل سیاسی داستان «تهران، شهر آبی» مربوط به ملی شدن صنعت نفت و کنش و واکنش های طرفداران شاه با توده ای ها و حامیان مصدق است. از نظر حامیان شاه فعالیت مصدق و توده ای ها خیانت به کشور و به نوعی وطن فروشی است که می خواهند جلوی آن را بگیرند: «نباید بذاریم خائنین این مملکتو بفروشند» (چهل تن، ۱۳۸۲: ۳۴). از تظاهرات های توده ای ها قبل از ملی شدن صنعت نفت سخن به میان می آید که لمپن های همچون شعبان بی مخ آنها را سرکوب می کند: «توده ای ها به خیابان ها آمدند. آن ها عینک و کروات داشتند. قاطی شان زن بی حجاب بود. نان و دو سه چیز دیگر می خواستند. شعبون او را به دست غلام دده سپرده بود. چند نفری را با چاقو لت و پار کرد» (همان: ۳۵). تا پیش از کودتای بیست و هشت مرداد، محمدرضا شاه به آن قدرت استبدادی خود نرسیده بود و در جامعه آزادی بین مردم و احزاب مختلف بود. از این دوران در این داستان به دوران «هرکی به هرکی» تعبیر می شود و خواهان تغییر آن هستند: «الان هر کی هر کی هست. مملکت باید بزرگ تر داشته باشد، یک بزرگ تر درست و حسابی. مثل بابای خانه که هم نان می دهد هم کتک می زند. بزرگتر مملکت باید مثل ناصرالدین شاه باشد که پرسید ساعت چند است گفتند هر ساعت که میل شماست قربان!» (همان: ۳۸). مصدق نیز به عنوان حامی کمونیست ها معرفی می شود که می خواهد کشور را به دست بیگانه بسپارد (همان: ۳۹) و خود

حکومت را به دست بگیرد. از توده ای ها نیز به سبب نظام اشتراکی شان انتقاد می کنند: «مصدق با توده ای ها دست به یکی در حقیقت در این داستان، نویسنده بر آن است تا نشان دهد که شاه حکومت خود را مدیون لمپن های همچون شعبان بی مخ است: «تاج و تختو مدیون غیرت این مرده» (همان: ۶۱). هنگامی که مصدق از شاه خواست تا اختیار ارتش را به او بسپارد، شاه نپذیرفت و مصدق نیز استعفا کرد. در پی آن نیز مردم به تظاهرات به نفع مصدق پرداختند: «پیرمرد از همان زیر پتو می خواسته اختیار ارتش را به دست بگیرد. اعلیحضرت قبول نمی کند. پیرمرد هم لبش کلفت می شود و استعفا می دهد. بعد فقط همین قدر فهمید که آدمی به اسم جناب اشرف دوباره همه کاره شده است. دسته هایی از مردم به میدان می رسیدند و مرده باد قوام سر می دادند» (همان: ۷۷). از برنامه گروه شعبان بی مخ پرده برداشته می شود که بر آنند تا مصدق را ترور کنند: «بنا بود پیرمرد همچنین که پا را از کاخ می گذارد بیرون، حقیقتش را بگذارند کف دستش. کرامت دوباره دست روی شاهرگ گردنش گذاشت. شعبون چشم غرّای رفت و گفت: هر وقت علامت دادم» (همان: ۶۲). آخر نیز از غارت خانه مصدق سخن به میان می آید: «مثل مور و ملخ از پله های خانه ی ۱۰۹ پایین می آمدند. روی شانها و زیر بغلها پر بود. قالی و جامه دان و صندلی [...] خانه ی مصدق مثل کف دست پاک شد» (همان: ۱۰۴-۱۰۳). علاوه بر غارت خانه مصدق به غارت باشگاه شدن باشگاه توده ای نیز اشاره ای می شود: «شب پیش کارها تقسیم شده بود. برنامه این بود غارت باشگاه توده ای ها و دفتر روزنامه هاشان. چنگه چنگه کاغذ از پنجره ها به خیابان می ریختند. صندلی ها را به سر آدم هایی می شکستند که می خواستند جلوشان را بگیرند» (همان: ۷۷). گذشته از طرف داران مصدق و توده ای ها از سومکایی ها و حامیان بقائی نیز نام برده می شود که علیه شاه تظاهرات می کنند: «دوباره توده ای ها به خیابانها آمدند؛ اما این دفعه بچه های با معرفت تهرون تنها نبودند، سومکایی ها هم بودند، بچه های دکتر بقایی هم» (همان: ۷۶). بحث سیاسی دیگر داستان خروج شاه از کشور قبل از کودتای ۲۸ مرداد است: «شاه رفته بود و اوضاع تهرون دوباره حسابی به هم ریخته بود. شب حکومت نظامی بود» (همان: ۱۰۲).

مرگ تختی نیز موضوع دیگری است که به آن پرداخته می شود و شاه را عامل مرگ وی معرفی می کند (همان: ۶۲).

این صحنه از داستان نیز اشاره به واقعه سیاسی دارد: «پسر بچه ی ده، دوازده ساله از خانه بیرون زده بود. سربازها تفنگ ها را لب جاده ها می گذاشتند و فرار می کردند. همه جا صحبت این بود که سربازهای اجنبی به همین زودی ها به تهرون می رسند» (همان: ۷۸). به نظر می رسد این حادثه مربوط به زمان فرار رضا شاه و اشغال کشور به وسیله کشورهای همچون انگلیس و روسیه است.

-بررسی نقش زنان در فعالیت های سیاسی

در این داستان تنها جایی که اشاره می شود زنان در مسائل سیاسی دخالت داشته اند، آن قسمت از داستان است که از تظاهرات توده ای ها سخن گفته می شود و بیان می گردد که زنان بی حجابی در تظاهرات مشارکت داشته اند: توده ای ها به خیابان ها آمدند. آن ها عینک و کروات داشتند. قاطی شان زن بی حجاب بود.» (همان: ۳۵). در دیگر قسمت های داستان زن نقش معشوق را بر عهده داشته یا این که همسر است.

-بررسی نقش مردان در فعالیت های سیاسی

در داستان «تهران، شهر بی آسمان» از برخی از شخصیت های سیاسی کشور مانند محمدرضا شاه، مصدق و بقایی سخن گفته می شود؛ اما شخصیت های که به عنوان اشخاص داستانی نقش مهمی در حوادث سیاسی داستان دارند، شعبان شعبان بی مخ و کرامت است. شعبان بی مخ، یکی از شخصیت های تاریخی است که نویسنده از او یک شخصیت داستانی ساخته است. شعبان همواره افراد به حمایت از شاه فرا می خواند و آنها را ترغیب می کند که حامی شاه باشند؛ برای نمونه در گفتگوی با کرامت، این گونه به وظیفه افراد گروه خود اشاره می کند: «می گفت: خدا نکنه کار به اون جاها برسه... هر چی باشه نن مون ما رو تو همین مملکت ترکمون زده؛ تو همین مملکت م سرمون می داریم زمین؛ نباید بذاریم خائنین این مملکتو به اجانب بفروشن» (همان: ۳۵). تظاهرات هایی نیز به نفع شاه به راه می اندازد؛ چنان که زمان خروج شاه از کشور قبل از ۲۸ مرداد وی همراه گروهش به جلوی خانه بهبهانی می روند و فریاد زنده باد شاه سر می دهند: «شاه رفته بود[...]. اما شعبون بی خیال این حرف ها برو بچه ها را دسته کرد و برد دم در خانه ی بهبهانی. رمضان یخی از بیخ حلق زنده باد شاه می گفت و بچه ها تکرار می کردند» (همان: ۱۰۳-۱۰۲). نویسنده بر آن است تا نشان دهد شعبان بی مخ ها در جامعه نفوذ گسترده ای داشته اند؛ چنان که هنگام

زندانی شدن کرامت، شعبان به نماینده مجلس، امامی زنگ می زند و وی نیز کرامت را آزاد می کند: « شب کرامت کلانتری خوابید. شعبون خبر شد. پیغام به امامی، وکیل مجلس داد. ظهر نشده آزاد شد» (همان: ۳۸). وی از مصدق انتقاد می کند که می خواهد همه کاره مملکت بشود: «آن وقت این یکی می گوید شاه باید هیچ کاره باشد و خودم همه کاره. متصل هم زیر پتوست، با آن شانه های آویزان و کله ی کدو؛ فوتش کنی می افتد و دیگر هم بلند نمی شود» (همان: ۳۸). او معتقد است که در جامعه آزادی و امنیت وجود ندارد؛ چرا که مصدق می خواهد از زیر پتو جامعه را اداره کند. از نظر شعبان، مصدق می خواهد که کشور را به دست کمونیست ها بسپارد (همان: ۳۹-۳۸). شعبان در تظاهرات ها نیز به نفع شاه سخنرانی می کند و مخالفان شاه را کمونیست می نامند که می خواهند کشور را به غارت ببرند: «صحبت از وطن بود و توطئه ی اجانب که به کمین نشسته اند تا همه چیزمان را بگیرند؛ اما شاه جوان بخت و آزادی خواه ما که مثل پدری سایه اش بر سر ملت بود...» (همان: ۶۱). وی همچنین به توجیه کارهای شاه می پردازد. نمونه ی آن مرگ تختی است. وقتی کرامت به کشته شدن تختی اعتراض می کند، شعبان در جواب به او می گوید: هنوز لب تر نکرده شعبون تشرش زد و گفت: مملکت داری یعنی این که آدم یک وقت ناچار می شود تخم چشمش را هم در بیاورد» (همان: ۶۵-۶۴). شعبان بی مخ در حقیقت سر دسته گروه لمپن ها و حامیان شاه است. وی برای طرف داری از شاه سخنرانی می کند و تظاهرات ها را سرکوب می نماید. کرامت دیگر شخصیت سیاسی این داستان است که در آغاز با دعوت شعبون، به گروه او می پیوندد و وقتی که شعبون به حمایت شاه سخن می گوید وی این گونه واکنش نشان می دهد: «پس ما چکاره ایم این جا آق شعبون؟ لب تر کنی، همه از کوچیک و بزرگ...» (همان: ۳۴). در تظاهرات ها مخالفان شاه را با چاقو مجروح می کند: «چند نفری را با چاقو ل و پار کرد. [...] کرامت چاقو را بالای سر می چرخاند، خون آدمیزاد با مشامش آشنا می شد» (همان: ۳۵). یا این که در بین مردم برای حمایت از شاه چیزهایی پخش می کرد: «کرامت یک کیسه ژتون چلو کباب داشت؛ به هر که از راه می رسید، یکی می داد» (همان: ۶۱). در برخورد با توده ای ها نیز کرامت چاقو به دست می گیرد و حریف توده ای می طلبد: «کرامت کارد سلاخی به دست عربده می کشید و توده ای می طلبید» (همان: ۷۷).

سرانجام با مرگ تختی است که او می فهمد شاه نیز چندان آن گونه که فکر می کند به فکر مردم و وطن نیست و به همین دلیل نیز از شاه دوری می گزیند: «مرگ تختی کار را یک سره کرد. دور شاه را خط کشید» (همان: ۶۵).

-مقایسه بین نحوه مشارکت زنان و مردان در فعالیت های سیاسی

در این داستان مردانی مانند بقایی، مصدق، شاه و شعبان بی مخ شخصیت های تاریخی هستند که در تاریخ معاصر پست های مختلف سیاسی داشته اند و افرادی همچون کرامت، مظهر لمپن هایی اند که بدون آگاهی به طرف داری از گروهی می پردازند؛ اما وقتی که از ماهیت سیاسی اشخاص و حوادث سیاسی با خبر می شوند از آنها کناره گیره می کنند. در این داستان زنان هیچ گونه نقشی در فعالیت های سیاسی نداشته اند.

فصل سوم

-بررسی نوع مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی

برای مشارکت سیاسی شاخصه‌هایی وجود دارد؛ مانند دارای پست سیاسی و اجرایی، خواهان پست سیاسی یا اجرایی، عضو فعال سازمان سیاسی یا اجرایی، عضو فعال سازمان شبه سیاسی، عضو غیرفعال سازمان شبه سیاسی، علاقه‌مند به شرکت در امور سیاسی و رأی دادن(راش، ۱۳۷۷: ۱۲۶). مشارکت سیاسی در دو سطح رخ می‌دهد: توده مانند شرکت در انتخابات، احزاب، انجمن‌ها و تجربه‌های اجتماعی، و نخبگان همچون حضور در مجلس، قوه‌ی مجریه و داشتن مناصب عالی(کاظمی‌پور، ۱۳۸۳: ۲۱۷). در داستان‌های مورد بررسی، شخصیت‌های زن بیشتر در سطوح پایین مشارکت دارند. آنها عضو احزاب مختلف هستند، از حق رأی برخوردارند، در تظاهرات شرکت می‌کنند، علاقه‌مند به شرکت در امور سیاسی‌اند و به صورت محدود نیز خواهان پست سیاسی هستند؛ مانند گلر، شریفه و سونیا در داستان «ای کاش گل سرخ نبود» و فرزانه در داستان «جزیره سرگردانی» که عضو حزب توده هستند؛ هما در داستان «راز سرزمین من»، به فکر رئیس شدن است؛ زن ابراهیم آقا در داستان «راز سرزمین من»، مریم و دوستش در داستان «دومنظره»، نقش فعالی در تظاهرات علیه رژیم شاهنشاهی دارند؛ برخی مانند لیلی و نرگس در داستان «عطر رازیانه» به خاطر جرم سیاسی به زندان افکنده می‌شوند و عده‌ای از آنها مانند توران در داستان «جزیره سرگردانی» و مریم و هانیه در رمان «جستجوی من» طرف‌دار گفتمان انقلاب اسلامی هستند؛ قابل ذکر است این امور بیشتر در داستان‌های زنان انعکاس یافته است و شخصیت‌های زن، در داستان‌های زنان است که مشارکت سیاسی فعالی هر چند در سطوح پایین دارند؛ اما در داستان‌های مردان، نویسندگان کوشیده‌اند تأثیر فضای سیاسی جامعه را بر زندگی زنان نشان دهند تا این که به فعالیت سیاسی زنان بپردازند.

-میزان مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی

معمولاً نظر بر این بوده است که نویسندگان زن بیشتر توجه خود را معطوف به مسائل خانوادگی می‌کنند و توجهی به مسائل اجتماعی و سیاسی ندارند: «معمولاً این اعتقاد رواج داشته است که نویسندگی زنان به اقتضای سرشت آن

محدود، درون‌گرا و خانوادگی است. می‌گویند زنان با درونمایه‌هایی شکوهمند جنگ، سیاست، جنون و جنایت سر و کاری نداشته‌اند و در عوض به کارهای ادبی هم‌تراز ساختن حلقه‌ی گل یا پرداختن به جزئیات سرگرم بوده‌اند و درست به همین دلیل که زندگی‌شان سرشتی حمایت شده داشته است و از صحنه‌ی رخداد‌های سیاسی به دور بوده‌اند» (مایلز، ۱۳۸۰: ۱۷۳). این دیدگاه شاید در دوره‌ای درست به نظر می‌رسید؛ اما امروزه زنان از حوزه خصوصی خانواده بیرون آمده‌اند، به موضوع‌های مختلفی از جمله سیاست پرداخته‌اند و در داستان‌های آنها، شخصیت‌های زن نقش مهمی در مسائل سیاسی جامعه داستانی دارند. «رمان‌های آنان [زنان] با ناراستی‌های اجتماعی و راه‌های درمان آنها سروکار خواهد داشت. از این پس زنان و مردان را در این رمان‌ها نه تنها درگیر مناسبات عاطفی با یکدیگر، که در حال همزیستی و برخورد با هم در گروه‌ها و طبقات و نژادها مشاهده خواهیم کرد» (وولف، ۱۳۸۹: ۲۷). در داستان‌های مورد بررسی، ۷۰٪ از شخصیت‌های زن سیاسی، مختص به داستان‌های زنان است و تنها ۳۰٪ از آنها به داستان‌های مردان اختصاص دارد. در داستان‌های زنان، شخصیت‌های سیاسی زن، معمولاً شخصیت‌های اصلی هستند و یا این که نقش مهمی در پیشبرد طرح داستان دارند؛ مانند هستی شخصیت اصلی داستان «جزیره سرگردانی»؛ هانیه، مریم و آذر شخصیت‌های اصلی و مهم داستان «در جستجوی من»؛ گلر شخصیت اصلی داستان «ای کاش گل سرخ نبود»؛ در حالی که در داستان‌های مردان، شخصیت‌های زن درگیر مسائل سیاسی، به جز در داستان «راز سرزمین من»، نقش حاشیه‌ای دارند. این موضوع می‌رساند با وجود تمام بحث‌های شگل‌گرفته درباره زنان، نویسندگان مرد هنوز گرفتار این کلیشه جنسیتی هستند که سیاست اختصاص به مردان دارد و زنان را باید از سیاست دور نگه داشت. این کلیشه جنسیتی می‌تواند نقش منفی در جامعه داشته باشد؛ زیرا یکی از پیامدهای کلیشه‌های جنسیتی این است که صفت‌های مطلوب را به مردان و صفت‌های منفی را به زنان نسبت می‌دهند و به دنبال آن واکنش منفی در جامعه نسبت به زنان شکل می‌گیرد و آنها از مشارکت سیاسی محروم می‌شوند (باستانی، ۱۳۸۷: ۵۱). این در حالی است که حیات سیاسی سالم در هر جامعه «مرهون مشارکت فعال همه اعضای جامعه در امور سیاسی است. بنابر باور بسیاری از صاحب‌نظران، انسان محور توسعه پایدار است و جامعه‌ای می‌تواند توسعه یابد که آحاد آن اعم از زن و مرد، ظرفیت توسعه‌پذیری داشته باشند و در این فرایند فعال عمل کنند» (شجاعی، بی

تا، ۲۳۵). در داستان‌های مردان، از میان شخصیت‌های مرد ۶۴٪ سیاسی هستند و ۳۶٪ غیر سیاسی؛ در حالی که در این داستان‌ها، از میان شخصیت‌های زنان، ۲۵٪ سیاسی و ۷۵٪ غیر سیاسی هستند؛ اما در داستان‌های زنان، همان گونه که تعداد شخصیت‌های سیاسی مرد (۵۶٪) از شخصیت‌های غیر سیاسی مرد بیشتر است؛ درصد شخصیت‌های زن سیاسی (۵۲٪) نیز بر تعداد شخصیت‌های غیرسیاسی افزونی دارد.

- تفاوت نگاه نویسندگان مرد و زن به شخصیت‌های زن

در داستان‌های نویسندگان مرد، شخصیت‌های زن بیشتر در حیطه خانه و خانواده نقش دارند و وابسته به مردان و زیر سایه آنها هستند که این ویژگی، مختص به ادبیات داستانی بعد از انقلاب نیز است: «زن در اکثر داستان‌های مردان که نقش اصلی دارند، در روابط خانوادگی و محیط و محفل خانواده است. زن چه در حاشیه فعالیت‌های سیاسی و حوادث انقلاب و دوره جنگ و چه در روابط روحی‌اش با مرد، بیشتر در کانون خانواده مطرح می‌شود» (رودافشان، ۱۳۸۵: ۲۳۲)؛ این در حالی است که در داستان‌های زنان، شخصیت‌های زن نقش مهمی در حوادث سیاسی جامعه می‌یابند، پا را از حیطه خانه بیرون می‌گذارند و وارد فعالیت‌های سیاسی می‌شوند؛ مانند فرزانه در رمان «جزیره سرگردانی»، لیلا در رمان «عطر رازیانه» و مریم در داستان «دو منظره». نکته دیگر این که نویسندگان مرد در پرداختن به شخصیت‌های زنان سعی می‌کنند تأثیر وقایع سیاسی را بر زندگی آنها نشان دهند، این که زن در هر دوره چه وضعیتی داشته است؛ مانند تأثیر جنگ جهانی دوم بر زندگی زنان در داستان «سمفونی مردگان»، برخورد سیاسیون و مستشاران آمریکایی با زنان در داستان «راز سرزمین من»، نگاه حزب توده به شرکت زنان در اجتماع در داستان «جن نامه». در کل زن در این داستان‌ها در فعالیت‌های سیاسی نقش منفعلی برعهده دارد؛ اما در داستان‌های زنان، شخصیت‌های زن آرمانی تصویر می‌شوند و نویسندگان می‌کوشند نشان دهند که زنان همپای مردان در اکثر وقایع سیاسی کشور در دوران معاصر نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. همچنین شخصیت‌های زن در داستان‌های زنان، برخلاف داستان‌های مردان به نوعی به آگاهی سیاسی و اجتماعی وسیع رسیده‌اند، حتی برخلاف قوانین جامعه مردسالار برای خود تصمیم می‌گیرند و در مسائل سیاسی و اجتماعی شرکت می‌کنند؛ برای نمونه در داستان «سمفونی مردگان»، مادر آیدین آگاهی سیاسی بسیار پایینی دارد؛ در حالی که در داستان «عطر رازیانه»،

نرگس برخلاف میل پدر به دانشگاه می‌رود و به جرم فعالیت سیاسی به زندان می‌افتد، یا در داستان «جزیره سرگردانی» زنان ایدئولوژی‌های سیاسی دهه‌ی پنجاه را به تصویر می‌کشند، یا در داستان «دو منظره»، مریم با آوردن پدر به تظاهرات‌های سیاسی او را از انزواگزینی بیرون می‌آورد.

همچنین در داستان‌های زنان، بین مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی و میزان آگاهی‌های سیاسی آنها رابطه مستقیمی وجود دارد؛ چنان‌چه زن دارای آگاهی سیاسی باشد، نقش فعالی در کنش‌های سیاسی دارد؛ اما اگر بینش سیاسی نداشته باشد، نقش منفعلی می‌یابد و یا در بین جریان‌های سیاسی سرگردان می‌شود؛ مانند هستی در داستان «جزیره سرگردانی» و آذر در داستان «در جستجوی من»، و یا این که طرف‌دار گرایش‌های سلطنت طلبانه و غرب-گرایانه می‌شود.

-موانع، مخالفان و موافقان حضور زنان در فعالیت‌های سیاسی

عوامل مختلفی همچون نبودن جامعه‌ی مدنی، وجود قوانین مورد نیاز و فرهنگ سنت‌گرا سبب شده است تا زنان از فعالیت‌های سیاسی دور نگه داشته شوند که در این میان نقش اندیشه‌های سنت‌گرا برجسته‌تر از دیگر عوامل است: «افکار، اندیشه‌ها، سنت‌ها، و عادات مردم عرفی را ساخته بود که حضور زن در جامعه و شرکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی... را بر نمی‌تافت. مردان ایرانی هرگز به مخیله‌ی خود راه نمی‌دادند که زن هم می‌تواند در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن هم در سطح کلان شرکت کند» (ناجی راد، ۱۳۸۲: ۲۴۷). در داستان‌های مورد بررسی نیز به این عوامل توجه شده است. گروهی از شخصیت‌های داستان «ای کاش گل سرخ نبود» که معمولاً شخصیت‌های سنتی هستند؛ مانند آقا رحیم، مخالف شرکت زنان در فعالیت‌های سیاسی‌اند. او در گفتگو با مانی می‌گوید: «آخر زن را چه به این کارها؟» (آرمین، ۱۳۸۶: ۷۷)؛ اما مانی موافق حضور زن در فعالیت‌های سیاسی است؛ چنان‌که گلر را مجبور می‌کند به عضو حزب کمونیست درآید. در داستان «عطر رازیانه»، نویسنده کوشیده است تا نشان دهد سیاست مربوط به یک جنس خاص نیست و حتی سهم مشارکت زنان در فعالیت‌های سیاسی رخ داده در کشور، بیش از مردان است. در این داستان، نگاه منفی نیز نسبت به مشارکت زنان در کنش‌های سیاسی دیده می‌شود. پدر نرگس، نمادی از افرادی است که تفکری مردسالار دارند و معتقدند زن در کوچک‌ترین فعالیت باید از مرد اجازه

بگیرد. تحصیل‌شان، ازدواج‌شان و حتی خوراک و پوشاک‌شان باید با اجازه مردان باشد. وی مخالف ادامه تحصیل زن است، آموختن نقاشی را برای زن حرام می‌داند و شرکت زن در فعالیت‌های سیاسی و به زندان افتادن آنها را به هیچ روی بر نمی‌تابد (ساری، ۱۳۷۸: ۱۰۱). از جمله عواملی که مانع حضور زن در اجتماع و عرصه سیاست می‌شود، نگاه مردسالارانه است: «برجسته‌ترین آنها مردسالارانه بودن ساختار سیاسی این کشورها و همچنین محدودیت‌های عرفی و شرعی می‌باشد که مانع از حضور پر رنگ و چشمگیر زنان در جنبه‌های گوناگون می‌شود» (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۹: ۴۲). در این داستان نیز نویسنده کوشیده است تا نشان دهد تنها نگرش مخالف حضور زن در اجتماع و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی، افرادی هستند که سنتی‌اند و نگاه مردسالار دارند. در داستان «دومنظره»، نویسنده نشان می‌دهد شخصیت‌های زن حتی بیشتر از مردان دغدغه سیاسی دارند و درگیر مسائل سیاسی می‌شوند. در این داستان، پدر مهدی، فردی سنتی و مردسالار است که مخالف حضور زن در اجتماع است. او حتی مخالف تحصیل فرزندانش است و از آنها می‌خواهد به کسب و کار بپردازند: «پدرش به تحصیل فرزندان اهمیت نمی‌داد و مایل بود فنون کاسبی را بیاموزند» (علیزاده، ۱۳۸۴: ۸۸). در داستان «جزیره سرگردانی»، شخصیتی مانند توران، بر این نظر است که هیچ کدام از جوانان از زن و مرد نباید وارد فعالیت‌های سیاسی شوند، از جوانان می‌خواهد به علم روی آورند تا سیاست: «مادرانه نصیحت‌شان می‌کرد که درس‌شان را بخوانند- که سیاست بی پدر و مادر است- که سیاست‌گذراست- که سیاست برای به قدرت رسیدن است» (دانشور، ۱۳۸۰: ۱۴۷). در این داستان، شخصیتی مانند مراد، معتقد است زن باید به فعالیت‌های سیاسی بپردازد و مستقیم وارد درگیری‌های سیاسی شود؛ چنان که چنین از هستی می‌خواهد: «نمی‌دانم چرا می‌خواهم دستی دستی پای هستی را به مبارزه بکشانم» (همان: ۳۲۰). اندیشه مقابل او، تفکر سلیم است که به نظر می‌رسد دیدگاه نویسنده رمان نیز باشد. سلیم معتقد است زن نباید مستقیم درگیر مبارزه سیاسی شود: «هستی خانم محض رضای خدا، شما خودتان را بکشید کنار» (همان: ۲۳۸). هر چند او مبارزه سیاسی را خاص مردان نمی‌داند: «مبارزه‌ی سیاسی خاص مردان است؟ -نه» (همان: ۸۷). از نظر او، زن باید با هنر خود در جهت تنویر افکار توده‌ها و عموم فعالیت کند نه این که مستقیماً به فعالیت‌های سیاسی بپردازد. نویسنده در این داستان در پی بیان این دیدگاه است که زن باید تفکرات مذهبی در سیاست داشته

باشد و با مشارکت در فعالیت‌های سیاسی؛ البته به صورت غیرمستقیم، تلاشی در جهت بهبود و جهت‌دهی به اندیشه‌های سیاسی جامعه خود داشته باشد. در داستان «در جستجوی من»، نویسنده معتقد است زنان می‌توانند در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی مشارکت کنند؛ اما مرد و زن هر کدام فعالیت مخصوص به خود را دارد. شرکت مستقیم در جبهه‌ی نبرد وظیفه مردان است و زنان باید در پشت خط مقدم به خدمت بپردازند؛ اما آنها باید آموزش‌های نظامی ببینند تا در صورت نیاز و نبودن مردان، در جنگ حضور مستقیم بیابند. با توجه به این که در این داستان زنان نه پست سیاسی دارند و نه مانند مردان درگیر فعالیت‌های سیاسی می‌شوند، می‌توان گفت از نظر نویسنده، میزان مشارکت زنان در این زمینه محدود به همان یافتن آگاهی‌های درست سیاسی است. در داستان «سمفونی مردگان»، تنها پدر آیدین، جابر است که نگاهی مردسالار و استبدادی نسبت به مسائل زنان دارد. او معتقد است زن حق خروج از خانه و شرکت در حیطه‌های اجتماعی و سیاسی را ندارد؛ چنان که درباره آیدا، دخترش، می‌گوید: «دخترها باید خانه داری یاد بگیرند، بعدها که بچه‌دار شدند، با عروسک واقعی سر و کار خواهند داشت» (معروفی، ۱۳۸۱: ۸۵). در این داستان، زن جابر، این گونه به اندیشه‌های مردسالار و سنتی شوهرش اشاره می‌کند: «مادر بهش گفت که چند بار خواسته است بیاید آبادان به او سر بزند... اما پدر را که می‌شناسد؟ او هیچ وقت اجازه نمی‌دهد. چاره چیست؟ زن ناچار است مطیع شوهر باشد» (همان: ۱۶۱). در این داستان نویسنده بر آن است نشان دهد این نگاه سنتی است که مانع حضور زن در اجتماع و سیاست می‌شود. در داستان «سایه‌های روی دیوار»، از قوانین وضع شده از سوی محمدرضا شاه درباره‌ی زنان حمایت می‌شود. از زبان دکتر حسین زاده، مسؤل زندان و موافق حکومت شاه گفته می‌شود حکومت وقت به زنان شخصیت بخشیده است؛ چرا که به آنها اجازه داده است تا در اجتماع حضور بیابند و از کنج خانه خارج شوند (حقیقت، ۱۳۸۰: ۷۲).

نقش زنان در مسائل سیاسی مطرح در داستان‌ها

در داستان‌های مذکور، از حوادث سیاسی مختلفی در تاریخ معاصر کشور سخن گفته شده است؛ حوادثی همچون جنگ جهانی دوم، مسائل مربوط به ملی شدن صنعت نفت، روز ۱۶ آذر و انقلاب اسلامی که در زیر به بررسی نقش زنان در آنها پرداخته می‌شود:

- زنان و گرایش‌های سیاسی

در تاریخ معاصر جریان‌ها و احزاب مختلفی در کشور حضور داشتند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: جریان‌های مذهبی، گرایش‌های چپ و سلطنت‌طلبان. هر کدام از این گرایش‌ها درباره مسائل سیاسی زنان دیدگاه خاصی مطرح کردند و زنان نیز در هر کدام از این گرایش‌ها، به نحوی مشارکت داشتند که به بررسی آنها پرداخته می‌شود:

زنان طرفدار گرایش مذهبی و گفتمان انقلاب اسلامی

یک جریان سیاسی مهم در تاریخ معاصر کشور، گرایش مذهبی و اسلامی است. «تفکر اسلامی به علت ماهیت مساوات‌طلبانه و حقیقت‌جویانه‌اش و همچنین پیشینه‌ی دیرینه‌اش در ایران از مقبولیت زیادی در بین توده‌های مردم، نخبگان و تحصیل‌کردگان برخوردار است و به علت نفوذی که دین اسلام و اندیشه‌ی شیعی در بین توده‌های مردم دارد، دارای قابلیت زیادی برای بسیج توده‌ها و برانگیختن احساسات آنهاست» (درستی، ۱۳۸۱: ۲۴۵). در داستان - «جزیره سرگردانی»، گرایش مذهبی، به دنبال مبارزه با رژیم حاکم است و در مبارزات خود بر ارزش‌های دینی و اسلامی پافشاری می‌کند. شخصیت‌هایی همچون آل احمد، آقاسعید و سلیم نماینده این تفکر هستند. توران طرفدار اندیشه‌های اسلامی است؛ اما هستی که شخصیت اصلی داستان است، در آغاز میان جریان‌های سیاسی موجود سردرگم است. گاهی به یک گروه گرایش می‌یابد و گاهی به گروه مقابل آن. در حقیقت وی نماد نسل سرگردان آن روز جامعه ایران است؛ نسلی که نویسنده آنها را «جزیره سرگردانی» نامیده است. «من قاطی پاتی هستم. گاهی فکر می‌کنم چپ انسان دوستم و هوادار خلیل ملکی و گاهی فکر می‌کنم به قدرت تحرک مذهب معتقدم و پیرو جلال آل احمد، یا به قول شما دینامیزم مذهبی. [...] اما چه برداشتی درست است؟ نمی‌دانم» (دانشور، ۱۳۸۰: ۸۷). آن گونه که بیژن، برادر هستی به وی می‌گوید، وی یک شخصیت سیاسی است (همان: ۱۶۹)؛ ولی نمی‌داند که جزو کدام گروه است. او هم عاشق مراد است و هم سلیم که می‌توان گفت هم به کمونیسم - که مراد نماینده این تفکر در داستان است - گرایش دارد و هم به اندیشه‌های مذهبی - که مظهر آن در داستان سلیم است - هنگامی که مراد مریض می‌شود و یا ساواک او را تعقیب می‌کند، هستی به یاریش می‌شتابد و هم به سخنان سلیم گوش می‌دهد و نمی‌-

خواهد مستقیم وارد درگیری‌های سیاسی شود. در ادامه وی رابطی بین روحانیون و روشنفکران می‌شود: «فعلا رابط روحانیان و روشنفکرانم» (همان: ۲۳۷). به جزء سیاست، عشق نیز دغدغه دیگر این شخصیت است؛ عشقی که به نحوی با موضوع سیاست پیوند خورده است. او هم عاشق مراد است و هم سلیم. سرانجام با سلیم ازدواج می‌کند و بدین صورت بیان می‌شود او در بین دو جریان موجود در جامعه، بهتر است که به اندیشه مذهبی و مهدویت انقلابی بپیوندد. در رمان «در جستجوی من»، زنان حضوری فعال در فعالیت‌های سیاسی مطرح شده در رمان دارند. در این داستان، از زنان طرف‌دار گفتمان انقلاب اسلامی، می‌توان از هانیه و مریم نام برد. این دو شخصیت پزشکی هستند که در خرمشهر و آبادان مشغول به کار بودند. با آغاز جنگ، در خرمشهر و آبادان برای کمک به مجروحان می‌مانند تا این که هانیه از ناحیه دست مجروح می‌شود، به تهران باز می‌گردد و مریم که زن یکی از رزمندگان به نام محسن است، به شهادت می‌رسد. این دو شخصیت به گفتمان انقلاب اسلامی پای‌بند هستند. یکی از مباحثی که در اوایل جنگ مطرح شد، بحث خیانت بنی صدر، به عنوان فرمانده قوا بود. این اندیشه در این داستان ابتدا از طریق این زنان مطرح می‌شود؛ برای مثال وقتی هانیه با کمبود دارو برای درمان مجروحان مواجه می‌شود، می‌گوید: «بنی صدر در کرسی ریاست جمهوری چه غلطی می‌کند؟ در این بیست و چهار روز، بارها به این مسأله فکر کرده بود» (جانقلی، ۱۳۷۸: ۹). مریم نیز مانند هانیه زنی انقلابی است، خود را نیروی امام معرفی می‌کند و می‌گوید با بودن افراد انقلابی همچون آنها، خائن‌ان (بنی صدر) هیچ کاری نمی‌توانند از پیش ببرند (همان: ۷۶). هانیه، با پیروزی‌های رزمندگان اظهار شادی می‌کند و با فرارسیدن دهه فجر شروع به برگزاری جشن می‌نماید. به طور کلی می‌توان گفت هانیه و مریم شخصیت‌هایی تیبیک هستند و آنها نمادی از زنانی‌اند که طرف‌دار انقلابند؛ گرچه کمتر از مردان، در میدان سیاست وارد می‌شوند، درباره مسائل سیاسی اظهار نظر می‌کنند و به عنوان دو رزمنده به اشاعه گفتمان انقلاب اسلامی فعالیت می‌پردازند. در این داستان، آذر، دختری دبیرستانی است که در آغاز، نمادی از زنانی خودشیفته است که رفاه خود را بر هر چیزی ترجیح می‌دهد. به نظر او، آنهایی باید در جنگ شرکت کنند که انقلاب کرده‌اند (همان: ۱۰۰). در آغاز داستان او شخصیتی است که نه خواهان نظام شاهنشاهی است و نه نظام اسلامی: «نه شاه را دوست می‌داشته و نه این انقلاب را» (همان: ۶۱). او هر چند که با نوشین (شخصیت ضد انقلاب) و هانیه (شخصیت انقلابی)

رابطه‌اش بیشتر می‌شود، بیشتر در بین این دو گفتمان سرگردان می‌شود. سخنان نوشین از غرب و نوع زندگی تجملاتی در آنجا هوشش را ربوده است و از سوی دیگر، سخنان انقلابی، فعالیت‌های صمیمانه و فداکاری‌های بی‌ریای هانیه، نظرش را به خود جلب کرده است. در پایان با شناختی که از این دو دیدگاه می‌یابد، به یک شخصیت انقلابی تبدیل می‌شود. در داستان «راز سرزمین من»، در جریان انقلاب نیز از زنانی نام برده می‌شود؛ مانند زن آقا ابراهیم که در تظاهرات شرکت می‌کنند و از آنها به عنوان افرادی یاد می‌شود که در پیروزی انقلاب نقش مؤثری داشتند. شکوه، دختر حاجی جبار، از زنان انقلابی این داستان معتقد است با مسائل انقلاب باید با آگاهی و بینش باز برخورد کرد و از خرافات دوری گزید. وی به حسین در این باره می‌گوید: «من خرافاتی نیستم و فکر می‌کنم درباره‌ی انقلاب هم نباید خرافاتی بشویم» (براهنی، ۱۳۶۷: ۶۴۶). وی سرانجام در یکی از تظاهرات‌ها تیر می‌خورد و شهید می‌شود (همان: ۶۵). هنگام حمله گاردی‌ها به پادگان‌ها و همافرها، زنان در کمک کردن به همافرها نقش مهمی دارند؛ چنان که افرادی مانند رقیه و زن آقا ابراهیم با تهیه کوکتیل و نان، از رزمندگان پشتیبانی می‌کنند و افرادی مانند مریم و هم‌رزمانش اسلحه به دست می‌گیرند و مستقیم وارد میدان مبارزه می‌شوند (همان: ۹۴۷-۹۴۶). در این داستان همچنین از تهمنه، در حوادث انقلاب به عنوان رهبر یک گروه مبارز نام برده می‌شود؛ هرچند به فعالیت‌های سیاسی او پرداخته نمی‌شود. وقتی که بیلتمور، مستشار نظامی آمریکایی، از او خواستگاری می‌کند، وی برخی از نقطه نظرهای سیاسی خود را بیان می‌نماید. به بیلتمور می‌گوید به علت این که وی مأمور سیاسی است، نمی‌تواند با او ازدواج کند؛ زیرا او و تیمسار شادان هر دو در یک مسیر حرکت می‌کنند و در خدمت حفظ منافع آمریکا هستند (همان: ۲۷۰). از نظر او، دست نظامیان آمریکا به خون خیلی از مردم کشورهای دیگر از جمله ایران آلوده است: «همه می‌دانند که زندگی یک افسر آمریکایی که قبلاً در کره بوده، و حالا هم در ایران است، به قتل و جنایت آغشته است» (همان: ۲۷۲).

-زنان مخالف گفتمان انقلاب اسلامی و سلطنت طلب

همچنین از شخصیت‌های زنی نام برده می‌شود که مخالف انقلاب اسلامی هستند؛ برای مثال در رمان «در جستجوی من»، نوشین نماینده‌ی این دسته از زنان است. وی زن مردخای، یک صهیونیست آمریکایی تبار است که با شروع

انقلاب همراه او از کشور فرار می‌کند و به انگلیس می‌رود. این شخصیت فعالیت سیاسی خاصی انجام نمی‌دهد؛ اما مخالف انقلاب اسلامی و طرفدار فرهنگ غرب است. او در گفتگو با آذر این چنین به بیان اندیشه‌های خود می‌پردازد: «این کشور جای مناسبی برای زندگی نیست. با این جنگ، با این همه فشارهای اقتصادی، نبودن آزادی کامل برای زن‌ها» (جانقلی، ۱۳۸۳: ۱۴۳). در داستان «سایه‌های روی دیوار»، پروانه نیز از جمله شخصیت‌های حاشیه‌ای داستان است که خواهان حفظ وضع موجود و حکومت شاهنشاهی است. راوی، تمام سخنانی را که دایی شاهین درباره خوب بودن حکومت وقت می‌زند، به وی نسبت می‌دهد: «می‌دانستم که این‌ها همه فرمایشات پروانه جونشه» (حقیقت، ۱۳۸۰: ۳۵). در داستان «راز سرزمین من»، هما از دیگر زنانی است که در برخی از قسمت‌های داستان در مسائل سیاسی نقشی دارد. او بعد از ازدواج با فرزام، به عضویت گروهی در می‌آید که برای آمریکا جاسوسی می‌کند و در معامله‌های نفتی به نفع این کشور، نقش مهمی برعهده می‌گیرد. او از جمله زنانی است که طرفدار نظام شاهنشاهی است و با شکست شاه از ایران خارج می‌شود.

-اندیشه‌های چپ‌گرا

یکی از جریان‌های سیاسی مطرح شده در این داستان‌ها، اندیشه‌های چپ‌گرا و کمونیستی است. «افکار چپ در دوره‌ی پهلوی، جذابیت زیادی برای روشنفکران و مخالفان حکومت سلطنتی داشت. بدنه‌ی اصلی اندیشمندان چپ را نظریه‌پردازان و رهبران حزب توده تشکیل می‌دادند» (درستی، ۱۳۸۱: ۱۱۵). حزب توده یکی از نخستین تشکل‌هایی است که با ایجاد تشکل‌ها و سازمان‌هایی، زنان را به عرصه سیاست وارد کرد (مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹: ۱۰). فعالیت حزب توده در میان زنان در سال ۱۳۲۲ با تشکیل سازمان زنان برای اعضای حزب و جامعه‌ی زنان شروع شد. حزب توده تنها سازمانی بود که زنان را پیوسته بسیج کرد و با قدرت تمام برای حقوق آنها مبارزه کرد. جامعه‌ی زنان حزب، خواستار گسترش حقوق سیاسی اجتماعی، کلاس‌های سوادآموزی و باشگاه‌های آموزشی برای زنان بود و آنها برای گرفتن حق رأی برای زنان دولت وقت را بسیار تحت فشار گذاشتند (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۳۰۴-۳۰۵). در رمان‌های مورد بررسی به نقد و بررسی این موضوع پرداخته شده است. در رمان «ای کاش گل سرخ نبود»، برادر گلر، وی را با اندیشه‌های کمونیستی آشنا می‌کند، او را به عضویت حزب

در می‌آورد و وی نیز به سبب حس انتقام‌جویی از قاتل شوهر خود، به فعالیت در این حزب می‌پردازد. از جمله فعالیت‌های وی، این است که سخنرانی‌هایی را که بر اساس مرامنامه حزب کمونیست و توسط برادرش تنظیم شده است، در مدرسه دخترانه اجرا می‌کند (آرمین، ۱۳۸۶: ۷۵). بعد از رفتن رضاشاه و باز شدن فضای سیاسی کشور، گلر بنا بر درخواست اسرافیل و مانی، مجبور می‌شود نمایشنامه‌ی خسرو و شیرین را به نحوی که با اندیشه‌های کمونیستی مطابقت داده شده است، کارگردانی کند و در جشنی که سران حزب در آن شرکت می‌کنند، نمایش دهد؛ اما گلر از اندیشه‌های کمونیستی دل خوشی ندارد و آن را مناسب زن ایرانی نمی‌داند: «گلر گفت: یک مشت آدم خیالاتی! من که از حرف‌های‌شان چیزی نمی‌فهمم، فکر نکنم خودشان هم سر در بیارند. شاگرد مدرسه‌ها را با چند شعار دلخوش کرده‌اند و کارگرهای روزمزد را هم با پول می‌خرند. همه‌اش می‌گویند: آینده مال ماست» (همان: ۷۸-۷۷). در حقیقت نویسنده از طریق این شخصیت می‌خواهد نشان دهد تجددطلبی که احزاب به خصوص کمونیست‌ها برای زن ایرانی در نظر گرفته‌اند، چنان شایسته آنها نیست. از نظر نویسنده، این که کمونیست‌ها زنان را در اجتماعات خود شرکت می‌دهند، برای سوءاستفاده‌های سیاسی است؛ چنان که از زبان رفیق اسرافیل، رهبر حزب کمونیستی، این گونه به این موضوع اشاره می‌شود: «اول این که این داستان می‌تواند در قلب توده‌ها مؤثر باشد. دوم، تمایلات ضدسلطنت را تقویت می‌کند، سوم رفیق گلر را به عنوان یک شخصیت برجسته مؤنث معرفی می‌کند. بعدها که قدرت را به دست گرفتیم، می‌توانیم بیشترین استفاده را از این جریان ببریم» (همان: ۷۹). گلر، به عنوان یک شخصیت تیپیک، در پایان از این احزاب و اندیشه‌ها کناره‌گیری می‌کند و به دامان سنت باز می‌گردد. بدین گونه نویسنده نشان می‌دهد، تجددطلبی که برخاسته از فرهنگ غرب و شرق است، مناسب زندگی زن ایرانی نیست و اگر زن ایرانی می‌خواهد به روز زندگی کند، باید با تکیه بر سنت‌های مذهبی به دور از خرافه‌گری به پیش رود؛ چنان که گلر چنین شیوه‌ای را در پیش می‌گیرد. رفیق شریفه و سونیا از دیگر شخصیت‌های این رمان هستند که عضو حزب توده‌اند. سونیا منشی حزب است و همواره همراه اسرافیل است. شریفه نیز که در آغاز با اسرافیل ازدواج کرده بود، از او جدا می‌شود و با یکی دیگر از اعضای حزب ازدواج و مرام کمونیستی را حفظ می‌کند. گلرخ نیز نمونه‌ای از زنانی است که با اندیشه‌های سیاسی دوران خود آشنا است، می‌داند کمونیست‌ها چه اندیشه‌های دارند و

چه حوادثی در کشور اتفاق می‌افتد؛ اما دخالتی در این حوادث نمی‌کند و به کارهای خانه می‌پردازد. اشرف سادات، زن یکی از شخصیت‌های مهم کمونیستی این داستان، یعنی مانی است. او نیز خود فعالیت سیاسی خاصی ندارد، تنها از طریق مانی است که با برخی از اندیشه‌های مارکسیستی آشنا می‌شود. در داستان «جزیره سرگردانی» نیز فرزانه یکی از شخصیت‌های حاشیه‌ای داستان است که به عنوان طرف‌دار گروه‌های چپ و کمونیستی، همراه مراد وارد مبارزه‌های سیاسی مسلحانه می‌شود و دست به مبارزه‌های ضد استعماری می‌زند. مراد در مقایسه بین او و هستی می‌گوید: او از فعالیت‌های سیاسی بیش از هستی می‌داند (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۲۰). در داستان «تهران، شهر بی آسمان»، زنان سیاسی داستان، آنهایی هستند که در تظاهرات توده‌ای‌ها شرکت می‌کنند: «توده‌ای‌ها به خیابان‌ها آمدند. آن‌ها عینک و کروات داشتند. قاطی‌شان زن بی‌حجاب بود» (حقیقت، ۱۳۸۰: ۳۵).

کشف حجاب

یکی از سیاست‌های داخلی که در کنار ملی‌گرایی از جانب رضا شاه دنبال می‌شد، تجددطلبی و مسائل زنان بود که برنامه‌های وی در این زمینه نیز چندان موفق نبود: «سیاست‌های رضاخان به گروه کوچکی از زنان یاری رساند؛ ولی از کسب حمایت اکثر زنان بازماند؛ زیرا آن سیاست‌ها همگام با نیازها و واقعیات جامعه‌ی ایرانی در آن زمان نبود» (نیکخواه قمصری، ۱۳۸۴: ۲۶۵). کشف حجاب، یکی از نشانه‌های این تجددطلبی است که برای همه‌گیر کردن آن، معمولاً جشن‌هایی برپا شد و اعیان و گروه‌های مختلف در آن شرکت کردند. «در ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ کشف حجاب زنان ایرانی با تشریفات بلا استثنا و به زور انجام پذیرفت، مجالس دولتی و مجالسی که به تشویق دولت ترتیب یافته بوده، در سراسر کشور برگزار شد تا آزادی زنان ایرانی جشن گرفته شود» (نادی راد، ۱۳۸۲: ۲۳۷). نویسنده رمان «ای کاش گل سرخ نبود»، به نقد این واقعه پرداخته است. گلر، شخصیت اصلی داستان، به اجبار شوهر، بدون حجاب در مجالس و میهمانی‌ها شرکت می‌کند؛ اما وی بعداً از این که موهای خود را کوتاه کرده است و در جشن کشف حجاب شرکت نموده، اظهار تأسف و بدین سبب، همواره از خدا طلب بخشش می‌کند و بدین ترتیب نویسنده نشان می‌دهد کشف حجاب، موجب آسیب رساندن به بنیان خانواده‌های ایرانی شد؛ چرا که این موضوع با روحیه‌ی زن ایرانی سازگار نبود.

جنگ جهانی دوم

از جمله حوادث مهم جهان که در اواخر حکومت رضا شاه به وقوع پیوست، شروع جنگ جهانی دوم و تسخیر کشور به وسیله انگلیس و روسیه بود. «سحرگاه روز ۲۵ اوت سوم شهریور ۱۳۲۰ درست یازده روز بعد از انتشار منشور آتلانتیک [...] کشور بی طرف ایران از شمال و جنوب مورد تجاوز قرار گرفت و نیروهای شوروی و انگلستان با توسل به همان شیوه‌های که به دشمنان خود نسبت می‌دادند، به ایران حمله کردند» (هوشنگ مهدی، ۱۳۸۷: ۴۰۵). نویسنده داستان «ای کاش گل سرخ نبود»، نشان می‌دهد جنگ جهانی دوم موجب تعطیلی کارخانه‌هایی شد و خانواده‌های زیادی برای تأمین معاش دچار سختی گردیدند؛ چنان که گلر و گلرخ بدین سبب که شوهران‌شان نمی‌توانستند هزینه زندگی خود را تأمین کنند، مجبور می‌شوند کار کنند. در داستان «سمفونی مردگان»، نویسنده بر آن است تا تأثیر سوء این جنگ را بر زندگی زنان به صورت محدود نشان دهد. فرار دختران، کشتن و تجاوز به آنها، گوشه‌ای از نتایج جنگ جهانی دوم برای زنان ایرانی است (معروفی، ۱۳۸۱: ۱۰۲). در این داستان، تنها مادر آیدین است که با شوهرش درباره وقایع رخ داده در کشور به خصوص جنگ جهانی دوم وارد گفتگو می‌شود. در این گفتگوها مشخص می‌شود او اطلاعی از حوادث رخ داده در شهر خود-اردبیل- ندارد و شوهرش است که او را نسبت به واقعیت امور آگاه می‌کند. وی درباره این که شهرهای شمالی و اردبیل را روس‌ها تسخیر کرده‌اند، می‌گوید: «حتما آخرالزمان شده» (همان: ۹۶)؛ اما شوهرش می‌گوید: «نه اصلا این طور نیست. کار، کار آلمان است» (همان: ۹۷). مشارکت مادر آیدین در مسائل سیاسی در حد همین اظهارنظرهای ناپخته است که البته ریشه در نگرش‌های مردسالارانه جامعه آن روز دارد: «اصل بی چون و چرایی است که رفتار پخته‌ی سیاسی را رفتاری می‌داند که مردان دارند؛ یعنی نگرش‌ها و گزینه و شیوه‌ی مشارکتی خاص مردان است» (آبوت، ۱۳۸۷: ۲۵۰).

ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد

یکی از حوادث سیاسی مهم دوره حکومت پهلوی دوم، ملی شدن صنعت نفت و حادثه ۲۸ مرداد بود. در جریان ملی شدن صنعت نفت، آیت الله کاشانی را انگلیس دستگیر کردند. «مرحوم کاشانی در آستانه‌ی انتخابات دوره‌ی

چهاردهم، توسط عوامل انگلیس دستگیر شد» (عمید زنجانی، ۱۳۶۹: ۴۰۷). در داستان «ای کاش گل سرخ نبود» نیز به دستگیری این شخصیت مبارز در گفتگوی بین رحیم آقا و مانی اشاره‌ای شده است: «-آقای کاشانی است‌ها! همین امروز، نیروهای متفقین دستگیرش کردند» (آرمین، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۴۸). در این دوره همواره کشمکش‌هایی بین دولت وقت با مصدق بوجود آمد و تظاهراتی علیه یا له مصدق شکل گرفت که در داستان «ای کاش گل سرخ نبود»، اشاره‌ای به این حوادث شده است. «دسته‌ای از دانشجویان که عکس‌های مصدق را حمل می‌کردند، نسبت به ترک مجلس شورا توسط او اعتراض داشتند. کامیون‌های پر از سرباز، از پادگان عشرت‌آباد به طرف مجلس سرازیر شدند» (همان: ۱۷۴-۱۷۳). نویسنده داستان «دو منظره»، به تظاهراتی که در شهر مشهد علیه مصدق و جبهه ملی صورت گرفته است، اشاره می‌کند. در این داستان، کودتای ۲۸ مرداد چنین بازتاب می‌یابد: «فضای تار عصر تموز از بوی باروت سنگین شده بود، و سراسر شهر از لرزه‌ی خاموش و سرخ، شبیه جان سپاری پرنده‌گان مرتعش بود» (علیزاده، ۱۳۸۴: ۱۰۱). نخستین مسأله سیاسی مطرح در رمان «جزیره سرگرانی» جریان نهضت ملی، مصدق و به خصوص نحوه‌ی برخورد حکومت با طرف‌داران وی است. مهمترین مسائل سیاسی داستان «تهران، شهر آبی»، مربوط به ملی شدن صنعت نفت و کنش و واکنش‌های طرف‌داران شاه با توده‌ای‌ها و حامیان مصدق است (چهل تن، ۱۳۸۲: ۳۴).

در داستان‌های مردان، شخصیت‌های زن درگیر مسائل مربوط به ملی شدن صنعت نفت نمی‌شوند؛ اما در داستان‌های زنان، برخی از شخصیت‌های زن به حمایت از مصدق می‌پردازند و بعضی از نویسندگان نیز به تأثیر این رویداد بر خانواده‌ها و روحیه زنان پرداخته‌اند. در داستان «ای کاش گل سرخ نبود»، نویسنده تأثیر این واقعه را بر زندگی مردم نشان می‌دهد؛ چنان که با شروع اعتراض‌ها علیه محمدرضا شاه، ملی شدن نفت و شکل‌گیری کودتا، فقر بر زندگی مردم سایه می‌افکند و به دلیل شرکت افرادی از خانواده‌ها در تظاهرات، زنان همواره در دلهره و نگرانی به سر می‌برند؛ نمونه آنها شرکت حمید و کوروش در این تظاهرات‌هاست که گلر و اشرف السادات به عنوان مادران آنها، از این که فرزندان‌شان دچار آسیب شوند، در اضطراب‌اند. در داستان «دو منظره»، در تظاهراتی که علیه مصدق بر پا شده بود، مردانی بر ضد مصدق شعار می‌دادند و او را ناسزا می‌گفتند که در این بین، پیر زنی به طرف‌داری مصدق

می‌پردازد: «به سوی مردان رفت، لبان کبود او جنبیدند، و با التهاب از آنان خواست که دست کم زن و مادر مصدق را آسوده بگذارند» (علیزاده، ۱۳۸۴: ۱۰۲). در داستان «جزیره سرگردانی» توران، از طرفداران مصدق است؛ زیرا پسرش در حمایت از مصدق کشته شده است. او در گفتگوش با هستی، حمایت خود را به مصدق این گونه نشان می‌دهد: «یقین دارم مصدق تارهای دل مردم ایران را به لرزه درآورده، عاقبت کاری می‌کند کارستان» (دانشور، ۱۳۸۰: ۸۴).

—حادثه‌ی ۱۶ آذر

دانشجویان، در دانشگاه تهران به عنوان اعتراض به ورود دانیس رایت به کشور و اهداف استعماری انگلیس و آمریکا، دست به تظاهرات زدند که در روز ۱۶ آذرماه سال ۱۳۳۲ سه تن از دانشجویان به شهادت رسیدند. این حادثه نقطه عطفی در مبارزات علیه رژیم کودتا می‌شود: «حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ به عنوان یک روز مقاومت تاریخی، در تاریخ دانشگاه تهران ثبت شد. از آن پس همه ساله، به رغم کوشش رژیم و ساواک، دانشجویان دانشگاه تهران و دیگر دانشگاه‌های ایران مراسم و تظاهراتی به یاد شهیدان آن روز بر پا کردند» (نجاتی، ۱۳۷۱: ۱۱۵). به این رخداد تنها در رمان «عطر رازیانه» اشاره شده است. نویسنده می‌کوشد تا وضعیت دانشگاه‌ها را پس از این واقعه ترسیم کند: «چند واحد ضد شورش به طرف دانشگاه می‌رفت. گاردی‌ها با سپر و باتون از جیب‌ها پایین می‌پریدند و مقابل در اصلی دانشگاه مستقر می‌شدند» (ساری، ۱۳۷۸: ۶۸). اغلب دانشجویان نیز در چنین روزی غایب هستند و به دانشگاه نمی‌آیند تا جزو هیچ دسته‌ای قرار نگیرند؛ اما اعتصابی‌ها با هجوم به کلاس‌ها، خواهان تعطیلی کلاس‌ها هستند و اعتصاب‌شکن‌ها سر کلاس‌ها حاضر می‌شوند (همان: ۶۹). نویسنده بر آن است تا از طریق نرگس که شخصیت اصلی داستان است، نشان دهد دانشجویان نسبت به این حادثه بعدها چه واکنشی نشان داده‌اند و نحوه‌ی برخورد حکومت با آنها چگونه بوده است. نرگس پس از این که به دانشگاه می‌رود با برخی از مسائل سیاسی مانند حادثه ۱۶ آذر از طریق دوستانش آشنا می‌شود: «ماه بعد سلما که حالا دیگر دوست نرگس بود، از وقایع ۱۶ آذر بیشتر برایش گفته بود» (همان: ۶۹). او، به جرم همین شرکت در گفتگوهای سیاسی و رفتن به دانشکده فنی در روز ۱۶ آذر، دستگیر و به زندان افکنده می‌شود. «بازجو [...] آن رفتن به دانشکده‌ی فنی را یک برنامه‌ریزی دقیق می‌-

دانست و نرگس را عضو مهم تشکیلاتی که با ایجاد این پوشش برای رهبری تظاهرات به دانشکده ی فنی رفته است» (همان: ۹۹) و در زندان نیز مورد شکنجه قرار می‌گیرد. نویسنده سعی کرده است بیش از این که این شخصیت را درگیر فعالیت سیاسی کند، از طریق او نشان دهد در چنین روزی بسیاری از دانشجویان تظاهرات می‌کردند و حکومت، بر آن بوده است تا با ایجاد وحشت در بین دانشجویان مانع تجمع آنها شود.

– حق رأی برای زنان

یکی از خواسته‌های زنان پس از انقلاب مشروطه، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بود که مجلس با خواسته آنها موافقت نکرد و آنها را در کنار مجانین از حق رأی محروم ساخت که در واکنش به این موضوع گفته شد: «تا روزی که زنان از حق رأی و ورود به مجلس، حتی برای تماشا کردن محروم‌اند، امید به ترقی در این کشور نیست» (هاشمی، ۱۳۶۵: ۵۳۰). تنها در سال ۱۳۴۳ بود که زنان از حق رأی برخوردار شدند. این موضوع تنها در داستان «جن نامه» انعکاس یافته است. در این داستان که زنان نقشی در فعالیت‌های سیاسی ندارند و بیشتر در نقش همسر و به خصوص معشوق ظاهر شده‌اند تا حضور فعال در مسائل سیاسی؛ تنها مسأله قابل طرح درباره‌ی زنان، اشاره به حق رأی برای آنهاست که نویسنده معتقد است این تحولات نمی‌تواند در زندگی زنان ایرانی تأثیر مهمی بر جای بگذارد. «وقت ایشان از حق رأی زنان برایم سرقدم می‌رود. می‌گویم: جناب شهیدی، شما واقعا معتقدید که ما خوشبخت‌تر از پنجاه سال پیش‌ایم؟» (گلشیری، بی تا: ۴۰۸).

– مسائل انقلاب اسلامی

یکی از حوادث مهم در تاریخ معاصر کشور وقوع انقلاب اسلامی است که هر کدام از نویسندگان به جنبه‌های مختلف این واقعه توجه نشان داده‌اند؛ برای نمونه، براهنی، به انقلاب اسلامی و تظاهرات علیه نظام شاهنشاهی می‌پردازد: «سپس طنین صدای مردم آن را در ابعادی گسترده منتشر می‌کرد. متن و ضرب اولین شعارها ملایم بود؛ اما پس از مجسمه، شعار عوض شد و شاه، بدون رداع و مستقیم، مورد خطاب و حمله واقع شد» (براهنی، ۱۳۶۷: ۱۶۲). وی، بر آن است تا نشان دهد انقلاب برآمده از شرایط نامناسب حکومت پهلوی است. وابستگی به خارجی‌ان به خصوص وابستگی ارتش که می‌بایست حافظ منافع ملت باشد، تبدیل شدن کشور به محل نزاع آمریکا و روسیه،

تحمیل کردن انواع تحقیرها به ملت و ارتش ایران از جانب امپریالیسم و کمونیست، از جمله عواملی بودند که سبب شد تا مردم به رهبری امام خمینی (ره) دست به انقلاب بزنند. وی کوشیده است تا فضای سیاسی جامعه آن روز کشور و خواسته‌های انقلابی مردم را از طریق شعارها و رادیو و تلویزیون برای خوانندگان داستان خود ترسیم کند. ترور شخصیت‌های انقلابی، یکی از شیوه‌های است که دشمنان انقلاب برای مبارزه خود با انقلاب در پیش گرفتند. در داستان «در جستجوی من»، به صورت غیرمستقیم به شهادت و ترور رجایی و باهنر اشاره می‌شود: «این مردم غم ندارند! مردمی که هر روز عزیزی را از دست می‌دهند! همین چند روز پیش، رجایی و باهنر را تشییع کردند» (جانقلی، ۱۳۸۳: ۱۰۳). در این داستان، محسن نیز نمادی از شخصیت‌های انقلابی است که به دست ایادی غربی از جمله آمریکایی‌ها به شهادت می‌رسد. جنگ تحمیلی و مباحث مربوط به بنی صدر، یکی دیگر از موضوعاتی است که در این داستان، نویسنده به آن توجه نشان داده است.

زنان در جریان انقلاب اسلامی و پیروزی آن به خصوص شرکت در تظاهرات نقش مهمی برعهده داشتند که در داستان‌های مورد بررسی به این نقش زنان توجه شده است. در آثار علیزاده، زنان در عرصه سیاست فعال هستند؛ برای نمونه در داستان «خانه ادیسی‌ها» زنی چون شوکت مسئولیت سیاسی دارد که از طرف گروه آشکارها انتخاب می‌شود و در نهایت، خانم ادیسی و رکسانا نیز دست به قیام می‌زنند (باقری، ۱۳۸۷: ۲۶۱). در داستان «دومنظره» نیز زنان تظاهرات می‌کنند، به زندان می‌روند و تحت شکنجه قرار می‌گیرند. مریم، مهمترین شخصیت از این نظر است. او به مطالعه آثار سیاسی می‌پردازد و علیه رژیم پهلوی، در تظاهرات شرکت می‌کند. شبی نیروهای ساواک، او را دستگیر می‌کنند و به زندان می‌برند. در زندان او را شکنجه می‌کنند و بدین سبب او نام دوستان خود را که فعالیت سیاسی داشتند، افشا می‌کند (علیزاده، ۱۳۸۴: ۱۶۶). بعد از دو سال که آزاد می‌شود، دوباره فعالیت‌های سیاسی خود را ادامه می‌دهد و هم خود در تظاهرات شرکت می‌کند و هم مادر را با خود می‌برد: «در خیابان‌ها تظاهر می‌کردند. مریم با چادر به آنها می‌پیوست. [...] پس از یکی دو هفته طلوعه را نیز با خود می‌برد» (همان: ۱۶۱). از دوست مریم نیز نام برده می‌شود که شخصیتی سیاسی است. وی به زندان می‌افتد و بیش از سه سال در زندان می‌ماند. پس از آزادی، دوباره با مریم به فعالیت‌های سیاسی می‌پردازد (همان: ۱۶۶). در رمان «سایه‌های روی

دیوار»، سدری، پیش خدمت خانه حاجی، هنگامی که از او درباره معترضان و تظاهرات کنندگان سؤال کرده می شود، می گوید: «خانم می خواستی چی باشه، مستی ارادل او باش افتادن جلو، یه خلق گرسنه هم دنبالشون داد می زنه» (حقیقت، ۱۳۸۰: ۳۱)؛ با این حال خود در ادامه به گروه معترض می پیوندد: «خانم منو ببخش؛ ولی نمی دونی چه کیفی داشت، ترس آدم می ریزه، آدم احساس غرور و قدرت می کنه» (همان: ۳۱).

- زن ترسیم کننده فساد اخلاقی شخصیت های سیاسی

نقش زنان در فعالیت های سیاسی در داستان «راز سرزمین من» از دو جنبه قابل بررسی است: یکی نقشی که در فعالیت های سیاسی به صورت مستقیم دارند و دیگری، نقشی که برای برملا کردن فساد اخلاقی مردان سیاسی به آنها محول شده است. در این داستان، هنگام سخن گفتن از مسائل دوران پهلوی، توجه نویسنده بیشتر به مسائل جنسی است و نویسنده می خواهد فساد اخلاقی شخصیت های سیاسی داستان را نشان دهد. هما یکی از این زنان است که ابتدا با فرماندار فرار می کند، سپس هم خوابه شاه می شود و در ادامه با فرزام هم بستر می گردد و بدین طریق نویسنده نشان می دهد چگونه اکثر رجال سیاسی کشور بیشتر دچار انحرافات جنسی بوده اند. سودابه از دیگر زنانی است که با افراد زیادی از جمله بیلتمور هم خوابه می شود و بدین طریق نشان داده می شود که نه تنها شخصیت های داخلی؛ بلکه شخصیت های سیاسی و نظامی خارجی نیز نگاهی جنسی به زنان دارند. در این رمان، نویسنده بر این بوده است تا نشان دهد در حکومت پهلوی زن ابزاری در دست سیاستمداران داخلی و خارجی بوده است که از او، سوء استفاده جنسی می شد و آنها به هر مقامی که برسند، باز پائین تر از مرد محسوب می شدند؛ چنان که هما در این زمینه می گوید: «می دانستیم رئیس آینده هوشی است. فرزام، هوشی و بعد، شاید من. زن، حتی آن بالا بالاها هم، پایین تر از مردهاست» (براهنی، ۱۳۶۷: ۱۱۰۱)؛ اما از نظر نویسنده، در دوره ی انقلاب زن هویت می یابد و در کنار مردان در صحنه های مختلف از جمله سیاست نیز حضور فعال می یابد.

- زنان دارای بینش سیاسی

برخی از شخصیت های زن، مشارکت خاصی در فعالیت های سیاسی ندارند؛ ولی بینش سیاسی بالایی دارند و به اظهار نظر درباره مسائل سیاسی می پردازند؛ برای نمونه می توان از سیمین در داستان «جزیره سرگردانی» نام برد. وی

زن آل احمد و استاد دانشگاه است که به تحلیل مسائل سیاسی جهان می‌پردازد؛ چنان که هستی درباره اندیشه‌های او به سلیم می‌گوید: «زنش، سیمین، از ایدئولوژی‌زدگی حرف می‌زند، می‌گوید تمام کشورهای جهان سوم، حتی کشورهای غربی ایدئولوژی زده‌اند. می‌گوید برداشت درست سیاسی بله؛ اما ایدئولوژی زده بودن نه» (دانشور، ۱۳۸۰: ۳۲). سیمین در گفتگوی با مهرماه خود را معلمی معرفی می‌کند که درسش با سیاست و اجتماع در ارتباط است و به شاگردانش این گونه درس‌ها را می‌آموزد؛ اما هیچ اندیشه سیاسی را به کسی تحمیل نمی‌کند (همان: ۱۰۸). در داستان «راز سرزمین من»، مادر حسین، مسائل سیاسی جامعه را نقد می‌کند. پس از آزادی حسین از زندان، وی به بیان نظرات خود درباره انقلاب، حوادث سیاسی گذشته‌ی جامعه و نقش زنان در این حوادث می‌پردازد. وی به حسین می‌گوید هنگام حضور فرقه دموکرات در آذربایجان، او و دیگر زنان به عنوان رزمنده برای رهایی و رسیدن زنان به آزادی وارد مبارزه شدند: «من خودم توی قبرستان میدانی، چادرم را زده بودم به دور کمرم، با بقیه‌ی زن‌ها مشق تفنگ می‌کردم. ما همه می‌خواستیم بجنگیم؛ ولی آزاد باشیم» (براهنی، ۱۳۶۱: ۴۳۹). او می‌گوید علت ظلم شاه بر مردم این بود که مردم ناآگاه بودند، اکنون که به بینش درستی دست یافته‌اند، انقلاب می‌کنند و جلوی توپ و تانک می‌ایستند: «حالا شاه را ببین! همه را جاهل و بی شعور نگه داشته بود تا بهشان حکومت کند و حالا که مردم با شعور شدند، می‌خواهد در برود» (همان: ۴۳۸). در جریان شروع انقلاب از حسین و دیگر همفکرانش می‌خواهد مواظب هم باشند، نسبت به هم گذشت داشته باشند و همیشه اتحادشان را حفظ کنند تا همچون جریان ملی شدن صنعت نفت نتیجه کوشش‌هایشان به هدر نرود (همان: ۴۴۰). از آنها می‌خواهد همواره انقلابی بمانند، مانند گذشته به جان هم نیفتند و برای رسیدن به قدرت، همفکران خود را به زندان نیفکنند: «شما هم امروز خوب نباشید، فردا بد، و پس فردا بدتر. آن وقت حکومت دست شما بیفتد، می‌شود حکومت اراذل» (همان: ۴۴۳-۴۴۲). در داستان «سایه‌های روی دیوار»، مادر سیاوش نیز شخصیت سیاسی نیست؛ اما به خاطر پسر زندانی شده‌اش، گاهی به اظهار نظر درباره‌ی مسائل سیاسی می‌پردازد؛ برای نمونه او به فرزندش اعتراض می‌کند برای چه خودش را برای این مردمی که بی خیال هستند، به زندان انداخته است (حقیقت، ۱۳۸۰: ۵۰)؛ اما در پایان می‌فهمد که پسرش راه

درستی رفته است و این چنین بر درستی تفکر او صحنه می‌گذارد: «اگه آدم واسه‌ی غرورش زندگی نکنه، واسه‌ی چی بکنه» (همان: ۷۴).

نتیجه‌گیری

در داستان‌های زنان، شخصیت‌های زن حضور فعالی دارند. آنها شخصیت‌های سیاسی‌اند که در تظاهرات شرکت می‌کنند، عضو احزاب هستند، مسئولیت سیاسی دارند و به اظهارنظر درباره مسائل سیاسی کشور می‌پردازند. در برخی از داستان‌ها، نویسندگان به تحلیل و بررسی تصمیمات دولت و احزاب درباره نوع زندگی زنان ایرانی پرداخته و گفته‌اند موضوع‌هایی مانند کشف حجاب و آزادی که چپ‌گرایان برای زنان می‌خواهند، چندان برای زن ایرانی سودمند نیست؛ چرا که بنیان خانواده را تضعیف می‌کند و چون این نوع اندیشه‌ها، با تفکر مذهبی آنها سازگار نیست، موجب برهم خوردن تعادل روحی زنان می‌شود. برخی از نویسندگان نیز درباره حضور زن در اجتماع و مشارکت در فعالیت‌های سیاسی راه‌حلی را ارائه داده‌اند؛ برای نمونه یک راه‌حل این است که زنان باید با تکیه بر گفتمان اسلامی وارد سیاست شود؛ زیرا آنها می‌توانند با قلم و هنر خود موجب آگاهی‌بخشی و بیداری سیاسی مردم جامعه شوند. پیشنهاد دیگر این است که زن باید بیش‌تر درست سیاسی داشته باشد تا در مواقع لازم از آن بهره‌برد. یا این که زن باید به مذهب و سنت بازگردد و خود را گرفتار اندیشه‌های همچون اندیشه‌های کمونیستی نکند. از نظر نویسندگان زن، اگر زنان دارای آگاهی سیاسی باشند، نقش فعالی در کنش‌های سیاسی برعهده می‌گیرند و نه تنها معتقد به گفتمان انقلاب اسلامی می‌شوند؛ بلکه در مواقع ضروری از این گفتمان حمایت می‌کنند؛ اما اگر زنان آگاهی سیاسی نداشته باشند، دچار نوعی سرگردانی می‌شوند و نقش منفعلی در فعالیت‌های سیاسی می‌یابند. در این داستان‌ها همچنین نویسندگان به عواملی که مانع حضور زن در اجتماع و مسائل سیاسی می‌شود، پرداخته‌اند. از نظر آنها نگرش‌های سنتی و مردسالارانه در جامعه مهم‌ترین عامل در این زمینه است.

در داستان‌های مردان، زنان در عرصه‌ی سیاست حضور بسیار کم‌رنگی دارند. به جزء در داستان راز سرزمین من، در دیگر داستان‌ها زن شخصیت سیاسی نیست و بیشتر در نقش همسر و معشوق ظاهر شده‌اند و این مردان هستند که در همه‌ی زمینه‌های سیاسی حضور دارند. به نظر می‌رسد نویسندگان مرد، تحت تأثیر این کلیشه جنسیتی هستند که

سیاست مختص به مردان است و حیطة زنان مختص به خانه است. به طور کلی در داستان‌های مردان، نویسندگان درصدد آن هستند تا وضعیت زن را در زمان حکومت پهلوی اول و دوم به تصویر بکشند و مسائل آن زمان را آن گونه که بوده است، ترسیم کنند؛ اما در داستان‌های زنان، نویسندگان علاوه بر به تصویر کشیدن وضعیت زنان، به تحلیل اندیشه‌ها درباره زنان پرداخته‌اند و خود نیز راه‌هایی درباره چگونگی حضور زن در اجتماع و سیاست پیشنهاد داده‌اند.

۱- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۷) ایران بین دو انقلاب از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ترجمه کاظم فیروزمند و دیگران، تهران: مرکز

۲- آبوت، پاملا و والاس، کلر (۱۳۸۷) جامعه شناسی زنان، ترجمه منیژه عراقی، تهران: نشر نی

۳- آرمین، منیژه (۱۳۸۶) ای کاش گل سرخ نبود، چاپ چهارم، تهران: سوره مهر

۴- افغانی، علی محمد (۱۳۸۸) محکوم به اعدام، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه

۵- باستانی، سوسن (۱۳۸۷) جنسیت، فرهنگ، ارزش‌ها و نگرش‌ها، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات

۶- باقری، نرگس (۱۳۸۷) زنان در داستان (قهرمانان زن در داستان‌های زنان داستان‌نویس ایران)، چاپ اول، تهران: مروارید

۷- براهنی، رضا (۱۳۶۷) رازهای سرزمین من، جلد اول و دوم، چاپ دوم، تهران: نشر مغان

۸- بیگدلی، علی (۱۳۷۷) ترورهای سیاسی در تاریخ معاصر ایران، جلد اول، چاپ اول، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران)

۹- پیشگاهی‌فرد، زهرا و زهدی گهرپور، محمد (۱۳۸۹) «بررسی جایگاه و نقش زنان خاورمیانه در مشارکت سیاسی»، فصلنامه‌ی زن و جامعه، سال اول، شماره اول، ۲۵-۴۴

۱۰- جانقلی، منیژه (۱۳۸۳) در جستجوی من، تهران: نسل کوثر

۱۱- جعفری، مجتبی (۱۳۸۸) اطلس نبردهای ماندگار، چاپ هشتم، تهران: مرکز پژوهش‌های دفاع مقدس

۱۲- جمشیدی، محمدحسین (۱۳۸۴) اندیشه سیاسی امام خمینی (ره)، چاپ اول، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی

۱۳- چهل تن، امیرحسین (۱۳۸۲) تهران، شهر بی آسمان، تهران: مؤسسه‌ی انتشارات نگاه.

۱۴- حقیقت، مرتضی (۱۳۸۰) سایه‌های روی دیوار، تهران: نشر چشمه

۱۵- دانشور، سیمین (۱۳۸۰) جزیره سرگردانی، چاپ سوم، تهران: خوارزمی

۱۶- درستی، احمد (۱۳۸۱) شعر سیاسی دوره‌ی پهلوی دوم، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی

- ۱۷-رایش، مایکل (۱۳۷۷) جامعه و سیاست، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت
- ۱۸-رویاتم، شیلا (۱۳۸۵) زنان در تکاپو: فمینیسم و کنش اجتماعی، ترجمه حشمت‌الله صباغی، تهران: شیرازه
- ۱۹-رودافشان، ناهید (۱۳۸۵) «زن در ادبیات داستانی بعد از انقلاب» مجموعه مقالات همایش سراسری زنان، مسائل فرهنگی - اجتماعی و جهانی سازی، ج سوم، تهران: نشر معارف.
- ۲۰-ساری، فرشته (۱۳۷۸) عطر رازیانه، تهران: نشر علم.
- ۲۱-سلطانی، علی اصغر (۱۳۸۴) قدرت، گفتمان و زبان (ساز و کارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران)، چاپ اول، تهران: نی
- ۲۲-شجاعی، زهرا (بی تا) برای زنان فردا: مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات، ج دوم، تهران، شرکت انتشارات سوره مهر
- ۲۳-شکری فدوی (۱۳۸۶) واقعگرایی در ادبیات داستانی معاصر ایران، چاپ اول، تهران: نگاه.
- ۲۴-عباس نیا، اکرم و مصفا، نسرین (۱۳۹۰) «مشارکت سیاسی زنان در جمهوری اسلامی ایران در پرتو نظریه توانمند سازی زنان»، زن: حقوق و توسعه (تحقیقات زنان)، شماره اول، سال پنجم، ۹۸-۷۶
- ۲۵-علیزاده، غزاله (۱۳۸۴) با غزاله تا ناکجا، چاپ سوم، تهران: توس.
- ۲۶-عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۹) انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن، تهران: نشر کتاب سیاسی
- ۲۷-قبادی، حسین علی و نوری خاتونبانی، علی (۱۳۸۶) «نماد پردازی در رمانهای سیمین دانشور»، گوهر گویا، ۱(۳) ۶۳-۸۶
- ۲۸-کاظمی پور، شهلا (۱۳۸۳) «نقش اجتماعی شدن سیاسی و عوامل اجتماعی کننده در مشارکت سیاسی زنان»، مجموعه مقالات همایش مشارکت سیاسی زنان در کشورهای اسلامی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۲۳۷-۲۱۷
- ۲۹-گرت، استفانی (۱۳۷۹) جامعه شناسی جنسیت، ترجمه کتایون بقائی، تهران: نشر دیگر
- ۳۰-گلشیری، هوشنگ (بی تا) جن نامه، بی جا: بی نا
- ۳۱-مایلز، رزالیند (۱۳۸۰) زنان و رمان، ترجمه علی آذرنگ، تهران: روشنگران و مطالعات زنان
- ۳۲-مدنی، جلال الدین (بی تا) تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اول، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ۳۳-مرکز بررسی اسناد تاریخی (۱۳۷۹) چپ در ایران، رضا روستا، به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی

- ۳۴- معذل، منصور (۱۳۸۲) طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب، ترجمه محمد سالار کسرای، چاپ اول، تهران: انتشارات بازشناسی اسلام و ایران
- ۳۵- معروفی، عباس (۱۳۸۱) سمفونی مردگان، تهران: ققنوس
- ۳۶- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷) صد سال داستان نویسی ایران، تهران: نشر چشمه
- ۳۷- ناجی راد، محمد علی (۱۳۸۲) موانع مشارکت زنان در فعالیت های سیاسی-اقتصادی ایران پس از انقلاب، تهران: کویر
- ۳۸- نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۱) تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ی ایران (از کودتا تا انقلاب)، جاول، تهران: رسا
- ۳۹- نیکخواه قمصری، نرگس (۱۳۸۴) تحول نگرش نسبت به زن و تأثیر آن بر انقلاب اسلامی، تهران: پژوهشکده امام خمینی انقلاب اسلامی، معاونت پژوهشی
- ۴۰- وولف، ویرجینیا (۱۳۸۹) «زن و ادبیات داستانی»، زن و ادبیات: سلسله پژوهش های نظری درباره ی مسائل زنان، ترجمه منیژه عراقی، تهران: چشمه
- ۴۱- هاشمی، محمد (۱۳۶۵) مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره دوم، ج ۳، تهران: امیرکبیر
- ۴۲- هوشنگ مهدی، عبدالرضا (۱۳۸۷) تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر